

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پدیده‌های انرژی‌زایی

و ردیابی نشانه‌های روح‌زایی

مجری طرح: مرکز تحقیقات و مطالعات انرژی‌زایی - روح‌زایی
(وابسته به مؤسسه اوامر یس)

تلفن: ۲۲۸۴۸۷۷۷

پست الکترونیکی: ha_mim@sorna.net

پدیده‌های

انرژی‌زایی

و ردیابی نشانه‌های

روح‌زایی

حتم
نشر

مجری طرح: مرکز تحقیقات و مطالعات انرژی‌زایی - روح‌زایی
(وابسته به مؤسسه اوامر یس)

حجۃ
نشر

پدیده‌های انرژی‌زایی

و ردیابی نشانه‌های روح‌زایی

مجری طرح: مرکز تحقیقات و مطالعات انرژی‌زایی - روح‌زایی

(وابسته به مؤسسه اواهریس)

تیراژ: ۳۰۰۰

سال چاپ: ۱۳۸۲

نوبت چاپ: اول

نشر: حم

شابک: ۹۶۴-۷۳۴۴-۰۶-۶

شماره تلفن: ۲۲۸۴۸۷۷۷

کلیه حقوق محفوظ است.

مرکز تحقیقات و مطالعات انرژی‌زایی - روح‌زایی

پدیده‌های انرژی‌زایی و ردیابی روح‌زایی / تنظیم و تدوین: مرکز

تحقیقات و مطالعات انرژی‌زایی - روح‌زایی. - تهران: حم، ۱۳۸۱.

صفحه ۲۵۶ ISBN 964-7344-06-6

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ۲۵۶ صفحه

۱. نیروی روانی. ۲. علوم غریبه. الف. عنوان.

۱۵۵/۲۳۴ BF ۱۷۵/۵/ن۹

کتابخانه ملی ایران ۸۱-۴۰۶۶۵ م

با همکاری: فاطمه زندی - میترا صالح‌زاده - تینا پورشاهید

فرشته جنیدی - شهاب مقدم

با تشکر از کلیه دوستانی که در تهیه و تنظیم این مجموعه نقش داشته‌اند:

فرشته رحیمی - مهناز طوسی - شراره مقدم - ترگل شعبانخانی - فرهاد کاظمی

هوالحی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این مجموعه تلاش کرده‌ایم تا نشانه‌هایی از قابلیت انرژی‌زایی و توان روح‌زایی (۱) انسان را ارائه دهیم. به همین منظور توجه اصلی خود را بر ذکر تجربه‌ها و آزمایشات مربوطه که به اندازه‌ی کافی قابل قبول و معتبر باشند، متمرکز ساختیم. چنین پدیده‌هایی پیام‌هایی را برای هر یک از ما به همراه دارند. در دل هر یک از این پدیده‌ها پیامی است درباره‌ی حقیقت انسان و اسرار ناشناخته‌ی او. محدوده‌های زندگی و توانایی انسان هر روز بیش‌تر و بیش‌تر شکسته می‌شود. چیزی که دیروز غیرممکن بود امروز ممکن می‌شود و چیزی که امروز بعید است فردا در دسترس همگان قرار می‌گیرد. اما همگانی که از زندگی فردا برخوردار می‌شوند اندکی از مردم امروز هستند که حقایق آشکارنشده را یافته‌اند و پذیرفته‌اند. و نیز این تجربه‌ها بیانگر حقیقتی دیگر است و هر یک از چنین تجاربی روزنه‌ی جدیدی را بر ما می‌گشاید که از طریق آن می‌توانیم حقیقت انسان را از زاویه‌ی جدیدی ببینیم و یا اگر اهل تجربه باشیم، تجربه کنیم. اما حقیقت انسان.

به راستی همه‌ی نشانه‌ها و وقایع حدّشکن آن را این‌طور بیان می‌کنند:

حقیقت انسان نامحدود است. و هر که این حقیقت را دید، به اندازه‌ی نگاهش، به آن پیوست و در آن حل شد.

انسان می‌خورد، می‌خوابد، بازی می‌کند، می‌جنگد، تولید مثل می‌کند و هم‌نوع خود را می‌کشد، در ضعف‌ها گرفتار می‌شود، خرد می‌شود و می‌میرد. این ظاهرِ انسان است. موجودی ضعیف، سطحی، تکراری، خسته، محدود و ناتوان.

و باطن انسان:

خالق انسان بیش از همه مخلوق خود را می‌شناسد. در واقع این تنها نظری است که درباره‌ی انسان حقیقت دارد.

در کلام الهی این‌طور آمده که خداوند از روح خود در او دمید، اسماء را که رازها و کلیده‌ای هستی‌اند به او آموخت و در او کاشت. او را جانشین خود در زمین ساخت. به فرشتگان و ملائکَش فرمان داد تا در برابر بزرگی او سجده کنند. آسمان‌ها و زمین را به تسخیر و تحت فرمان او درآورد. او را مثل الله قرار داد و فرمود شبیه به خودم باشد. و فرمود همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم و به او وعده داد که دعایش را مستجاب می‌کند و اگر خوانده شود پاسخ می‌دهد.

«ای بنده‌ی من. مرا پیرست و تسلیم من باش تا تو را مانند خود گردانم. من خدای زنده‌ای هستم که هرگز نمی‌میرم و مرگ و نیستی در من راه ندارد. تو را نیز زنده و جاودانه خواهم ساخت. من توانگر

(مطلق) هستم که فقیر و نیازمند نمی‌شود (و از همه چیز و همه کس بی‌نیاز است) تو را نیز چنان توانگر سازم که هرگز فقیر و نیازمند نشوی. من هر گاه چیزی بخواهم به وجود می‌آید. می‌گویم باش و می‌شود، تو را نیز مانند خود گردانم که هر گاه چیزی بخواهی، بگویی باش و آن بشود».

و باز اشاره فرمود:

«ای داوود! به قومت از جانب من ابلاغ کن که هر کدام از بندگانم را که به طاعت خود امر کنم و او اطاعت کند، بر من حق است که من نیز از او اطاعت کنم و او را در اطاعت خود یاری دهم. اگر چیزی از من بخواهد، به او بدهم و اگر دعایی کند، اجابت کنم. اگر به من توسل جوید، او را حفظ کنم و اگر از من طلب کفایت نماید، همه‌ی آموزش را کفایت کنم. اگر به من توکل نماید، او را حفظ کنم و اگر همه‌ی مخلوقات قصد او را کنند، در برابر آن‌ها حایل شوم».

مرکز تحقیقات و مطالعات انرژی‌زایی - روح‌زایی

مقدمه	۶
-------	---

فصل اول

انرژی حیاتی

دیدگاه‌ها و باورها	۱۰
انرژی حیاتی از دیدگاه فیزیک نوین	۱۳

فصل دوم

تأثیرگذاری و اشکال آن

ذهن فراسوی ماده	۱۸
ماهیت نیروی روان جنبشی PK	۲۶
آزمایشات علمی در زمینه روان جنبشی PK	۳۰
اندیشه‌نگاری یا تصویربرداری فراروانی	۳۴
تأثیرگذاری بر نوار ضبط صدا	۳۶
آزمایشات زیست - روان جنبشی bioPK	۳۷
تأثیرگذاری بر گیاهان	۴۲
تأثیرگذاری بر حیوانات	۴۷
شفا بخشی	۵۱

فصل سوم

ادراکات فراحسی و انتقال اندیشه

پدیده‌ی فراروانی چیست؟	۶۱
قدرت انتقال فکر یا تله‌پاتی	۶۵
شرایط مؤثر در آزمون‌های انتقال اندیشه	۷۷
پدیده‌های روانی و حواس پنج‌گانه	۷۹
تأثیر نیروی اعتقاد	۸۱
قابلیت‌های فراروانی حیوانات	۸۲
تئوری‌ها و فرضیه‌ها در توجیه ادراکات فراحسی	۸۵

فصل چهارم

قابلیت‌های فراروانی - نمونه‌های کاربردی

مانیتیسیم شخصی	۸۸
تداعی شیء و کارآگاهی فراروانی	۹۱
باستان‌شناسی فراحسی	۹۶
نمونه‌هایی از تجارب فراروانی	۹۹
پدیده‌ای به نام پولترگایست	۱۰۹
گمانه‌زنی	۱۱۲
روش‌های کهن در شناخت و بیدارسازی انرژی حیاتی	۱۱۴

درباره جادو و جادوگری ۱۱۸

منابع و مأخذ ۱۳۰

مقدمه

همیشه روبه‌رو شدن با پدیده‌های غیرقابل توضیح، تخیل بشر را به چالش واداشته است. همه‌ی ما داستان‌هایی را از پدیده‌های غیرمتعارفِ خارق‌العاده که در ارتباط با آگاهی بشر بوده‌اند، از ادوار و فرهنگ‌های گوناگون و همه‌ی طبقات اجتماع شنیده‌ایم. این پدیده‌های غیرمتعارف که بیش‌تر با عنوان «فراعادی»، «عرفانی» و «روحانی» از آن‌ها یاد می‌شود، جزء جدایی‌ناپذیر تجربه‌ی بشر شده‌اند.

شاخه‌ای از دانش که به مطالعه‌ی چنین پدیده‌هایی اختصاص یافته است همواره درگیر مبارزه‌ی دایمی با دو گروه بوده است، یکی مبلغان خوش‌باور هر چیز مافوق طبیعی، و دیگری کسانی که همه‌ی پدیده‌های فراعادی را بلافاصله رد می‌کنند. این دانش با نیرویی زوال‌ناپذیر، بحث و جدل‌های بی‌شماری را پشت سر گذاشته است و در یک قدمی تثبیت جایگاه اجتناب‌ناپذیر خود در علم نوین آگاهی می‌باشد؛ علمی که احتمالاً آخرین گستره‌ی ناشناخته‌ی دانش بشری است.

اگر هرگز، واژه‌های (۲) AC، (۳) AMP، (۴) Ganzfeld، (۵) EFHB و (۶) CRV را نشنیده‌اید، از آخرین تحولات، در زمینه‌ی کاوش در

ضمیمه اول

معرفی مرکز جهانی ZX

مرکز جهانی انرژی‌زایی ۱۳۱

نمونه‌هایی از آزمایشات انرژی‌زایی در ZX ۱۳۳

معرفی بزرگان روح‌زایی ۱۳۶

ابعاد و مراحل دوره اول انرژی‌زایی در ZX ۱۳۸

بخشی از تعالیم الفبای ماورائی (تئوری‌های اولیه انرژی‌زایی) در ZX ۱۴۰

رئوس تعلیمی مربوط به انرژی‌زایی (مقطع نامتعارف) در ZX ... ۱۴۲

معرفی چند کتاب ۱۴۵

پدیده‌های فراعادی، بی‌خبر هستید. البته تنها، شما بی‌خبر نیستید؛ بیش‌تر مردم همین وضعیت را دارند، زیرا تحقیق در مورد پدیده‌های مافوق طبیعی به تدریج، به پشت پرده‌ی اجتماع منتقل شده است و چه بسا با این کار، وارد مرحله‌ی سوم و تعیین‌کننده‌ای شده باشد. در ابتدا، فراروان‌شناسی، قلمرو غیر حرفه‌ای‌ها و محققانی بود که برای تفنن به این کار می‌پرداختند. بعدها، در دوران اوج موفقیت پیشگامان بزرگ، چنین به نظر می‌آمد که احتمال پذیرش حداقل بخشی از آن، از سوی دانشمندان به وجود آمده است. با این وجود، قسمت عمده‌ی تحقیقات را، افراد عادی علاقه‌مند انجام می‌دادند؛ اما در دو دهه‌ی اخیر، دامنه‌ی تحقیق در مورد ماوراءالطبیعه چنان گسترش یافته است که فقط اشخاصی که آموزش علمی مرتبط با آن را دیده باشند، می‌توانند در این رشته کار کنند. امروزه تحقیقات، بیش‌تر با نظریه‌های پیچیده علمی و آزمایش‌هایی سر و کار دارد که اشخاص عادی قادر به درک آن‌ها نیستند.

شاید بعضی از مردم از این که دیگر خبری از آزمایش‌های جنجال‌برانگیز نیست، متأسف باشند؛ آزمایش‌هایی که وجه مشخصه‌ی فراروان‌شناسی بود و جنجال مطبوعات درباره‌ی آن‌ها به سوء ظنی که همیشه نسبت به این رشته وجود داشت، دامن می‌زد. این تغییر، سرآغاز راه نوینی شد که اساس آن، پیشرفت‌های گزارش نشده‌ای است در زمینه‌هایی کاملاً متفاوت با آنچه که از آن انتظار می‌رفت، یعنی گزارش‌هایی عادی درباره‌ی اعمال خارق‌العاده از اشخاص دارای

نیروهای مافوق طبیعی. تحقیقات اخیر بیش‌تر روی تلاش علمی برای گشودن راز رابطه‌ی متقابل و عجیب میان ذهن و ماده در بنیادی‌ترین سطوح، متمرکز شده است. در سال‌های اخیر، این تحقیقات، پنهان از نظرها، در جریان بوده است. اکنون، روزگاری که با تمسخر از تحقیقات فراروان‌شناسی به عنوان علمی دروغین صحبت می‌شد، سپری شده است.

این پیشرفت‌ها فقط پس از گذشت یک دهه از مرگ پدران تحقیق در زمینه‌ی قابلیت‌های فراروانی (Psi)، حاصل شده است. دوره‌ی این پیشگامان، که هر یک به شیوه‌ای متفاوت و با درجات مختلفی از موفقیت، فراروان‌شناسی را به عنوان یک علم تثبیت کردند به سرعت به پایان رسید و نام‌های بزرگ و برجسته از یادها رفتند. «جوزف بنکس راین» (۱۸۹۵-۱۹۸۰) (۷)، بنیان‌گذار تحقیق کمی - آماری در مؤسسه‌ی فراروان‌شناسی (۸) در دارام کارولینای شمالی، اولین کسی بود که عمرش به پایان رسید. یک سال بعد، «ویلهلم اچ. سی. تنهاف» (۱۸۹۴-۱۹۸۱) (۹)، که روان درمانی و فراروان‌شناسی را به هم نزدیک کرده بود، در هلند درگذشت. سپس همسر «راین»، «لوئیزا الا راین» (۱۸۹۱-۱۹۸۳) (۱۰)، که کارش در زمینه‌ی تجزیه و تحلیل تجربه‌های خودجوش، موجب تحسین همگان شده بود، وفات یافت. پس از او نوبت به «هانس بندر» (۱۹۰۷-۱۹۹۱) (۱۱)، پدر فراروان‌شناسی در آلمان و پایه‌گذار «مؤسسه‌ی علوم حاشیه‌ای روان‌شناسی و بهداشت روانی» (۱۲) در «فرایبورگ»، رسید و در آخر،

«امیلیو سروادیو» (۱۹۰۴-۹۵) (۱۳)، فراروان‌شناس و روان‌کاو برجسته‌ی ایتالیایی بود. این شخصیت‌ها تأثیری تعیین‌کننده داشتند و تحقیقاتشان دارای بعد یا جنبه‌ی ملی و بین‌المللی بود. هیچ چیز نتوانست جایگزین شخصیت مستقل و شوقی که در بسیاری از شاگردان پدید آمده بود، شود. اما جای آن‌ها در آزمایشگاه‌ها پر شد. در این تحقیقات، تغییراتی بنیادین روی داده بود که به محققان مبتکر psi اجازه می‌داد چشم به مرزهایی فراسوی آینده بدوزند. به عنوان مثال: «ماشین فن‌آوری آینده، که مستقیماً نسبت به کنش متقابل ذهن و ماده، واکنش نشان می‌دهد».

امروزه، علوم سنتی برای فراروان‌شناسی نوین، احترام قائل هستند و صفحات زیادی از نشریات خود را به موضوعات فراروان‌شناسی اختصاص می‌دهند. اکنون می‌توان مقالات فراروان‌شناسی را در نشریاتی چون «پایه‌های فیزیک»، (۱۴) «بررسی فیزیک»، (۱۵) «روان‌شناسی آمریکایی»، (۱۶) «خبرنامه‌ی روان‌شناسی»، (۱۷) «علوم آماری»، (۱۸) «علوم مغزی و رفتاری» (۱۹) و «مهارت‌های ادراکی و حرکتی»، (۲۰) مشاهده کرد. این مقالات به دستاوردهای جدید تحقیق در زمینه‌ی psi و پیوند آن با دیگر رشته‌های دانش، می‌پردازد. تغییر طرز فکر منتقدان برجسته نیز، نشان‌دهنده‌ی تأکید بر این روند است. آنان ناگزیر شدند بپذیرند که آزمایش‌ها از کیفیت بسیار بالایی برخوردارند و دیگر نمی‌توان نتایج آن‌ها را بلافاصله رد کرد.

از دید دانشمندان، فراروان‌شناسی، وجود پدیده‌های مورد بررسی خود را ثابت کرده است و اکنون باید توجه و فکر خود را بر مسئله‌ی چگونگی درک این پدیده‌ها و طبقه‌بندی و استفاده‌ی عملی از آن‌ها، متمرکز کند. این امر، برای فراروان‌شناسان، که در گذشته، بیش‌تر وقتشان به تلاش برای توجیه تحقیقاتشان می‌گذشت، گامی بس بزرگ است. حال آنان می‌توانند همه‌ی انرژی خود را صرف تلاش برای درک این پدیده‌ها کنند.

«جسیکا اوتس»، (۲۱) آمارگر برجسته و استاد دانشگاه کالیفرنیا در دیویس، در گزارشی رسمی چنین می‌نویسد: «نتایج آماری از مطالعات مورد بررسی قرار گرفته، بسیار فراتر از میزان مورد انتظار، به صورت تصادفی می‌باشد. ادعای این که این نتایج شاید به دلیل اشتباهات «روش شناختی» در آزمایش‌ها به دست آمده باشد، قویاً رد می‌شود... توصیه می‌شود که آزمایش‌های آینده بر درک چگونگی کار این پدیده‌ها و استفاده‌ی مفید از آن‌ها متمرکز شود. ادامه آزمایش‌ها به منظور ارائه دلیل، چندان سودمند نیست».

عامه‌ی مردم اغلب این تحولات را نادیده می‌گیرند، اما با وجود این، علاقه نسبت به امور ماوراءالطبیعه، افزایش پیدا کرده است. ایستگاه‌های تلویزیونی در تهیه‌ی برنامه‌های مربوط به پدیده‌های خارق‌العاده و سریال‌هایی در مورد مرز میان واقعیت و خیال، با هم رقابت می‌کنند؛ و به دو احساس ترس از پدیده‌های خارق‌العاده و اشتیاق نسبت به آن‌ها، مدام دامن می‌زنند.

در واقع، پدیده‌های خارق‌العاده، نه به شکل پدیده‌های چشمگیر، بلکه به شکل مبادله‌ای نادیدنی، آرام و پنهانی، میان ذهن و ماده جریان دارد. این امر شاید چندان مهم جلوه نکند، اما در واقع انقلابی در نحوه‌ی درک ما از آگاهی و نقش آن در جهان است. آنچه را که اتفاق می‌نامیم، در حقیقت ابتداً اتفاقی نیست. اتفاق هم برای خود نظامی پنهان دارد. این نظم را ψ می‌نامند. ψ جزئی از ساختار طبیعت است.

برگرفته از کتاب روش‌های جنگ روانی - ۳
نتایج تحقیقات و کشفیات فراروانی
نوشته: «المار آر. گروبر» (۲۲)

* * *

فصل اول

انرژی حیاتی

دیدگاه‌ها و باورها

انرژی حیاتی جنبه نادیدنی هستی است که جهان را شکل داده و همه چیز را به جنبش درمی‌آورد. این انرژی قابل دیدن و لمس کردن نیست، اما مانند هوایی که تنفس می‌کنیم ما را در بر گرفته و موجب ایجاد توازن در روح، روان و جسم ما می‌شود.

انرژی حیاتی در زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف، اسامی معنوی گوناگونی دارد. این انرژی واحد به اشکال مختلف ظهور می‌کند و همه اشیاء مادی و پدیده‌های روانی، در سراسر عالم هستی، حالات و صور مختلف آن هستند.

اجسام فیزیکی از تراکم این انرژی به وجود آمده‌اند و احساسات و عواطف و سایر تظاهرات روح و روان آدمی از تجلیات رقیق‌شده‌ی آن به شمار می‌آیند.

در عقاید معنوی هند باستان (با قدمتی حدود پنج هزار سال) از نوعی انرژی کیهانی به نام «پرانا» (۲۳) سخن به میان می‌آید. این انرژی کیهانی تشکیل‌دهنده و منشأ اصلی حیات قلمداد می‌شود. «پرانا» یا نفس حیات در تمام کالبد‌ها دمیده می‌شود و به آن‌ها هستی می‌بخشد. «یوگی»‌ها (۲۴) با فنون تنفسی، «مدیتیشن» (۲۵) یا تمرینات جسمی تلاش می‌کنند تا این انرژی را تحت تسلط خویش

درآورند و بدین وسیله هوشیاری و طول عمری بسیار فراتر از حد معمول کسب کنند.

چینیان از هزاره سوم پیش از میلاد، وجود نوعی انرژی زنده به نام «چی» (۲۶) را مسلم می‌دانستند. آنان عقیده داشتند که تمام مواد، اعم از جاندار یا بی‌جان، از این انرژی متشکل و پر شده‌اند. «چی» مرکب است از دو قطب نیرو یعنی «یین» (۲۷) و «یینگ» (۲۸) وقتی این دو نیرو در تعادل هستند، دستگاه حیاتی انسان سلامت است و هنگامی که در عدم تعادل باشند، بیماری به وجود می‌آید. غلبه نیروی «یینگ» موجب فعالیت شدید اعضای بدن می‌شود و برتری قطب «یین»، کاهش و نقصان فعالیت را در پی دارد. هنر باستانی طب سوزنی بر ایجاد تعادل بین قوای «یین» و «یینگ» متمرکز است.

مذاهب، مکاتب، فرهنگ‌ها و نژادها همواره از وجود این انرژی آگاه بوده و آن را به اسامی مختلف نامیده‌اند. مسیحیان آن را «آیت» (۲۹) یا «روح‌القدس»، هندوها «پرانای»، جادوگران قبایل بدوی «مانا» و پژوهش‌گران روسی «انرژی پلاسمای حیاتی» نامیده‌اند. همچنین «نومیا» (۳۰) به گفته‌ی «پاراسلسوس» (۳۱)، «ارگن» (۳۲) به گفته‌ی دکتر «ویلهم رایش» (۳۳)، قدرت «آدیک» (۳۴) به گفته‌ی «بارون رایشن‌باخ» (۳۵)، «انرژی حیاتی و کیهانی» به گفته‌ی دکتر «برونلر» (۳۶)، «چالا» در میان شمن‌های قوم «آلتا»، «گالاما» در میان تبتی‌ها، «مانیتیسیم» (۳۷) بنا به اعتقاد «مِسمِر» (۳۸)، «نیروی مجهول (X)» به گفته «ایمن» (۳۹) و بسیاری اسامی دیگر، همگی

همان انرژی بنیادین هستند. در حال حاضر رایج‌ترین اصطلاح در مورد آن، انرژی زیستی، انرژی کیهانی و نیروی حیاتی می‌باشد.

عقاید دیرینه علمی در غرب

در طول تاریخ، نظریه‌ای مبنی بر وجود نوعی انرژی کیهانی که محیط بر طبیعت و نافذ در تمام اجزاء آن است، توسط بسیاری از نظریه‌پردازان غربی مطرح شده است. انرژی حیاتی، در مکتوبات غرب، نخستین بار حدود پانصد سال پیش از میلاد توسط پیروان جهان‌بینی فیثاغورثی، مطرح شد. آنان اعتقاد داشتند که این انرژی می‌تواند منشأ اثرات بسیاری بر انسان، من جمله درمان بیماری‌ها باشد. دانشمندانی چون «بویراک» (۴۰) و «لی بوال» (۴۱) در اوایل قرن دوازدهم متوجه نوعی انرژی در انسان شدند که عامل تأثیر از راه دور بود. آن‌ها معتقد بودند که هر فردی با حضور خود می‌تواند تأثیری متفاوت بر دیگران باقی گذارد. «پاراسلسوس» در قرون وسطی این انرژی را «ایلاستر» (۴۲) نامید و آن را «انرژی حیات» یا «عنصر حیات» دانست. «هلمونت» (۴۳) ریاضی‌دان قرن نوزدهم، سیالی کیهانی را که در تمام طبیعت نفوذ دارد و ماده‌ای دارای جسم یا قابل تراکم نیست معرفی کرد. او می‌گفت که این سیال، روح حیات بخش خالصی است که در تمام کالبدها نفوذ می‌کند. ریاضیدانی به نام

«لایبنیتز» (۴۴) بر این عقیده بود که عالم ضرورتاً از عواملی تشکیل شده است که هر یک منشأ انرژی و خود محرک خویش هستند. کیفیات دیگری از پدیده‌های انرژی کیهانی در قرن نوزدهم توسط «هلمونت» و «مسمر» مشاهده شد. این دو نفر بنیان‌گذار نظریه «مسمریسم» بودند که بعدها به نظریه «هیپنوتیزم» تبدیل شد. آنان کشف کردند که اشیاء جاندار و بی‌جان به وسیله این سیال، شارژ می‌شوند و به واسطه آن کالبد‌های مادی می‌توانند از فاصله دور تأثیراتی بر یکدیگر اعمال کنند و این میدان انرژی تا حدودی با حوزه الکترومغناطیس قابل مقایسه است.

«رایشن‌باخ» در قرن نوزدهم، سی سال از عمر خود را صرف آزمایش‌های تجربی پیرامون حوزه انرژی نمود. وی دریافت که این انرژی، بسیاری از خصوصیات الکترومغناطیسی تشریح شده توسط «جیمز مکسول» (۴۵) در قرن نوزدهم را داراست. او در عین حال خصوصیات منحصر به فردی را نیز در «آدیک» کشف کرد و چنین نتیجه گرفت که قطب‌های آهن‌ربا نه تنها دارای قطبیت مغناطیسی، بلکه دارای قطبیتی هستند که به این میدان مربوط می‌گردد. سایر اشیاء (به عنوان مثال کریستال‌ها) هم بدون این که خاصیت مغناطیسی داشته باشند، دارای این میدان هستند. وی نتیجه گرفت که در این مورد، قطب‌های متضاد همانند قطب‌های مغناطیسی یکدیگر را جذب نمی‌کنند، بلکه قطب‌های همانم «آدیک» به سوی هم جذب می‌شوند. او همچنین دریافت که جریان نیروی موجود در

بدن انسان، تقارنی شبیه به آنچه در بلورها در راستای محور اصلی وجود دارد، ایجاد می‌نماید. بر این اساس، او سمت چپ بدن را قطب منفی و سمت راست را قطب مثبت دانست. این امر مفهوم باستانی چینی «یین» و «یینگ» را به ذهن متبادر می‌کند.

در اواسط قرن بیستم، دکتر «جرج دولووار» (۴۶) و دکتر «راث دراوُن» (۴۷) ابزار جدیدی را ابداع کردند که به وسیله آن تشعشعات بافت‌های زنده ردیابی می‌شدند. آن‌ها دستگاهی به نام تشعشع‌یاب ساختند که برای ردیابی، تشخیص و درمان به کار می‌رفت و محرک آن، حوزه انرژی حیاتی انسان بود. قابل توجه‌ترین کار دکتر «دراوُن»، عکس‌هایی است که با استفاده از موی سر بیماران به عنوان آنتن گرفت. این تصاویر، تکوین بیماری در بافت زنده را نشان می‌دهند و بیماری‌هایی چون کیست‌های کبدی، سل ریوی و تومورهای بدخیم مغزی با کمک آن‌ها قابل تشخیص است.

چندین سال پیش گروهی از دانشمندان مؤسسه اطلاعات زیستی در روسیه کشفی را به این مضمون اعلام کردند که موجودات زنده، انرژی‌ای به صورت ارتعاش، با بسامدی بین ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نانومتر، از خود ساطع می‌کنند. آن‌ها این انرژی را «حوزه زندگی» یا «پلاسمای زنده» نامیدند و کشف کردند که آن دسته از افرادی که در انتقال و تابش انرژی زنده موفق‌ترند، دارای حوزه انرژی بسیار قوی‌تر و وسیع‌تری هستند.

دکتر «جان وایت» (۴۸) و دکتر «استنلی کریپنر» (۴۹) ویژگی‌هایی را برای حوزه انرژی کیهانی قابل هستند، بدین مضمون که انرژی کیهانی در تمام فضا نفوذ می‌نماید، اشیاء جان‌دار و بی‌جان و همه چیز را به هم مربوط می‌کند، از یک شیء به شیئی دیگر جریان می‌یابد و با دور شدن از مبدأ، برخلاف سایر پدیده‌ها، تراکم آن افزایش می‌یابد. همچنین از «قانون القایی» (۵۰) پیروی می‌کند. طبق این قانون هنگامی که به یک دیپازن (۵۱) ضربه‌ای وارد می‌آوریم، دیپازنی که در کنار آن قرار دارد با همان بسامد صوتی به ارتعاش درمی‌آید. نتیجه آن که حوزه انرژی کیهانی، به ماده انتظام می‌بخشد، قالب‌ها را می‌سازد و ظاهراً در سطحی فراتر از ابعاد سه گانه نیز وجود دارد. هر تغییری در این حوزه، تحولی در جهان ماده را به دنبال دارد. حوزه انرژی کیهانی همواره با نوعی آگاهی همراه است که مقدار آن بین دو قطب بسیار پیشرفته و بسیار نازل در نوسان است. آگاهی بسیار پیشرفته با ارتعاشات بیش‌تر و سطوح برتر انرژی همراه است. این حوزه همواره در حال تولید انرژی است و همچون منبعی بی‌پایان، لبریز باقی می‌ماند.

انرژی حیاتی از دیدگاه فیزیک نوین

«ایزاک نیوتون» (۵۲) نظریه‌ای تبیین کرد که در آن، عالم را ترکیبی از ذرات بنیادی به نام اتم فرض می‌کرد. اجزاء این اتم‌های نیوتونی،

خود اجسامی جامد فرض شده بودند، یعنی هسته‌ای مرکب از پروتون‌ها و نوترون‌ها با الکترون‌هایی که به دور هسته در حال گردش هستند، همانند گردش زمین به دور خورشید. مکانیک نیوتونی با روشی موفقیت‌آمیز، حرکت سیارات، دستگاه‌های مکانیکی و قوانین سیالات را توضیح داد. موفقیت چشمگیر این الگو، فیزیکدانان اوایل قرن نوزدهم را به سوی این باور سوق داد که عالم در واقع چیزی جز یک دستگاه مکانیکی عظیم نیست که بر اساس قوانین حرکتی نیوتون کار می‌کند. این قوانین، به عنوان اصول اساسی طبیعت قلمداد گشت و مکانیک نیوتونی به عنوان اصل غایی توضیح‌دهنده قوانین طبیعت و توجیه عینی و ملموس آن پذیرفته شد. در این قانون برای همه عکس‌العمل‌های فیزیکی، علتی فیزیکی در نظر گرفته شد، مانند عکس‌العمل جهشی یک توپ در برخورد با سطح میز. کسانی که ترجیح می‌دهند جهان هستی را جامد، عموماً بلا تغییر و دارای مجموعه قوانین بسیار روشن و مطلق حاکم بر آن در نظر آورند، دیدگاه نیوتونی را کافی و رضایت‌بخش می‌دانند.

در اوایل قرن نوزدهم، پدیده‌های فیزیکی تازه‌ای کشف شدند که توسط فیزیک نیوتونی قابل توجیه نبودند. کشف پدیده‌های الکترومغناطیسی و تحقیقات مربوط به آن، مفهومی را تحت عنوان حوزه یا میدان مطرح نمود. حوزه چنین تعریف شد: «شرایطی در فضا که استعداد تولید نیرو را داراست».

مکانیک نیوتونی توضیح ساده‌ای در مورد تأثیرات مثبت و منفی، مثلاً پروتون‌ها و الکترون‌ها ارائه می‌داد، یعنی معتقد بود که دو ذره، همانند دو جرم، یکدیگر را جذب می‌کنند. اما «مایکل فارادی» (۵۳) و «جیمز مکسول» به کار بردن مفهومی به نام حوزه را مناسب‌تر یافتند و دریافتند که هر بار الکتریکی در اطراف خود، نوعی تأثیر ایجاد می‌کند و تحت شرایط معین، بار الکتریکی مخالف در صورت حضور در این حوزه، نیرویی را دریافت می‌کند. بنابراین مفهومی تازه شکل گرفت. بدین معنی که کیهان مرکب از انرژی است که نیروهای تأثیرگذار را به وجود می‌آورد. در این‌جا، چارچوبی علمی پدید آمد که در قالب آن توضیح برخی از توانایی‌های دیرین بشر ممکن می‌گشت.

«آلبرت اینشتین» (۵۴) در سال ۱۹۰۵ با ارائه «نظریه نسبیت» (۵۵) مفاهیم اساسی جهان‌بینی نیوتونی را به کلی برهم زد. بر اساس فرضیه نسبیت، فضا سه بُعدی نیست و زمان موجودیتی مجزا ندارد، بلکه این دو کمیت با هم پیوندی غایی دارند و مفهوم یکپارچه چهار بُعدی به نام «فضا- زمان» را می‌سازند. پس بدون در نظر گرفتن زمان، نمی‌توان از مکان، سخنی به میان آورد و بالعکس. علاوه بر این، در عالم هستی چیزی تحت عنوان جریان زمان وجود ندارد، یعنی زمان نه مستمر است و نه مطلق، بلکه مفهومی نسبی است. به عبارت دیگر اگر دو ناظر با سرعت‌های متفاوت به سوژه‌ای ثابت نگاه کنند، آن را به یک شکل نخواهند دید. بنابراین تمام معیارهای مربوط به زمان و مکان، مفهوم خود را از دست می‌دهند و صرفاً به عناصری

جهت توضیح پدیده‌ها مبدل می‌گردند. بر مبنای فرضیه نسبیت، دو ناظر در شرایطی ویژه، حتی ترتیب زمانی وقایع را به گونه‌ای معکوس درک می‌کنند. به عنوان مثال از دید ناظر اول، واقعه «الف» پیش از «ب» رخ می‌دهد، حال آن که قضیه برای ناظر دوم معکوس است.

ادراک قابلیت تبدیل ماده و انرژی به یکدیگر، نتیجه مهم دیگری است که از فرضیه نسبیت «اینشتین» اتخاذ می‌گردد. جرم چیزی نیست به جز شکلی دیگر از انرژی. ماده صرفاً انرژی متجلی یا متبلور است. به عبارتی می‌توان گفت که کالبد ما از جنس انرژی است.

در دهه‌ی ۱۹۲۰، علم فیزیک به حیطه واقعی‌تری شگفت‌انگیز و غیرمنتظره، یعنی جهان «فروآتمی» (۵۶) گام نهاد. هر گاه طی آزمایشی تجربی، فیزیکدانان پرسشی را در رابطه با طبیعت مطرح می‌کردند، طبیعت پاسخی متناقض می‌داد. هر قدر آنان در روشن نمودن وضعیت اصرار می‌ورزیدند، تضادهای اساسی‌تری حاصل می‌گشت. در نهایت فیزیکدانان دریافتند که تناقض، بخشی از ذات طبیعی جهان اتم‌هاست و تمام واقعیات فیزیکی، بر اساس آن، موجودیت می‌یابند.

طی دهه‌های اخیر، دانشمندان ماده را به طور کلی بی‌ثبات یافتند و کشف کردند که در مقیاس فروآتمی، ماده به‌طور قطعی و در مکان معینی وجود ندارد، بلکه می‌توان ادعا کرد که «تمایل به وجود» دارد. تمام ذرات قادرند به ذرات دیگر تبدیل شوند. از این‌که این امر در کجا

و چه هنگام رخ می‌دهد اطلاعات دقیقی در دست نیست، اما معلوم شده که این حادثه به‌طور دایم در جریان است.

فیزیکدان دیگری به نام «دیوید بوهر» (۵۷) در کتاب خود به نام «نظام پیچیده» اظهار داشته که قوانین اولیه فیزیک را نمی‌توان توسط دانشی که سعی می‌کند جهان را به اجزاء سازنده آن تجزیه کند کشف کرد. او از یک نظام ناشناخته پیچیده سخن می‌گوید که مدعی است در وضعیتی متجلی نشده وجود دارد و اساس تمام واقعیات متجلی شده است. در بخشی از کتاب خود می‌گوید: «اجزاء با یکدیگر ارتباطی تنگاتنگ دارند که طی آن رابطه پویای آن‌ها بدون هیچ کم و کاستی به وضعیت کل سیستم بستگی دارد». بنابراین به نظریه‌ای نوین در رابطه با تمامیتی غیر قابل تفکیک دست می‌یابیم که عقیده قدیمی تجزیه‌پذیری جهان به ذرات منفک و غیر مرتبط را مردود می‌داند.

دکتر «ساکستون بار» (۵۸) در اواسط سال ۱۹۴۰ با مطرح کردن نظریه «الکترودینامیک حیات»، اعتقادات و باورهای سنتی را از هم پاشید. او اظهار داشت که تمام اشکال فیزیکی از انسانی گرفته تا حیوانی، نباتی و معدنی، به یکدیگر پیوسته‌اند و تحت نظارت حوزه‌های انرژی نامرئی الکترومغناطیسی هستند، که وی آن را «حوزه‌های حیات» نامید.

فیزیکدانی به نام «جان.اس.بل» (۵۹) در سال ۱۹۶۴ مدارکی بر اساس علم ریاضی منتشر کرد که آن را «نظریه بل» نامیدند. «نظریه

بل» با تکیه بر ریاضیات اعلام می‌دارد که ذرات فرواتمی موجود در عالم به گونه‌ای فراتر از زمان و مکان با یکدیگر ارتباط متقابل دارند. این تأثیر بلافاصله است و برای انتقال نیازی به زمان ندارد. فرضیه «اینشتین» چنین عنوان کرد که حرکت ذره با سرعتی فراتر از نور امکان‌پذیر نیست. در «نظریه‌ی بل»، تأثیرات می‌توانند دارای سرعتی بیش از سرعت نور باشند.

در سال ۱۹۷۱ «دنیس گابور» (۶۰) به خاطر ساختن نخستین «هالوگرام» (۶۱) جایزه نوبل را از آن خود کرد. الگوی او تصویر مغشوشی بود که در آن، انعکاس حاصل از میدان نور موجی شکل بر یک شیء، روی صفحه‌ای حساس ضبط شده بود. وقتی که این هالوگرام در معرض لیزر یا اشعه متمرکز نور قرار می‌گرفت، الگوی اولیه موجی، مجدداً به صورت تصویری سه بعدی ظاهر می‌گشت. هر بخش این هالوگرام نماینده کل است و تمام تصویر را بازسازی می‌کند، یعنی این که با برش قطعه‌ای از هالوگرام و قرار دادن آن در مسیر نور متمرکزی چون لیزر، مجدداً کل تصویر بازسازی می‌گردد؛ لذا کل تصویر در جزء جزء هالوگرام قابل رؤیت است. مفهوم هالوگرام مبین این است که هر جزء به طور دقیق و بی‌کم و کاست دربرگیرنده کل است و می‌تواند برای ساختن مجدد کل هالوگرام به کار رود.

فیزیک مدرن (فیزیک کوانتوم) کم‌کم اعتقادات دیرینه خردمندان را معتبر می‌شناسد. در حال حاضر فرضیه جامد بودن اشیاء، آنچنان که نیوتون و همکارانش می‌پنداشتند، طرز فکری منسوخ شده است.

«روپرت شلدریک» (۶۲) در کتاب خود دانشی جدید را در مورد حیات ارائه می‌دهد. نظریه او این است که تمام دستگاه‌های عالم نه تنها به واسطه عوامل مادی و انرژی‌ک شناخته شده بلکه به وسیله حوزه‌های سازمان‌دهنده‌ی نامرئی تنظیم شده‌اند. میدان‌های فوق به مفهوم مصطلح دارای انرژی نیستند، زیرا تأثیرات متقابل آن‌ها ورای موانع زمان و مکان انتقال می‌یابند. موانعی که برای انتقال انرژی معمولی مشکل‌آفرین هستند، در مورد حوزه‌های انرژی مؤثر نیستند، یعنی قدرت تأثیر یک محرک در این حوزه به ابعاد مسافتی بستگی ندارد. او چنین نتیجه می‌گیرد که روند خلقت، به واقعیت خلاق شباهت دارد که خود در مسیر تکامل، کلیت‌های تازه را به وجود می‌آورد. در واقع می‌توانیم پدیده خلقت را به عنوان روندی متعالی در گسترش وحدتی پیچیده‌تر و متکامل در نظر آوریم و این وحدت با ادراک یگانگی اشیائی که قبلاً منفک در نظر گرفته می‌شدند، درک می‌گردد.

جهان اشیاء جامد و قوانین مکانیکی، اکنون به جهانی از الگوهای موج‌گونه متشکل از تأثیرات متقابل بدل شده است. مفاهیمی چون «ذرات بنیادی»، «جوهر ماده» یا «جسم منفرد» معنای خود را از دست داده‌اند. تمام عالم همچون بافتی سیال از الگوهای غیرقابل تفکیک انرژی به نظر می‌رسد. بنابراین عالم در قالب کلیتی پویا و غیرقابل تجزیه، تعریف می‌شود.

چنانچه عالم حقیقتاً از چنین بافتی تشکیل شده باشد از نظر منطقی وجود چیزی به نام «جزء» مردود است. پس ما اجزاء منفک یک تمامیت نیستیم، بلکه خود «کل» هستیم.

فراروان‌شناسان همواره به دنبال یافتن نوعی انرژی بوده‌اند که قابلیت انتقال امواج، ارتباط از راه دور و امواج روانی شفادهنده را دارا باشد. با جهان‌بینی هالوگرافیک، وقایع مذکور از ارتعاشاتی مافوق زمان و مکان ناشی می‌گردند. به این ترتیب امواج فوق‌الذکر ذاتاً نیازی به انتقال ندارند، زیرا هم‌زمان و هم‌مکان هستند.

اکنون علم از نظریه‌ای سخن می‌گوید که ورای فرضیه «اینشتین» است و تلاش می‌کند تا از محدوده‌ی دوگانه «موج - ذره» فراتر رود. اگر فیزیکدانان، مکانیزم این تأثیر آنی را بیابند، انتظار می‌رود که بتوانند روش کسب هوشیاری آگاهانه جهت ارتباط آنی با یکدیگر و جهان را بیابند. این تحول مسلماً در امر ارتباطات تغییری شگرف به وجود خواهد آورد و قطعاً بر روابط متقابل انسان‌ها تأثیر خواهد گذارد. این تأثیر آنی شاید قابلیت را در ما به وجود آورد که به واسطه آن در هنگام تمایل قادر شویم افکار یکدیگر را بخوانیم، یا بدانیم که در درون هر کس چه می‌گذرد و حقیقتاً و عمیقاً یکدیگر را درک کنیم. همچنین به وضوح خواهیم دید که چگونه افکار، عواطف، حوزه‌های انرژی و اعمال ما، بیش از آنچه قبلاً می‌اندیشیدیم، جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

تنها یکصد سال پس از تحولات بنیادین در فیزیک، طی چند سال اخیر، ما در توجیه بسیاری از وضعیت‌ها، از مفاهیمی تازه استفاده می‌کنیم و خود را به عنوان موجوداتی مرکب از حوزه‌های انرژی می‌پذیریم.

بدون دیدن کسی یا شنیدن صدای او، حضور فردی را در اتاق حس می‌کنیم (تأثیرات متقابل حوزه‌ها)، از ارتعاشات خوب و بدِ دیگران سخن به میان می‌آوریم و از فرستادن انرژی به سوی دیگران یا خواندن افکار آن‌ها گفتگو می‌کنیم. به محض ملاقات با غریبه‌ای، بدون شناخت قبلی، از احساس خود نسبت به او آگاه می‌شویم و درمی‌یابیم که در آینده با او چه ارتباطی خواهیم داشت. دلایل این گونه آگاهی‌ها را می‌توان با توصیف تعادل یا عدم تعادل در تأثیرات حوزه انرژی توضیح داد. اگر بتوانیم خود را به عنوان حوزه‌های انرژی به رسمیت بشناسیم، قادر خواهیم بود بین توهم و حقیقت، تفاوت قایل شویم. همین که خود را به عنوان حوزه انرژی شناسایی کنیم، آگاهی بالاتر، ارتعاشی برتر و انسجامی عظیم‌تر با ما همراه خواهد بود.

ذهن فراسوی ماده

تا نیمه‌ی پایانی قرن نوزدهم میلادی، کلیه‌ی پدیده‌هایی که تفسیر آن‌ها براساس قوانین اثبات شده‌ی فیزیک و سایر علوم امکان‌پذیر نبود، تحت عنوان «ماوراءالطبیعه» طبقه‌بندی می‌شدند. این اصطلاح در اشاره به توصیف بسیاری از وقایع و اتفاقات عجیب و غریب به کار برده می‌شد مثل اشباح، پریان، طلسم‌های جادویی، تسخیر توسط دیوها، قدرت روایت آنچه که در شرایط عادی نادیدنی است، قدرت پیش‌گویی حوادث و اتفاقات و...

اما از هنگامی که عده‌ای از دانشمندان علوم متداول، نسبت به انجام برخی از پژوهش‌ها در زمینه‌ی مسائل ماوراءالطبیعه علاقه نشان دادند، برای اشاره به این پدیده‌ها از اصطلاح «فوق طبیعت» استفاده کردند. این اصطلاح نمایان‌گر این معنی است که ما با موضوعاتی سر و کار داریم که تا به حال به خوبی تفسیر نشده‌اند ولی در آینده امید حل معماهای پیرامون آن‌ها وجود دارد. بسیاری از دانشمندانی که در زمینه‌های علوم روحی به بحث و تحقیق پرداخته‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که این پدیده‌ها واقعی و حقیقی هستند.

امروزه موضوعات تازه‌ای به عنوان ناشناخته در مسائل اعجاب‌انگیز در فیزیک و بیولوژی مطرح شده‌اند که از آنچه ساحران قدیمی به آن می‌اندیشیدند، بسیار عجیب‌تر و اعجاب‌برانگیزترند. در بسیاری از

فصل دوم

تأثیرگذاری و اشکال آن

دانشگاه‌های صاحب‌نام جهان، تحقیقات گسترده‌ای در زمینه‌ی پدیده‌های روحی و روانی صورت گرفته است که هدف این بررسی‌ها بیش‌تر از آن که تفسیر و تبیین پدیده‌های غیرمتعارف باشد، در زمینه‌ی اثبات وجود آنان بوده است.

قدرت «تأثیر فکر بر ماده» نیز مسئله‌ای نیست که به تازگی مطرح شده باشد، بلکه از گذشته‌هایی بسیار دور و در طول تاریخ، نمونه‌های بی‌شماری از این نوع پدیده‌ها ثبت شده است. این مفهوم به‌خصوص برای ملل شرق موضوعی کاملاً شناخته شده است و مثال‌های مرتبط با آن به کرات و به وفور در مکتوبات آن‌ها به چشم می‌خورد.

در مکتوبات ملل شرق از بعضی استعدادها و قابلیت‌هایی چون مصونیت در مقابل آتش، قدرت جا به جا کردن اجسام با استفاده از قدرت ذهنی، تأثیرگذاری بر شرایط جوّی، شفا بخشیدن و غیره، به نام کرامات یاد شده و داشتن آن‌ها را نشانه‌ای از مقام معنوی یا علو مراتب و درجات روحانی دانسته‌اند.

در گزارش‌ها و کتب قدیمی ملل غرب، از جمله در گزارش‌های روزانه کلیساها نیز شرح کرامات و وقایع عجیب و غیرمتعارف، به همان صورت که در کتب ملل شرق ثبت شده، آمده است.

در کتاب مقدس بخصوص در عهد جدید نیز به چنین پدیده‌هایی بسیار اشاره شده است. یکی از نمونه‌های آن در ماجرای «پولس» و «سیلاس»، که در شهر «یناپولیس» زندانی بودند، نقل شده است که وقتی آن‌ها نیمه‌ی شب مشغول دعا و خواندن سرود بودند، ناگهان

زلزله‌ای رخ داد... و پایه‌های زندان لرزید، درهای زندان به روی پاشنه چرخید و باز شد و زنجیرها از دست و پای زندانیان فرو ریخت. (اعمال ۱۹ - ۴۰: ۱۶)

در غرب، از اواسط قرون وسطی، دانشمندان با ردّ مفاهیم خرافی به این موضوع اعتقاد پیدا کردند که نیروهای ناشناخته‌ای در بدن ما وجود دارند که گاه راه خروج پیدا کرده و با آثار شگرف و حیرت‌انگیز خود، ما را غرق در تعجب و حیرت می‌سازند. اما از قرن هیجده به بعد، این موضوع به عنوان مسئله‌ای فلسفی و قابل تعمق مطرح شد، چنانچه «فرانسیس بیکن» (۶۳) متفکر انگلیسی در رساله‌ای به نام «سیلواسیلواروم» به وجود قدرت‌های عظیمی در فکر آدمی اشاره کرده و توصیه می‌کند که این نیروها مورد بررسی و آزمایش قرار بگیرند. او این نیروها را در تغییر جهت حرکت اجسام متحرک، نحوه ریختن طاس، رشد و نمو گیاهان و... مؤثر می‌داند.

به طور کلی پدیده‌ها و وقایعی که از تأثیر فکر بر ماده ناشی می‌شوند، «سایکوکینه‌سیس» (۶۴) یا به اختصار «PK» نامیده می‌شوند. واژه‌ی سایکوکینه‌سیس، که بعد از این آن را روان‌جنبشی می‌نامیم، از ترکیب دو کلمه یونانی «سایکه» (۶۵) به مفهوم «نَفَس»، «زندگی» یا «روح» و «کینین» (۶۶) به مفهوم «حرکت کردن» حاصل شده است. می‌تواند خودآگاه یا ناخودآگاه باشد و تأثیرات آن در بعضی موارد آن‌قدر نامحسوس است که جز در آزمایشگاه و به کمک دستگاه‌های فنی دقیق آشکار نمی‌شود. پدیده‌هایی مانند تغییر درجه حرارت اتاق یا

میدان‌های مغناطیسی، عکاسی از طریق تفکر (تمرکز ذهنی بر صفحه حساس عکاسی و شکل دادن تصویری ذهنی بر این صفحه) و کاهش و افزایش نور یا صدا از راه دور و از طریق انرژی فکری، از انواع PK هستند.

برخی دیگر از این تأثیرات که خصوصی و فردی است شامل کنترل درد، کنترل تنفس، به هوا جستن و معلق ماندن و... است. این نمونه‌ها، سال‌هاست که در مرتاضان هندی مشاهده می‌شود. آن‌ها در نتیجه ریاضت قادرند بر نفس خود چیره شده، این حرکات را از راه انرژی‌زایی فکری انجام دهند.

همچنین به نظر می‌رسد طلسم‌ها، نفرین‌ها و آداب و مراسم جادویی که برای تأثیرگذاری بر شرایط جوّی به کار می‌رفته است، گروهی دیگر از مصادیق کاربردی PK هستند. شورچشمی (نظر زدن) نیز در این گروه طبقه‌بندی شده است.

شروع تحقیقات و برخی از افراد مشهور در زمینه‌ی روان‌جنبشی

گسترش روح‌گرایی در اواسط قرن نوزدهم در جامعه آمریکا و اروپا، موجب افزایش توجه دانشمندان به بررسی پدیده‌های فوق طبیعی شد. لذا پس از گسترش و بسط انجمن‌ها و گروه‌های کوچکی که به صورت پراکنده در این زمینه به فعالیت مشغول بودند، انجمن تحقیقات روحی انگلستان در سال ۱۸۸۲ توسط گروهی از روشنفکران

تأسیس شد. هدف این انجمن، بررسی و نقد ادعای کسانی بود که معتقد بودند دارای استعدادهای فوق طبیعی هستند.

گزارش‌های عجیب و حیرت‌انگیزی که در آن سال‌ها، توسط این انجمن دریافت شد، شامل اخباری همچون حرکت اشیاء، ایجاد سر و صدا یا ضربه زدن بر دیوار، نواخته شدن خودبه‌خود سازها، بلند شدن میز از روی زمین و... با نیروی روان‌جنبشی بود.

یکی از اولین کسانی که صحت ادعاهایش در این انجمن‌ها مورد تحقیق و آزمایش قرار گرفت، «دانیل داگلاس هومز» (۶۷) بود. «هومز» یک اسکاتلندی مهاجر در آمریکا بود که از اوایل کودکی، تفاوت‌های آشکاری بین او و هم سن و سال‌هایش مشهود بود. او دارای قدرتی بود که با آن می‌توانست در هر زمان، به صورت دلخواه و ارادی حوادثی را به وجود آورد. از جمله این وقایع، نواختن خود به خود آکاردئون، حرکت کردن و بلند شدن میز، صدای کوبیدن به دیوار و مصونیت از آتش بود.

یکی از دانشمندان برجسته‌ی انگلستان در آن زمان، «سر ویلیام کروکس» (۶۸) بود که با شک و تردید فراوان نسبت به مسائل روحی یا فوق طبیعی برخورد می‌کرد. وی استعدادهای «هومز» را در شرایطی که امکان تقلب و صحنه‌سازی در آن به صفر رسیده بود، مورد آزمایش قرار داد. «کروکس» در یکی از گزارشات «فصل‌نامه‌ی علوم» تأکید کرد: «آزمایش‌های انجام شده به صورتی غیرقابل‌تردید این موضوع را مورد تصدیق قرار می‌دهند که نوعی جدید از انرژی که

به صورت غیرمتمعارفی به ساختمان بدن انسان مربوط می‌گردد، وجود دارد که برای سهولت در بیان، می‌توان آن را «انرژی روحی» نامید». قابلیت‌های خانم «اوساپیالا دینو» (۶۹) ایتالیایی و خانم «استانیسلاو تامزیک» (۷۰) لهستانی نیز در اوایل قرن بیستم توسط محققان مورد بررسی قرار گرفت. خانم «تامزیک» این قدرت و قابلیت را داشت که اشیاء کوچک را با قدرت ذهنی خویش حرکت دهد و یا به حالت معلق در فضا نگه دارد. او برای استفاده از این قدرت، دست‌هایش را نزدیک جسم مورد نظر (اما بدون تماس با آن) می‌برد. سپس در حالی که دست‌هایش را به آهستگی به طرف بالا می‌آورد، آن جسم کوچک نیز به طرف بالا حرکت می‌کرد و در فضا به حالت معلق باقی می‌ماند. وی همچنین قادر بود با تمرکز، سوزن را کج، عقربه قطب‌نما را منحرف و یا برخی از اشیاء را خرد کند.

در دهه‌ی ۱۹۲۰، دو نفر دیگر به نام‌های «استلا کرانشاو» (۷۱) و «رودی اشنایدر» (۷۲) توانستند تحت مطالعات دقیق، توان‌های روحی و روانی خود را به اثبات برسانند. این دو نفر که توسط «هری پرایس» (۷۳) مورد آزمایش قرار گرفتند، طی جلسات مکرر توانستند حالات مختلف روان‌جنبشی، از قبیل صدای کوبیدن به دیوار، نسیم سرد در اطاق‌هایی با در و پنجره بسته، بلند شدن میز از روی زمین و حتی شکستن پایه‌های میز و گاهی اوقات توده‌های «اکتوپلاسم» را ایجاد کنند که به نمونه‌هایی از این تجارب اشاره می‌شود.

جلسه‌ای با «کرانشاو» در سال ۱۹۲۳ که توسط «هری پرایس» شرح داده شده است:

«شرکت‌کنندگان در جلسه همراه با «کرانشاو» به دور میز نشسته بودند و تنها نوک انگشتان آن‌ها با سطح میز تماس داشت. به زودی تغییراتی رخ نمود و میز به سرعت به حرکت درآمد. بارها میز به پرواز درآمد و در هر نوبت برای چند ثانیه در فضا معلق باقی ماند. یک بار صعود میز آن قدر زیاد بود که حضار به ناچار از روی صندلی‌هایشان برخاستند تا بتوانند ارتباط خود با میز را همچنان حفظ کنند. در این موقع پایه میز به پیشانی یکی از حاضرین برخورد کرد. او هنوز از روی صندلی‌اش بلند نشده بود و به همین دلیل تماس وی با میز قطع شده بود. پس از مدتی کوتاه پایه میز بر روی سینه او قرار گرفت و برای زمان کوتاهی به همین صورت باقی ماند. در این هنگام تمام افرادی که دور میز نشسته بودند، دست‌هایشان را از روی میز برداشتند و تنها نوک انگشتان «کرانشاو» هنوز با سطح میز تماس داشت. حرکات میز به صورت حیرت‌انگیزی عجیب بود. پس از مدت کوتاهی بار دیگر افراد دور میز، نوک انگشتان دست خود را بر روی میز گذاشتند، اما ناگهان یک نیروی ناشناخته و ویران‌گر باعث شد دو پایه میز بشکند. صدای ناشی از شکستن پایه‌های میز بسیار شدید بود. بعد از مدت کوتاهی میز از وسط به دو نیم شد! بلافاصله بقیه قسمت‌های میز (از جمله دو پایه باقیمانده آن) خرد شدند و پس از لحظاتی تنها تَلّی از خرده‌های چوب در وسط سالن باقی ماند».

آزمایشی در مورد «رودی اشنايدر» که توسط انستیتوی متافیزیک پاریس انجام شده است:

دکتر «اوژن اوستی» (۷۴) به همراه پسرش در آزمایشگاه کار می‌کرد و به عنوان وسیله ضدتقلب از یک سری شعاع‌های باریک نور مادون قرمز استفاده می‌نمود. این شعاع‌های نور در جریان آزمایش، «رودی» را از وسایلی که برای آزمایش مورد استفاده قرار می‌گرفتند، جدا می‌کردند. از سوی دیگر ترتیبی داده شده بود که اگر «رودی» در موقع آزمایش تقلب می‌کرد و دست یا پایش به طرف اجسام مورد آزمایش دراز می‌شد، فوراً یک جریان الکتریکی، یک دوربین عکاسی را به کار می‌انداخت و از این صحنه عکس مستند تهیه می‌کرد.

دکتر «اوستی» انتظار داشت که «رودی» بتواند بدون آن که از این سدهای نوری عبور کند، اشیائی را که به عنوان هدف مشخص شده بودند، تکان بدهد. اما در جریان آزمایش با کمال تعجب بارها دوربین عکاسی از صحنه عکس‌برداری کرد و این امر نشان‌گر این موضوع بود که چیزی در مسیر شعاع‌های نور قرار گرفته است. پس از آن که عکس‌ها ظاهر گردید، معلوم شد که در طول آزمایش «رودی» بر روی صندلی خود نشسته بوده است! دکتر «اوستی» پس از تجزیه و تحلیل مورد فوق به این نتیجه رسید که موقع آزمایش، در شرایطی که کالبد مادی «رودی» بر روی صندلی قرار گرفته بود، نوعی ماده بسیار ظریف و لطیف یا انرژی نامرئی، از کالبد او خارج گردیده و آن

قدر تراکم یا غلظت داشته است که بتواند با جذب حدود سی درصد از شعاع‌های نور مادون قرمز، دوربین عکاسی را به کار بیندازد.

یکی دیگر از اشخاص شناخته شده در این زمینه، خانم «نینا کولاگینا» (۷۵) در روسیه است. قابلیت‌های وی نخست توسط محققین روسی بررسی شد و سپس توسط برخی از محققان غربی، مورد تأیید قرار گرفت. برخی از کارهای او عبارت بودند از: لغزاندن یا غلتاندن اشیاء بر روی سطح میز، ایجاد حرکات دورانی در پاندول آویخته شده در یک مکعب کاملاً محصور شده‌ی شیشه‌ای، ایجاد تاول یا سوختگی روی دستان افراد ناظر با لمس آن نقاط و... در جریان تحقیق بر روی اعمال «کولاگینا»، نکات متعددی برای دانشمندان روشن شد. به عنوان مثال معلوم شد که او می‌تواند به راحتی قدرت خود را بر انواع مواد یا اجسام از قبیل فلز، پلاستیک، پارچه و فرآورده‌های حیوانی اعمال کند و یا این که برای انجام هر تجربه، او به میزان قابل توجهی انرژی مصرف می‌کرد که باعث می‌شد در پایان آزمایش دچار ضعف، خستگی، کاهش وزن، دردهای شدید عضلانی و یا حال تهوع گردد. به علاوه دانشمندان روس متوجه شدند که ایجاد موانع بین منبع ایجادکننده PK و اشیاء، نمی‌تواند اجسام را از تأثیرپذیری از این نیرو برکنار نگه دارد. تنها محدودیتی که در انجام کارهای «کولاگینا» به چشم می‌خورد این بود که او نمی‌توانست اجسامی را که در خلاء قرار داشتند به حرکت درآورد. از آخرین قابلیت‌هایی که از او سر زد، این بود که با گرفتن

دست حضار در جلسه، درد شدیدی در محل تماس ایجاد می‌کرد که به شوک الکتریکی شباهت داشت و دیگر این که قدرت او بر موجودات زنده نیز مؤثر بود. مثلاً او می‌توانست حرکات قلب قورباغه را کند کند یا این که آن را کاملاً از حرکت باز دارد.

شرح جلساتی با «نینا کولاگینا» از زبان محققین:
«پس از آن که همه ما دور میز نشستیم، من از «کولاگینا» خواهش کردم که جای خود را عوض کرده و بر صندلی مقابل من بنشیند. اولین آزمایشی که قصد داشتیم انجام بدهیم، انحراف عقربه یک قطب‌نما ابتدا به راست و بعد به طرف چپ بود. برای این منظور «کولاگینا» دستش را در فاصله ۵ - ۱۰ سانتیمتری قطب‌نما قرار داد و پس از مدتی تمرکز، بیش‌تر از ده بار عقربه قطب‌نما انحراف پیدا کرد. سپس او یک قوطی کبریت و بعد از آن نیز چند عدد چوب کبریت و آنگاه یک دسته بیست تایی از چوب‌های کبریت را جابجا کرد. من حلقه طلایی‌ام را بر روی میز گذاشتم، «کولاگینا» سریع‌تر از موارد پیشین آن را به حرکت درآورد. سپس چند ظرف شیشه‌ای و چینی را که وزن هر یک از آن‌ها به حدود ۱۰۰ تا ۲۰۰ گرم می‌رسید از بوفه برداشتم و روی میز گذاشتم. «کولاگینا» آن ظروف را نیز به حرکت درآورد. در صورت نیاز، او می‌توانست اشیاء کوچکی را که روی میز یا کف اتاق قرار گرفته بودند، به حرکت درآورد. بار دیگر حلقه‌ی طلایی خود را از انگشتم خارج کردم و آن را بر سطح میز گذاشتم.

«کولاگینا» دستش را بر فراز حلقه به حرکت درآورد و با این کار آن را به سمت جلو و عقب حرکت داد.

در این موقع ما از او خواستیم که کارهای زیر را در مقابل ما انجام دهد:

۱ - قوطی کبریت را نه تنها به طرف خودش، بلکه به سمت مقابل هم منحرف سازد.

۲ - از میان چند عدد چوب کبریت، تنها چوب کبریتی را که مشخص کرده بودیم، به حرکت درآورد.

۳ - دو عدد قطب‌نما را در کنار هم قرار دادیم و از او خواستیم که هر یک از آن‌ها را به صورت جداگانه به حرکت درآورد.

«کولاگینا» موفق شد به تمام خواسته‌های ما عمل کند.

در مجموعه فیلم‌های تهیه شده توسط دکتر «رژداک»، محقق علوم روحی در چکسلواکی و همکارانش از «کولاگینا»، برنامه‌های جالبی در زمینه روان‌جنبشی گردآوری شده است. برای مثال در یکی از صحنه‌ها اشیاء کوچکی که در یک قوطی شیشه‌ای قرار دارند به حرکت درآورده می‌شوند. در صحنه دیگر یک نخ سیگار که به حالت عمودی، در وضعیت نامتعادلی قرار گرفته، توسط «کولاگینا» بر روی میز به حرکت درمی‌آید، بدون آن که بیفتد. در یک نمایش دیگر، یک قوطی سیگار به حالت ایستاده بر روی یک جعبه قرار داده شد و سپس آن‌ها در زیر یک سرپوش بزرگ شیشه‌ای گذاشته شدند. در این

شرایط «کولاگینا» با تمرکز بر این مجموعه، آن‌ها را با هم به حرکت درآورد، در حالی که قوطی سیگار در وضعیت ایستاده باقی مانده بود. تجربه‌ای از زبان یک محقق دیگر: «در لحظاتی که مشغول نوشتن این مطالب هستم، دائماً به سرپوش خودنویس خود نگاه می‌کنم که بر روی میز در حال حرکت است. در ابتدا سرپوش خودنویس چند پرش بر روی میز انجام داد و پس از آن به آرامی در طول میز و در جهات مختلف به حرکت درآمد. به دنبال آن لیوان نیز به حرکت درآمد. مانند اشیائی که روی یک تسمه نقاله قرار گرفته باشند، این اشیاء با سرعت یکنواختی به جلو حرکت می‌کردند...

حالا لیوان را روی سرپوش خودنویس گذاشتم. «کولاگینا» نیز یک محفظه‌ی شیشه‌ای بزرگ را روی آن‌ها قرار داد تا در این شرایط به شدت حفاظت شده، حرکت آن اشیاء را مشاهده کنم. در این موقع آنچه که در برابر دیدگان من اتفاق افتاد بسیار عجیب بود: لیوان و سرپوش خودنویس مثل زنبورهایی شده بودند که در یک محفظه حبس شده‌اند. آن‌ها به سرعت به این طرف و آن طرف حرکت می‌کردند و دائماً به دیواره محفظه‌ی شیشه‌ای برخورد می‌نمودند.

هوا نسبتاً گرم بود و به همین دلیل من یک پیراهن آستین کوتاه پوشیده بودم. «کولاگینا» بالای مچ دست چپ مرا گرفته بود و از آن‌جا که نمی‌دانستم چه اتفاقی در شرف وقوع است، کاملاً مات و مبهوت شده بودم. تصور کردم وی قصد دارد مانند شفاگران قدیمی، مقداری از قدرت و انرژی خود را به کالبد من منتقل سازد. در این

شرایط و در حالی که حدود دو دقیقه گذشته بود، حرارت زیادی در زیر انگشتان «کولاگینا» به وجود آمد. پس از آن ناگهان احساس ناراحت‌کننده‌ای به من دست داد. در آن لحظات به اشتباه تصور کردم که دچار سوختگی شده‌ام، ولی حالا مطمئن هستم که آن احساس ناشی از نوعی شوک الکتریکی بود.

لحظاتی بعد درد شدیدی در دست چپم باعث شد که از شدت ناراحتی صورتم در هم کشیده شود. این واقعه توجه دیگران را نیز جلب کرد. در یک لحظه شدت درد به حدی رسید که با زور و با شدت، دستم را از زیر انگشتان «کولاگینا» خارج کردم. دردی که من احساس کردم، هیچ شباهتی به درد ناشی از یک نیشگون شدید نداشت».

یکی از افراد جنجال‌برانگیز در این زمینه که در دهه‌ی ۱۹۶۰ ظهور کرد، «یوری گلر» (۷۶) است. او از چهار سالگی متوجه شد که می‌تواند با نیروی فکری خود اشیاء فلزی را خم کند. در جریان تحقیقاتی که در «مؤسسه‌ی پژوهشی استنفورد» (۷۷) برگزار شد، «یوری گلر» قابلیت‌هایی از قبیل خم کردن کلیدهای ضخیم فلزی، به کار انداختن ساعت‌های از کار افتاده‌ی قدیمی و کارهایی در زمینه‌ی «تله‌پاتی» (۷۸) از خود نشان داد. نکته قابل توجه این بود که «گلر» هنگام انجام این عملیات به هیچ وجه از حال عادی خارج نمی‌شد و به خلسه و از خودبی‌خودی فرو نمی‌رفت. اگر در میان جمع کسانی بودند که عصبی می‌شدند و یا به کارهایش اعتقادی نداشتند، احتمال

داشت دچار اشتباه شود. در عوض در میان جمعی خوش‌بین و مشتاق، انرژی فکری مثبت آنان را نیز به یاری می‌گرفت و آزمایش را درست و کامل تمام می‌کرد.

گزارشاتی در مورد توانایی‌های «یوری گلر»

در یکی از این گزارش‌هایی که توسط دکتر «جرالد فاین‌برگ» (۷۹) استاد فیزیک در دانشگاه کلمبیا ارائه شده، آمده است که یک روز دکتر «فاین‌برگ»، «گلر» را برای صرف نهار دعوت کرد. در آن جمع دکتر «آندریا پوهاریچ»، (۸۰) «ادگار میچل» (۸۱) فضانورد سابق و منشی او نیز حضور داشتند. مهمانی در محل «انستیتوی پژوهشی استفورد» برگزار شد. «گلر» از منشی «ادگار میچل» خواست تا انگشترش را از انگشت خود درآورده و در مشت بسته‌اش پنهان کند. بعد چند بار دستش را بر روی مشت بسته‌ی محتوی حلقه طلایی حرکت داد و از خانم مزبور خواست تا مشت خود را باز کند. بقیه‌ی ماجرا از قول دکتر «فاین‌برگ» این طور بیان شده است:

«او دستش را باز کرد. به نظر می‌آمد شکافی در حلقه طلایی پدید آمده است! گویی با یک وسیله برنده قسمتی از حلقه را بریده بودند. «گلر» حلقه را گرفت و آن را در وسط میز بزرگی قرار داد که همه ما به دور آن نشسته بودیم. پس از ۲ یا ۳ ساعت، خیلی آهسته چرخشی در حلقه پدید آمد، تا بالاخره به شکل S درآمد. این تغییر حالت آن قدر

کند صورت می‌گرفت که با نگاه مستمر قابل رؤیت نبود، اما اگر هر نیم ساعت یک بار به آن نگاه می‌کردید، به وضوح می‌توانستید تغییرات ایجاد شده در دهانه حلقه را مشاهده کنید».

گزارش دیگر در مورد اتفاقی است که در جریان یک مهمانی نهار با شرکت «گلر»، «میچل» و عده‌ای از فضانوردان و دانشمندان آمریکایی در یکی از رستوران‌های سازمان فضایی آمریکا (ناسا) رخ داد. «گلر» مشغول خوردن بستنی بود که ناگهان قاشق او به جسم سختی که در لیوان بستنی بود، برخورد کرد. «گلر» یک تکه فلز را از لیوان بیرون آورد و آن را به دست «میچل» داد. زمانی که «میچل» با یک بررسی سطحی آن را معاینه کرد، متوجه شد که یک سنجاق کراوات شکسته شده است. این سنجاق کراوات کاملاً شبیه به سنجاقی بود که سه سال پیش از طرف شرکتی که مدت‌ها برای آن کار می‌کرد، به رسم یادبود به او هدیه شده بود.

«گلر» با سه نفر از دانشمندان، پس از صرف غذا به طرف یکی از آزمایشگاه‌های سازمان فضایی آمریکا قدم می‌زدند که ناگهان یک قطعه فلزی دیگر در مقابل آن‌ها به زمین افتاد. یکی از دانشمندان خم شد و آن را از روی زمین برداشت. پس از آن که به دقت آن را بررسی کردند، معلوم شد آن تکه فلز، نیمه دیگر سنجاق کراواتی است که یک قسمت آن قبلاً در داخل بستنی «گلر» پیدا شده بود. در این موقع صدایی به هوا برخاست و آن‌ها متوجه قطعه‌ی فلزی شدند که درست در آن لحظه بین «میچل» و دکتر «هال پوتاف» (۸۲) به زمین

افتاده بود. جسمی که به زمین افتاده بود سنجاق کراوات دیگری بود که یک مهره شبیه به مروارید روی سر آن نصب شده بود. «میچل» با تعجب فراوان اظهار داشت: «این سنجاق کراوات شبیه سنجاق کراواتی است که من چهار سال پیش آن را گم کرده بودم». سنجاق مزبور را برادر «میچل» به عنوان هدیه از ژاپن برای او آورده بود. «میچل» با هیجان به یک آرم نیروی دریایی اشاره کرد که در عقب سنجاق نصب شده بود و با حیرت فراوان گفت که او پیش‌تر، خود این آرم را به جای یک سمبل دیگر (که در پشت سنجاق نصب شده بود و برای او ناشناخته بود)، الصاق کرده بود.

«گلر» بعدها مؤسسه‌ی مشاوره‌ای در لندن دایر کرد. این مؤسسه به زمین‌شناسان برای پیدا کردن محل اصلی معادن زیرزمینی فلزات و نفت و ذغال‌سنگ کمک می‌کند. بعد از مشخص شدن محل تقریبی معدن، «گلر» سوار بر هواپیمایی کوچک بر فراز منطقه پرواز می‌کند و پس از تشخیص محل اصلی ذخایر معدنی، نقاطی را که باید حفاری شود تعیین می‌کند. در سال ۱۹۸۷ از او دعوت شد تا در مذاکرات خلع سلاح در سوئیس شرکت کرده و به وسیله‌ی تله‌پاتی، مقاصد نهایی هیئت روسی را پیش‌بینی کند. علاوه بر این، مؤسسات و آزمایشگاه‌ها از نظرات او برای تأیید داروهای در دست تهیه استفاده می‌کنند.

ماهیت نیروی روان‌جنبشی (PK)

نیروی روان‌جنبشی از سطوح مادی و فیزیکی ناشی نمی‌شود، بلکه به سطوح بالای هوشیاری و آگاهی مربوط می‌باشد و به انرژی زیادی نیاز دارد. در حال حاضر انسان در بهترین حالت، تنها از ده درصد انرژی ذهنی‌اش استفاده می‌کند، لذا وقوع پدیده‌های خارق‌العاده با این میزان انرژی بعید می‌نماید.

با تمرکز بر اجسام و اراده جابجا کردن، خم کردن یا شکستن آن‌ها، نمی‌توان راه به جایی برد، بلکه باید به سطوح بالاتری از انرژی دست یافت و با شیء مربوطه یکی گشت؛ همان‌طور که همه چیز در این عالم به هم متصل و یکی است. حالت‌های روان‌جنبشی عموماً برای ذهن‌های آزاد و رها که در سطوح بالاتر انرژی هستند، مانند کسانی که سال‌ها مدیتیشن کرده‌اند، رخ می‌دهد.

اساتید مختلفی در پرورش مهارت‌ها و توانایی‌های ذهنی و روحی در سراسر جهان فعالیت می‌کنند و گاه حتی ممکن است بتوانند به اشخاص علاقه‌مند به فراگیری کمک کنند، اما هیچ‌کدام قادر نیستند به شخص بیاموزند که چگونه به محض این که اراده کرد، خواسته‌اش در دنیای واقعی تحقق یابد. توانایی بالقوه روان‌جنبشی در هر کسی وجود دارد ولی نباید در مورد آن دچار اشتباه شد، زیرا عوامل زیادی بر روی فعالیت‌های ذهنی و رفتارهای اداری اثر می‌گذارند. طی آزمایش‌های گوناگون، به اثبات رسیده که حالات روانی شخص در

روان‌جنبشی مؤثر است. میل و اراده باعث روان‌جنبشی خودآگاه و ناراحتی‌های درونی و فشار عصبی و اضطراب، عامل و انگیزه روان‌جنبشی ناخودآگاه می‌شود و همچنین وزن اجسام جا به جا شده توسط PK، تأثیری در امکان وقوع آن ندارد. گاه در مواقع فشار و استرس زیاد، ممکن است شخص به توانایی‌های خاصی دست پیدا کند. گاهی اوقات احساسات لحظه‌ای و شدید باعث شنیدن بعضی صداها یا دیدن تصاویر خاصی برای شخص می‌شود. روان‌جنبشی به توانایی‌های واقعی فرد اشاره دارد نه به بیماری‌های روحی و روانی او، درحالی که ممکن است در بعضی افراد، این حالت‌ها ناشی از بیماری‌های ذهنی و یا اختلالات عصبی باشد.

مغز به عنوان سخت‌افزار ذهن عمل می‌کند. هر زمان که از مغز خواسته شود می‌تواند به سطح بالاتری از آگاهی، حتی بالاتر از حواس پنج گانه برسد. انواع مختلفی از ارتباطات فرواتمی و اتمی در رشته‌های عصبی برقرار است. حتی در بافت‌ها و سطوح سلول‌ها نیز این ارتباطات وجود دارند. در این خصوص یک دانشمند آزمایشی را انجام داده است. شرح آزمایش از این قرار است که وی تعدادی از سلول‌های داخل دهان اشخاص مختلف را جدا کرد و در ظرفی قرار داد. سپس سلول‌های فرد را به یک دستگاه محرک متصل نمود. هنگامی که افراد مورد آزمایش در معرض محرک‌های مختلف قرار گرفتند، سلول‌های آن‌ها در اتاق دیگر به طور طبیعی واکنش نشان دادند. افراد مورد آزمایش از اتاقی که سلول‌ها در آن بودند دور شدند

ولی سلول‌ها باز از خود عکس‌العمل نشان دادند. حتی وقتی که دستگاه محرک را از آن‌ها جدا کردند، سلول‌ها باز هم مطابق گذشته از خود واکنش نشان دادند. وقتی که افراد مورد آزمایش در خیابان قدم زدند و با دیگران ارتباط برقرار کردند؛ سلول‌هایشان نیز واکنش نشان دادند تا این که یکی از افراد مورد آزمایش که حدود ده کیلومتر از آزمایشگاه دور شده بود به طور ناگهانی، هنگام عبور از خیابان تصادف کرد. عجیب این بود که سلول‌های او نیز در آزمایشگاه واژگون شدند.

برخورداری از توانایی روان‌جنبشی اتفاقی عجیب و غیرطبیعی نیست. این توانایی با ذهن، مغز، فکر و خودآگاه ما ارتباط دارد و در واقع ریشه‌ی آن فرواتمی است. تحقیقات نشان می‌دهد فعالیت‌های زیادی در «کورتکس» (۸۳) مغز در ارتباط با این قضیه اتفاق می‌افتد. بسیاری از پدیده‌های ذهنی یا روحی در سطح ناخودآگاه ذهن رخ می‌دهند. از آن‌جا که ذهن به دو قسمت خودآگاه و ناخودآگاه تقسیم می‌شود، ممکن است گاهی در وضعیت خودآگاه و گاهی در وضعیت ناخودآگاه قرار گیریم. این اتفاق در اثر تغییرات انرژی و «نور - فوتون‌ها» ایجاد می‌شود. این بسته‌های کوچک انرژی، «کوانتا» (۸۴) نامیده می‌شوند. عملی مثل خم کردن قاشق، پدیده‌ای است که در سطوح دیگری اتفاق می‌افتد و ما تنها از این حقیقت، تفسیری ارائه می‌کنیم تا متوجه مکانیزم وقوع این پدیده‌ها شویم. در واقع ما این پدیده‌ها را با استفاده از تئوری ذرات فرواتمی و بسته‌های انرژی (کوانتاها و فوتون‌ها) در

یک قالب و فضای زمانی و مکانی توجیه می‌کنیم و این توجیه و تفسیر به میزان زیادی می‌تواند ناشی از وهم و خیال باشد. لیکن می‌بایست این توانایی را داشته باشیم که بتوانیم حقیقت را از توهم تشخیص دهیم، زیرا خیلی اوقات تفاوت زیادی بین آنچه که فکر می‌کنیم می‌بینیم و آنچه که واقعاً می‌بینیم (حقیقت) وجود دارد.

موانع پرورش قابلیت روان‌جنبشی (PK)

موانع افراد در پرورش توانایی‌های روان‌جنبشی متفاوت است. به‌رغم این که فشارهای روزمره یکی از موانع رشد این روند است، ولی گاهی اوقات در این شرایط توانایی شخص در بروز این مهارت‌ها به طور لحظه‌ای بالا می‌رود. مثلاً شخص قادر به جابه‌جا کردن شیء سنگینی می‌شود. علی‌رغم این که این کار در لحظات عصبانیت رخ داده است، ولی باز هم بسته‌های انرژی (کوانتاها) در آن دخیل بوده‌اند. در لحظات اجبار، شخص انرژی طبیعی زیادی را آزاد می‌کند، او در این لحظات راجع به موضوع نمی‌اندیشد بلکه تنها آن را بدون هیچ‌گونه قضاوت و پیش‌داوری انجام می‌دهد.

معمولاً تا زمانی که احساس خطر جدی یا نیازی وجود نداشته باشد موانع بسیاری در سر راه ذهن قرار می‌گیرد و مانع رشد آن می‌شود. مغز و شبکه عصبی برای انجام بعضی امور نیاز به ایجاد یک جو

خاص دارند. احساساتی منفی مثل ترس و بی‌اعتمادی، همچنین قضاوت یا حسادت جلوی مسیر طبیعی ذهن را می‌گیرند. امروزه این موضوع به اثبات رسیده است که می‌توان از طریق انجام تمرینات متناسب، پرورش توانایی‌های روان‌جنبشی را تسریع کرد و کیفیت شکوفایی و رشد آن را بهبود بخشید. اما تا زمانی که به این باور نرسیده‌ایم که این توانایی‌ها در انسان وجود دارد، شکوفایی و آشکاری آن را مشاهده نخواهیم کرد.

از طرفی باید به این نکته توجه داشت که آزمون توانایی روان‌جنبشی یک مسابقه نیست که بخواهیم آن را برنده شویم، بلکه این قابلیت مانند بسیاری از مقولات روحی و روانی دیگر، هدیه‌ای برای تکامل و آگاهی روحی انسان است. رفتن به سطوح بالاتر آگاهی و بیداری روحی، روند رشد فردی است.

بدون تردید قدرت‌های بیکرانی که از روح آدمی نشأت می‌گیرند قابل کنترل و به‌کارگیری هستند، لیکن باید توجه داشت که هر نیرویی می‌تواند هم مفید باشد و هم مخرب؛ و این به رویکرد و نحوه استفاده‌ی انسان از آن نیروها بستگی دارد.

نمونه‌هایی از قابلیت‌های تأثیرگذاری

در حال حاضر، روان‌کاوان، پزشکان و فیزیكدانانی که درباره‌ی روان‌جنبشی تحقیق می‌کنند دیگر شکی ندارند که انرژی فکری قادر است بر اشیاء اثر بگذارد. انواع روان‌جنبشی بیان‌گر این حقیقت هستند که نیرویی نهفته در همه‌ی آدمیان وجود دارد که در برخی افراد قوی‌تر است و احتمالاً در بسیاری از افراد بسط و گسترش دارد. نمونه‌های بسیاری از توانایی‌های غیرمتعارف در طول تاریخ و در عصر حاضر به ثبت رسیده است. در این‌جا به ذکر چند نمونه از آن‌ها می‌پردازیم:

۱ - درباره «شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا» و عارف معروف «شیخ ابوسعید ابوالخیر» نوشته‌اند که روزی این دو دانشمند در حمام با هم ملاقات نموده، ضمن مذاکرات علمی، «ابوالخیر» جام حمام را با نیروی اراده در فضا معلق نگه داشت و از روی طنز به «شیخ‌الرئیس» گفت: «شما فلاسفه می‌گویید هر جسم ثقیلی متمایل به مرکز خود یعنی زمین است و بدون عاملی نمی‌تواند در فضا بماند، پس چرا جام در فضا معلق مانده است؟». شیخ در جواب گفت: «آنچه فلاسفه گفته‌اند صحیح است. در این‌جا نیز (بقاء جام در فضا) بدون عامل نبوده‌است. نهایت آن‌که آن عامل یک امر نامحسوس یعنی اراده‌ی شماست».

۲ - «حاج میرزا محمد اخباری نیشابوری» در تهران و مشهد تدریس می‌کرد. گفته شده وی دارای کراماتی بود، مثلاً می‌توانست با حرکت دادن دست در فضا ظرفی را روی زمین به حرکت درآورد. وی هنگامی که برای عیادت بر بالین مریض می‌رفت پیش‌گویی می‌کرد که بیمار بهبود خواهد یافت یا خواهد مرد و هرگز اتفاق نیفتاد که پیش‌بینی او درست درنیاید.

۳ - «لوئیز جاکولیه» قاضی و حقوقدان برجسته فرانسوی در اوایل ۱۸۶۰ به هند رفت. یک روز صبح پیشخدمتش اعلام کرد که یک جوکی هندی قصد ملاقات با او را دارد. کنجکاوی بر او غلبه کرد، تصمیم به ملاقات آن مرد گرفت. «جاکولیه» گفتگو را چنین آغاز کرد که شنیده جوکی‌ها قادرند اشیاء را بدون دست زدن به آن‌ها جابه‌جا کنند. جوکی که مرد کوچک لاغراندami بود گفت که او شخصاً چنین قدرتی ندارد، اما ارواح نیک به او کمک می‌کنند. مرد فرانسوی پرسید می‌تواند چشمه‌ای از کار آن‌ها را ببیند. جوکی قبول کرد و دستور داد هفت گلدان را با خاک پر کردند و هفت تکه چوب به بلندی یک متر و هفت برگ پهن برای او آوردند. او چوب‌ها را به طور مستقیم در گلدان‌ها گذاشت و در مرکز هر برگ سوراخی درست کرد. بعد چوب‌ها را از سوراخ برگ‌ها گذراند، طوری که برگ‌ها سطح گلدان‌ها را پوشاند. سپس از جا برخاست. دست‌ها را بالای سر به هم قلاب کرد، دعا خواند و به حال خلسه فرو رفت. «جاکولیه» احساس کرد نسیمی به صورتش خورد. ظرف ۱۰ دقیقه برگ‌ها به آهستگی از چوب‌ها بالا

آمدند و بعد سر جای خود بازگشتند. «جاکولیه» جلو رفت و برگ‌ها را امتحان کرد تا ببیند آیا حقه‌ای در کار است، اما هیچ حقه‌ای در کار نبود. او در میان جوکی و گلدان قرار گرفت، پیشخدمتش را مأمور کرد تا حقه جوکی را کشف کند، اما چیزی دستگیرشان نشد.

۴ - یک مصری به نام «تحرابی» (وفات در سال ۱۹۲۵) در حضور محققان قادر بود با اراده خود، ضربان نبضش را تا ۱۴۰ ضربان در دقیقه افزایش دهد، یا آن را تا ۴۰ ضربان در دقیقه پایین آورد و در بعضی مواقع می‌توانست آن را به کلی متوقف سازد.

۵ - «حمید پاشا»، یک مصری دیگر که کارهای خارق‌العاده می‌کرد، در حالی که ۳ پزشک او را آزمایش کردند، توانست بین ضربان نبض خود در مچ دست و ضربان قلب تفاوت ایجاد نماید. در یک مورد، مچ دست چپ ۱۰۲ ضربان و مچ دست راست ۸۴ ضربان و قلب او ۴۶ ضربان داشت و این در حالی بود که قاعدتاً هر سه این‌ها باید ضربان طبیعی ۷۲ بار در دقیقه را می‌داشتند. در یک مورد دیگر رشته‌های بزرگی را به گونه‌ها و سینه خود فرو کرد و بدن خود را با چاقوی بزرگی شکافت بدون این‌که هیچ گونه خون‌ریزی دیده شود. سپس در عرض چند دقیقه شکاف زخم‌ها را بسته و آن‌ها را التیام داد.

۶ - «هنکس نولد»، یک مرد هلندی (وفات در سال ۱۹۴۷)، ادعا می‌کرد که کاملاً آسیب‌ناپذیر است. تحت نظر پزشکان در زوربخ، پشت او با یک چاقوی بزرگ سوراخ شد و نوک چاقو در جلوی بدن او دیده شد. او با چاقویی که هنوز در بدنش بود برای آزمایش به قسمت

اشعه ایکس رفت. در هیچ‌کدام از زخم‌ها در جلو و پشت شکم، جای خون‌ریزی نبود.

۷ - در سال ۱۹۳۴، در حضور گروهی از دانشمندان برجسته در دانشگاه کلکته، یک مرتاض مقدار زیادی اسید سولفوریک و اسید کربونیک سر کشید و مقداری شیشه شکسته را خورد. بعد از این نمایش، او خود را به حالت خلسه برد تا اثرات این مواد مرگ‌زا را خنثی کند و سرانجام بدون هیچ گونه صدمه و آسیبی این مرحله را از سر گذراند.

۸ - یک گروه علمی که مصونیت در مقابل سرما را در بین ساکنین بومی صحرا در استرالایای مرکزی بررسی می‌کردند، دریافتند که حتی هنگامی که درجه سرما به نقطه انجماد می‌رسید ساکنین بومی سرما را ابداً احساس نمی‌کردند. گروهی از مرتاض‌های تبت به نام «رسپاها» سردترین زمستان‌ها را تنها با یک ردای پنبه‌ای در غارها می‌گذراندند.

آزمایشات علمی در زمینه روان‌جنبشی (PK)

از سال ۱۹۳۰ به بعد، افزایش توجه به PK (روان‌جنبشی)، موجب رشد هر چه سریع‌تر عرصه‌های تحقیق در فراروان‌شناسی گردید. این امر به ویژه در مورد روسیه و ایالات متحده آمریکا صادق است. اما نتایج حاصله از مطالعات بالینی متناقض بود. بعضی از محققان به

تعدادی از بررسی‌ها به علت روشنشان خرده می‌گرفتند و برخی دیگر را توأم با نیرنگ می‌خواندند.

می‌توان اظهار داشت که روان‌جنبشی تحت شرایط لازم و مقتضی واقع می‌شود و الگوهایی با توجه به عامل و سوژه شناخته شده، اما واضح است که چنین الگوهایی بر همه شرایط منطبق نیست.

یک فراروان‌شناس آمریکایی به نام «جی. بی. راین» در سال ۱۹۳۴ در دانشگاه دیوک واقع در کارولینای شمالی، دست به آزمایشاتی در مورد PK زد. «راین» پیش‌تر نیز آزمایشاتی روی ادراکات فراحسی (۵۸) (ESP) انجام داده و به نتایج مهمی دست یافته بود. او آزمایش‌هایش را روی فردی انجام داد که ادعا می‌کرد قادر است هنگام افتادن تاس بر آن اثر بگذارد و عدد یا ترکیب اعداد مورد نظر خود را به دست بیاورد. نخستین آزمایشات نشان داد که نتایج حاصله، احتمال اتفاقی بودن را تا حد زیادی نفی می‌کند، اما آزمایشات بعدی نتایج متغیری در بر داشت.

«راین» چنین گزارش داد که طبق مشاهداتش به نظر می‌رسد روان‌جنبشی با هیچ‌گونه فرآیند فیزیکی مغز ارتباط نداشته و تحت هیچ یک از قوانین مکانیکی یا فیزیکی نباشد. حتی به نظر می‌رسد یک قدرت ذهنی غیرفیزیکی است که قادر است به میزان قابل محاسبه‌ای بر ماده تأثیر گذارد. بعدها «راین» به این نتیجه رسید که نقطه اشتراکی میان PK و ESP وجود دارد و آن، مقید نبودنشان به مکان و زمان است. ESP بخش ضروری فرآیند PK است و هر

یک بر دیگری دلالت می‌کند. برای تأثیر گذاشتن بر ماده، به عنوان مثال در تاس ریختن، ESP باید در مکان و زمان مطلوب و مناسب وارد عمل شود. نوع تغذیه و وضعیت ذهنی فرد مورد آزمایش، PK و ESP، هر دو را تحت تأثیر قرار می‌دهد. «راین» همچنین بر این عقیده بود که شفا یافتن در اثر ایمان و یا جادوی عامیانه، پدیده‌های PK بوده‌اند که طی آن، برخی اوقات حتی از راه دور، عملی از طریق ذهن بر روی جسم انجام می‌شده است.

به دنبال پژوهش‌های «راین» بر روی روان‌جنبشی، آن را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: «برروان‌جنبشی» (۸۶) که تأثیرات قابل مشاهده هستند. حالت‌هایی مثل حرکت دادن یک میز در فضا، خم کردن قاشق و چنین کارهایی که با چشم ظاهر هم می‌توان آن‌ها را مشاهده کرد و «ریزروان‌جنبشی» (۸۷) یا اثرات کوچک و خفیف که با چشم غیرمسلح قابل رؤیت نیستند و اثبات آن‌ها به ارزیابی آماری نیاز دارد. این پدیده‌ها متأثر از پدیده‌ها و اتفاقات گسترده و وسیعی هستند که هر لحظه در حال وقوع می‌باشند، ولی به آن‌ها توجهی نمی‌شود. از لحاظ عملی بر «ریزروان‌جنبشی» تأکید و توجه بیش‌تری شده است. پدیده‌های «ریزروان‌جنبشی» که تأثیر ذهن را بر اتفاقات میکروسکوپی مطرح می‌کنند، چندین دهه است که در آزمایشگاه‌ها مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

آزمایش‌های ابتدایی به این شکل بود که سکه‌ای را پرتاب می‌کردند. پس از پرتاب یک سکه دو حالت ممکن است اتفاق بیفتد: شیر یا خط.

شانس آمدن شیر یا خط با هم برابر و ۵۰-۵۰ می‌باشد. اگر شخصی توانایی و قابلیت‌های روحی خاصی داشته باشد، امتیاز بهتری به دست خواهد آورد. مثلاً در ۱۰۰ مرتبه پرتاب سکه حدوداً ۶۵ مورد را صحیح حدس خواهد زد. البته احتمال دارد شانس با او همراهی کرده باشد و حدس‌هایش درست از آب دربیاید ولی اگر این آزمون به دفعات تکرار شود، می‌توان بر توانایی واقعی شخص واقف شد. حالت دیگری هم وجود دارد: ممکن است که خود شخص نتیجه پرتاب سکه را با استفاده از خواست و اراده درونی تعیین نماید و در اصل او تعیین‌کننده باشد. مثلاً اگر شخص ۱۰۰ مرتبه سکه‌ای را به هدف آمدن شیر یا خط پرتاب کرده باشد، ممکن است به طور نسبی در این کار موفق شود، اما زمانی که سکه را بی‌هدف پرتاب می‌کند، همان نتیجه ۵۰-۵۰ را بگیرد.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ فیزیکدان آلمانی، «هلموت اشمیت»، (۸۸) وسیله الکترونیکی قابل اطمینانی را معرفی کرد. ماشین‌های مولد اعداد تصادفی "REG" (۸۹) بر پایه وقایع میکروفیزیک (مثل رادیواکتیو یا نویز الکترونیکی در تراشه‌ها)، اعداد غیرقابل پیش‌بینی و تصادفی را تولید می‌کنند.

"REG" ها به شکل‌های مختلف سخت‌افزاری وجود دارند. مثلاً تاس ریختن به کمک دستگاه‌های الکترونیکی، رولت‌های چرخان الکترونیکی، پرتاب سکه توسط دستگاه‌های الکترونیکی و.... این دستگاه‌ها سیستم اتفاقی (random) را شبیه‌سازی می‌کنند. همان

آزمایش‌های قبلی را می‌توان با این دستگاه نیز به راحتی انجام داد. در یکی از انواع اولیه "REG"، «اشمیت» از تعدادی لامپ استفاده کرد. وی لامپ‌ها را مانند یک صفحه ساعت قرار داده بود. ممکن است پس از مشخص شدن نتیجه پرتاب سکه توسط دستگاه، لامپ‌ها در جهت عقربه‌های ساعت و یا عکس عقربه‌های ساعت روشن شوند. در آزمایشی که نتیجه آن ۵۰-۵۰ بوده است، چراغ‌ها در هر دو جهت روشن و خاموش می‌شوند. «اشمیت» نتایج آماری را ثبت کرده و در بررسی‌های بعدی از آن‌ها استفاده نمود.

طی ۲۰ سال گذشته تحقیقات گسترده‌ای با بیش از ۱۰۰ موضوع و میلیون‌ها آزمایش در این زمینه، توسط آزمایشگاه دانشگاه «پرینستون» انجام شده است. در اکثر این آزمایش‌ها، شخص روبه‌روی صفحه کامپیوتر می‌نشیند و خط گرافیکی که در صفحه نمایش‌گر (مانیتور)، نشان دهنده نتیجه "REG" است، مقابل او قرار دارد. اگر خط گرافیکی به سمت بالا برود، نشان می‌دهد نتیجه آزمایش شیر بوده و اگر خط به سمت پایین بیاید، نتیجه خط بوده است (همانند پرتاب سکه). یعنی زمانی که تعداد شیرها نسبت به خط‌ها بیش‌تر باشد، خط وسط صفحه مانیتور به سمت بالا می‌رود و برعکس زمانی که تعداد خط‌ها بیش‌تر از شیرها باشد، خط به سمت پایین حرکت می‌کند و زمانی که نتیجه ۵۰-۵۰ باشد، خط وسط صفحه مانیتور می‌ماند. پس در حالت عادی انتظار می‌رود که گراف در وسط صفحه مانیتور با تغییرات جزئی و کمی به بالا و پایین برود و

نهایتاً در وسط صفحه باشد. شخص مورد آزمایش ممکن است از استراتژی‌های مختلف فکری، تصویرسازی ذهنی و غیره جهت تأثیرگذاری بر نتیجه آزمایش استفاده کند. در هر صورت "REG" ها نیز می‌توانند با توجه به آرزوهای درونی شخص و نیات او نتایج متفاوتی داشته باشند.

ممکن است در آزمایش‌ها، بازخوردی (۹۰) که از سیستم گرفته می‌شود، به شکل متفاوت‌تری باشد. مثلاً دو الکتروود به دستان شخصی متصل کنند و تغییرات درجه حرارت بدن او را در موقعیت‌های مختلف مورد بررسی قرار دهند. این نوسانات و تغییرات باید به وسیله تقویت‌کننده مناسبی تقویت شود و به صورت گراف یا صدا به عنوان بازخورد در اختیار شخص قرار گیرد. مثلاً اگر تن صدا بالا برود، یعنی درجه حرارت بدن به صورت بسیار جزئی افزایش یافته و اگر تن صدا کم شود، عکس این مسئله را می‌رساند. شخص در حین آزمایش ممکن است به چیزهای مختلفی فکر کند، مثلاً خیال کند کنار ساحل دراز کشیده است و آفتاب گرفته یا این که در آب گرم شنا می‌کند. در این شرایط صدای دستگاه با توجه به حالات روحی شخص و درجه حرارت بدن او در محیط منعکس می‌گردد. بعد از چند جلسه تمرین و آزمایش، شخص ارتباطی بین افکار و ذهنیات خود و فیزیک و جسمش پیدا خواهد کرد و شاید علت سردرد، تنش و بیماری خود را درک کند.

با استفاده از بازخوردهای کامپیوتر "REG"، حتی می‌توان از راه دور، بر سیستم‌های فیزیکی کنترل داشت. در سیستم‌های فیزیکی، مانند مثال قبل، باز هم می‌توان نتایج آزمایش را از پیش تعیین کرد و با استفاده از استراتژی‌های فکری، اطلاعات را درباره هر چیزی تحت کنترل درآورد.

دانشمندان، مکانیزم مغز و رشته‌های عصبی و چگونگی رد و بدل اطلاعات بین آن‌ها را واقعاً نمی‌شناسند، لذا معلوم نیست مغز در این حالات چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهد. همه آنچه که در این آزمایش‌ها معلوم است، تمرکز بر هدف و نتیجه آزمایش است و از آنچه که واقعاً در حال وقوع است اطلاعی در دست نیست. یعنی کاربر، تنها تمرکز می‌کند تا صدای دستگاه با توجه به شرایط فیزیکی بدنش افزایش یا کاهش یابد.

در اصل، تسلط بر توانایی‌های روحی و روانی، به سادگی و راحتی کنترل بر سیستم فیزیکی نیست. خیلی از افراد یاد گرفته‌اند که چگونه از بازخورد آزمایش‌های خود در جهت کسب اطلاعات مناسبی برای کاهش مشکلات فیزیکی یا روان‌تنی‌شان استفاده کنند. البته باید توجه داشت کنترل بر سیستم‌های فیزیکی، مثل کنترل از راه دور با وسایل و تجهیزات الکترونیکی نیست. بسیاری افراد با وسایل و تجهیزات مناسب، بر روی مسائل مغزی و فیزیولوژیکی خود سال‌ها کار کرده‌اند و می‌دانند در شرایط و موقعیت‌های مختلف، می‌توانند استنتاج صحیحی از آزمایشات خود داشته باشند. تکنیک‌ها و وسایلی

که به افراد کمک می‌کند تا پتانسیل‌های خود را بشناسند، کامل و کافی نیست و دانشمندان هنوز در حال تحقیق، جستجو و آنالیز هستند.

در قدم دوم، تجارب شخصی مطرح می‌گردد. بهتر است که این آزمون‌ها در حالت‌های فکری مساعد و زمانی که شخص کاملاً آرام است، انجام گیرد؛ بدین شکل که فرد با تصویرسازی مناسب و مثبت ذهنی و در یک فضای مجازی، با فضاهای فکری و پتانسیل‌های روحی و روانی خود تماس پیدا کند.

بدیهی است که تمام نتایج و اطلاعات را نمی‌توان در آزمایشگاه‌ها و با تحقیقات علمی به اثبات رساند و بسیاری از این دریافت‌ها کاملاً شخصی و حسی هستند.

اندیشه‌نگاری یا تصویربرداری فراروانی (۹۱)

عکس‌برداری فراروانی یا اندیشه‌نگاری چیست؟ آیا افراد واقعاً می‌توانند با فکر خود بر فیلم عکاسی تأثیر بگذارند؟

در مورد امکان این که آیا افراد می‌توانند حتی اگر فیلم به خوبی در برابر نور حفاظت شود و در فاصله دوری از فرد تأثیرگذار قرار گیرد، بر فیلم عکاسی اثر بگذارند، تحقیقات چندی وجود دارد.

تحقیقات ابتدایی در این زمینه در دهه‌ی ۱۹۲۰ در ژاپن به وسیله یک محقق به نام «فوکورایی» (۹۲) انجام گرفت. او با افراد منتخبی

کار می‌کرد که تلاش می‌کردند بر صفحات یا شیشه‌های عکاسی که کاملاً پوشیده و محفوظ بودند و نور نمی‌توانست از حفاظ آن‌ها عبور کند و به فیلم برسد، تأثیر بگذارند و حروف ژاپنی، تصاویر صورت و ابنیه را روی فیلم رسم کنند و برخی اوقات هم موفق می‌شدند.

در آمریکا، «هیروارد کارینگتون» (۹۳) تجارب مشابهی را کمی بعد از «فوکورایی» شروع کرد و مشاهده نمود که حتی پس از اعمال تمام کنترل‌های لازم برای از میان برداشتن عوامل ممکن و مؤثر در تأثیرگذاری روی فیلم، پرتوهای نورانی و رگه‌های روشن روی صفحه عکاسی مورد نظر مشاهده می‌شود.

گسترده‌ترین تحقیق در مورد عکس‌برداری فراروانی توسط روان‌کاوی از اهالی دنور به نام «ژول آیزن‌باد» (۹۴) انجام گرفته است. «آیزن‌باد» عمدتاً با یک پیشخدمت اهل شیکاگو به نام «تد سربوس» (۹۵) کار می‌کرد. با استفاده از فیلم پولاروید، «آیزن‌باد» حیل‌های احتمالی مربوط به تاریک‌خانه را برطرف نمود و نشان داد که «سربوس» می‌تواند فیلم خام حفاظت شده از نور را با تصاویر ذهنی خود بارور کند. «سربوس» یک تصویر روشن و واضح را در ذهن خود مجسم می‌کرد و هنگامی که این صحنه کاملاً در ذهن او ثبت می‌شد خود او یا «آیزن‌باد»، دکمه دوربین عکاسی را می‌فشرد. وقتی که فیلم بلافاصله ظاهر می‌شد، غالباً مواردی در آن مشاهده می‌شد که طبق قوانین معمول آپتیک (قوانین نور و عدسی‌ها) این موارد نباید در فیلم مشاهده می‌شدند. گاهی فیلم به طور غیرمعمولی

سیاه و یا سفید بود. گاه در فیلم اختلالات و جابجایی‌هایی مشاهده می‌شد. گاهی تصاویر بسیار واضحی در فیلم ظاهر می‌شد؛ در بعضی از موارد، این تصاویر منطبق با اهدافی بودند که برای آن جلسه آزمایش در نظر گرفته شده بود و «سریوس» از آن بی‌اطلاع بود.

منتقدین تصور می‌کردند که در این آزمایش‌ها حيله‌گری و شیادی وجود داشته است، مثلاً با یک پروژکتور بسیار ظریف و ناپیدا که «سریوس» ممکن بود آن را پنهان کرده باشد. اما به هر حال هرگز کسی او را هنگام شیادی دستگیر نکرد و چنین تقلبی هرگز کشف نشد. بسیاری از این آزمایش‌ها در حضور چندین فرد واجد شرایط و حرفه‌ای انجام گرفت که اصالت صحت نتایج را تأیید کردند.

غیرقابل توجیه‌ترین حالت برای منتقدین، نتایج موفقیت‌آمیزی بود که علی‌رغم تمام کنترل‌هایی که خود آن‌ها انجام دادند به دست آمد. در این آزمایش‌ها، وسایل مورد نیاز را، خود آن‌ها تأمین کرده بودند تا از هر حيله‌ای جلوگیری شود و طی این آزمون‌ها «سریوس» هرگز به دوربین یا فیلم نزدیک هم نمی‌شد و ناراحت‌کننده‌تر از آن برای منتقدین، مواردی بود که «سریوس» با موفقیت، هم‌زمان روی فیلم دو یا چند دوربین تأثیر می‌گذاشت و یا مواردی که او روی فیلم ویدیو اثر می‌گذاشت؛ به نحوی که بیننده می‌توانست ظهور و محو تدریجی تصاویر را روی فیلم مشاهده نماید.

اخیراً اندیشه‌نگاران دیگری توسط محققین فراروانی کشف و مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. از آن جمله می‌توان یک خانواده کامل

«تصویرپرداز فراروانی» (خانواده ویلوکس) اهل «واترویل» در «ماین» (۹۶) و یک فرد تحت‌الحمایه «سریوس» به نام «ویلی شوان هولز» (۹۷) و یک پسر ژاپنی به نام «کیوتا» (۹۸) را نام برد. در مورد «کیوتا» نه تنها فیلم‌های محفوظ از نور تحت تأثیر قرار می‌گیرند بلکه ابزار حساس به نور تعبیه شده در دوربین نیز در طول فعالیت ذهنی «کیوتا» اثری (حرکاتی) را نشان می‌دهند.

توضیح معمول این تأثیرات این است که افراد تأثیرگذار به نحوی، روی ساختار شیمیایی امولسیون فیلم عکاسی از طریق نوعی روان‌جنبشی تأثیر می‌گذارند.

در شهر «تورین» فرانسه، پارچه‌ای ساده از جنس کتان شهرتی جهانی پیدا کرده است. در روی کفن، تصویر حضرت مسیح (ع) نقش بسته و مؤمنان عقیده دارند این همان کفنی است که بر روی پیکر حضرت مسیح (ع) بعد از پایین آوردن از صلیب کشیده شده است. آزمایش‌های رادیوکربن نشان داده که کفن در قرن چهاردهم میلادی بافته شده و نمی‌تواند متعلق به دوران حضرت مسیح (ع) باشد. اما معمای تصویر روی آن حل نشده باقی مانده است. در سال ۱۹۹۰ مجله‌ی «تحقیقات فراروانی» این نظریه را پیشنهاد کرد: «این کفن طی سال‌های ۱۳۵۰ میلادی به عنوان پارچه‌ای استفاده می‌شده که بر روی محراب کلیسا در فرانسه کشیده شده بود. بنابراین تصاویر ذهنی زیارت‌کنندگان کلیسا بر روی آن منتقل گردیده است».

تأثیرگذاری بر نوار ضبط صدا

در سال ۱۹۵۹ «فریدریش یورگزن» (۹۹) سرگرم ضبط صدای فینچ سوئدی در جنگلی در مجاورت استکهلم بود که متوجه شد در نوارش اصوات دیگری شبیه به صدای انسان ضبط شده است. او تصور کرد که دستگاه ضبط بر اثر تکان‌های اتومبیل در طول راه خراب شده است و لازم است آن را برای ضبط بعدی که در چند هفته بعد صورت می‌گرفت، تعمیر کند. او چنین می‌گوید: «هنگام شنیدن نوار، ابتدا صدای چهچه‌ی پرندگان از دور به گوش رسید، سپس دیگر صدایی شنیده نشد. ناگهان صدای زنی از خلاء به آلمانی گفت: «فریدل، فریدل کوچک من، صدای مرا می‌شنوی؟». چنین به نظر می‌رسید که گوینده برای سخن گفتن، به خود فشار بسیار زیادی وارد می‌کرد و صدا مضطرب به نظر می‌رسید. من مطمئنم که این صدا بدون کم‌ترین اشتباه، صدای مادر من بود... که چهار سال پیش درگذشته بود».

«یورگزن» در طول چند سال بعد با دقت بسیار، صداهای بیش‌تری را ضبط کرد و موفق شد صداهایی را ضبط کند که به اعتقاد او نه فقط صدای خویشاوندان و دوستان او بود، بلکه صدای افرادی چون هیتلر که همگی آن‌ها سال‌ها پیش مرده بودند نیز ضبط شده بود. آزمایش‌های بعدی نشان داد که کلیه این صداهای، اصوات طبیعی انسان‌ها و دارای خصوصیات صدای انسان هستند.

اکنون دیگر در مورد وجود و صحت این صداهای هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. صداهای پژوهش‌گر از سراسر جهان آن‌ها را بررسی و ضبط کرده‌اند. این صداهای دارای آهنگ ویژه‌ای هستند که مدتی طول می‌کشد تا بتوان به آن‌ها عادت کرد، ولی می‌توان صداهای مذکور و مؤنث و توالی هجاهای صدا را تشخیص داد.

یکی از اطلاعات ضمنی بسیار جالب در بررسی پدیده ضبط صداهای، کشف این قضیه بود که سگی از نژاد «گریت دین» که در نخستین آزمایش‌ها، در انگلستان حضور داشت، می‌توانست صداهای را بر روی نوار، پیش از آن‌که هیچ انسانی از وجود آن‌ها باخبر شود، بشنود. «پیتر بندر»، (۱۰۰) صاحب سگ، قضیه را چنین توصیف می‌کند: «گویی که غریبه‌ای وارد شده باشد، ناگهان شروع کرد به پارس کردن. موهای بدنش سیخ شد و همان صداهایی را از خود درآورد که هنگام نزدیک شدن بیگانه‌ای به خانه درمی‌آورد». دلیل این امر شاید به حوزه شنوایی سگ مربوط باشد. میدان شنوایی انسان بین شانزده بسامد (فرکانس) در ثانیه، تا حدود بیست هزار بسامد در ثانیه محدود می‌شود، ولی حساسیت یک سگ خیلی بیش از بیست هزار بسامد در ثانیه است و در شنیدن صداهایی که معمولاً در مرز نهایی شنوایی ما قرار دارند، هیچ‌گونه مشکلی ندارد.

بخشی از بحث و جدل موجود، مربوط به تفسیر و تأویل این صداهاست. برای این اتفاقات دو توجیه احتمالی وجود دارد. هنگامی که کلمات به وضوح شنیده می‌شود، چنین به نظر می‌رسد که صدای

دوستان یا اقوام در گذشته حاضران است و یا مربوط به موضوعی است که شنوندگان سابقه قبلی از آن دارند، که این مطلب فرضیه‌ی انجام مکالمات توسط ارواح مردگان را به میان می‌آورد، ولی این ادعا می‌تواند توجیه دیگری نیز داشته باشد. سال‌ها پیش، در سال ۱۹۶۶، پژوهش‌گری اظهار داشت که این صداها می‌تواند بر اثر تکانه‌های الکترونیکی ارسال شده از ذهن ناخودآگاه تجربه کنندگان به وجود آید. در آن زمان این امکان را ضعیف می‌پنداشتند، زیرا بر این تصور بودند که ذهن نمی‌تواند چنین علایمی ارسال دارد. ولی اکنون که تحت شرایط کنترل شده، تأثیرگذاری فراروانی می‌تواند صورت گیرد، دیگر نمی‌توان با قاطعیت ارسال علایم ذهنی را انکار کرد.

ماهیت پیام‌ها اغلب اوقات با شخص و هویت گیرندگان پیام کاملاً همخوانی دارد. گفتارهای چندزبانه، یعنی جملات غریبی که روی نوار ضبط می‌شود، بازتاب دقیقی از حالت و سبک صحبت شنونده است.

این اتصال و هماهنگی بین صداها و حاضران، این واقعیت را بیش‌تر تأیید می‌کند که روان‌جنبشی (PK) بر سیستم‌های ذهنی تا حدودی ناستوار، بهتر عمل می‌کند. همچنین اگر دستگاه ضبط صوت، درون یک حصار حفاظتی قرار گیرد یا داخل یک اتاق خالی از آدم گذارده شود، ولو این که نوار در حال حرکت باشد، صدایی ضبط نمی‌شود. در مجاورت دستگاه ضبط باید انسان حضور داشته باشد و هنگامی که انسان حضور دارد این امکان وجود دارد که به طور ناخودآگاه مسئول این عمل باشد.

در نتیجه اگر ذهن ناخودآگاه فردی از حاضران می‌تواند نوار را تحت تأثیر قرار دهد، این امکان وجود دارد که ذهن فرد دیگری از فاصله دور به صورت «تله‌پاتی» بتواند این عمل را انجام دهد.

آزمایشات زیست - روان جنبشی^(۱۰۱) (bioPK)

چنانچه در آزمایشات روان جنبشی موضوع تأثیرگذاری، موجودات زنده میکروسکوپی، گیاهان و یا حیوانات باشند، پدیده‌های ایجاد شده «زیستروان جنبشی» نامیده می‌شوند. این تأثیرات انواع مختلفی دارند از قبیل تأثیر بر افزایش یا توقف رشد گیاهان، تخریب یا افزایش سرعت رشد موجودات میکروسکوپی، درمان حیوانات آزمایشگاهی و یا تأثیر بر رفتارهای آن‌ها. در این بخش به تعدادی از آزمایشات مربوط به «زیستروان جنبشی» اشاره می‌شود. این موارد نمونه‌هایی از بین صدها آزمون انجام شده در دنیا می‌باشد. لازم به ذکر است که تعداد مؤسسات تحقیقی، دانشگاه‌ها و افرادی که به مطالعه و آزمایش در این زمینه می‌پردازند، هر روز در حال افزایش است.

اشکال بسیار ابتدایی و بنیانی زندگی، مانند باکتری‌ها، آشکارا با تندرستی انسان در ارتباطند. آزمایشاتی در این زمینه انجام شده است تا معلوم شود آیا افراد می‌توانند روی میزان رشد آن‌ها اثر بگذارند. برای مثال در فرانسه، دکتر «جین باری» (۱۰۲) درصدد کشف این موضوع برآمد که آیا عاملین می‌توانند از رشد قارچ بیماری‌زا جلوگیری

کنند. قارچ‌ها با کنترل دقیق (از نظر عدم ناخالصی ژنتیکی) در ظرف مخصوص کشت میکروب، در آزمایشگاه پرورش داده شدند. شرایط محیطی (مانند درجه حرارت، رطوبت و نور) برای قارچ‌های «تأثیر» (قارچ‌هایی که رویشان اثر گذاشته می‌شد) و قارچ‌های «کنترل» (قارچ‌هایی که رویشان اثر گذاشته نمی‌شد و به عنوان شاهد بودند) یکسان بود. بررسی و کنترل ظرف‌ها و اندازه‌گیری نتایج به وسیله افرادی انجام می‌شد که در آزمایش هیچ گونه دخالتی نداشتند.

ده عامل در این آزمایش تحقیقی شرکت کردند. آن‌ها در فاصله ۱۵۰ سانتی متری ظرف‌ها نشستند. هر کدام سعی کردند در حدود ۱۵ دقیقه از نظر ذهنی بر ظرف‌ها اثر بگذارند. در پایان آزمایش، کشت‌ها اندازه‌گیری شدند. اگر وزن ظروف «تأثیر» کمتر از ظروف «کنترل» بود یک امتیاز مثبت ثبت می‌شد، در غیر این صورت یک امتیاز از دست داده می‌شد. به طور معمول در آن زمان انتظار می‌رفت که امتیازات به طور مساوی (۵۰ - ۵۰) میان مثبت و منفی تقسیم شود اما نتیجه سنجش نشان می‌داد که ۷۵٪ از ظروف «تأثیر» سبک‌تر از ظروف «کنترل» بودند و این بدان معنا بود که باکتری‌های «تأثیر» درواقع رشد کم‌تری داشتند. این نتیجه به وضوح، تأثیر ذهنی عاملین را بر باکتری‌ها نشان می‌داد. این آزمایش بعدها در آمریکا، در دانشگاه «تنسی» به وسیله گروهی از پژوهش‌گران آمریکایی تکرار شد. در آن‌جا عاملین سعی کردند از راه دور (در فاصله ۱۵ کیلومتری) بر ظروف کشت میکروب اثر بگذارند. نتایج به دست آمده، یافته‌های

پیشین را تأیید نمود؛ عاملین به سادگی توانستند با تمرکز ذهنی و یا تصویر ذهنی، مانع رشد باکتری‌ها شوند.

یکی از جالب‌ترین تجربیات شفابخشی آزمایشگاهی که به وسیله دکتر «ویلیام براود» (۱۰۳) انجام شده، مربوط به حیاتی‌ترین مایع زندگی، یعنی خون است. سؤال او این بود که آیا فرد «سایکیک» (۱۰۴) می‌تواند گلبول قرمز را از اثرات مخرب یک محیط آلوده و مسموم محفوظ بدارد. برای هر جلسه آزمایشی، چند قطره خون انسان به محلولی از نمک اضافه شد. در اثر اختلاف در فشار «اُسمزی» (۱۰۵) بین درون سلول و فشارهای محیط بر دیواره‌های سلول، سلول به سرعت منفجر می‌شود و هموگلوبین سلول‌های خون به درون محلولی که آن را احاطه کرده است، وارد می‌شود. بدین طریق همان‌طور که سلول‌های خون بیش‌تری می‌میرند، شکل ظاهری محلول خون‌نمک از تیرگی و کدری به روشنی و شفافیت تغییر می‌یابد و نور بیش‌تری را از خود عبور می‌دهد. در این آزمایش، یک نورسنج می‌تواند به طور مداوم فرایند تخریب سلولی را اندازه‌گیری کند. «ماتیو مینگ» (۱۰۶) که یک «سایکیک» است، با بیش از ده دوره آزمایش سعی نمود که از شفاف شدن محلول (که نشانه منفجر شدن و از میان رفتن سلول است) جلوگیری کند. روی هم‌رفته میزان تخریب لوله‌های «تأثیر» در مقایسه با لوله‌های «کنترل» به طور قابل توجهی پایین‌تر بود. در آخرین آزمایش، اختلاف از همیشه شدیدتر

بود. یعنی زمانی که «منینگ» در اطاقی که از آزمایشگاه فاصله زیادی داشت سعی می‌کرد روی آن‌ها اثر بگذارد.

«برآود» همان آزمایش را بعداً با ۳۰ عامل که ادعا نمی‌کردند دارای توانایی ذهنی و روانی هستند، تکرار کرد. این بار تمام آزمایشات از دور هدایت شد. ابزار، نورسنج و لوله‌های آزمایش در یک اطاق قرار داشتند و عاملین از اطاقی در مسافتی دور، پیشرفت نتایج را از طریق علایمی که از نورسنج خارج می‌شد، مشاهده می‌کردند. در مجموع نتایج آزمون بسیار رضایت‌بخش بود، اگرچه تمام عاملین موفق نشدند، اما یک سوم آنان توانستند از هم پاشیدن سلول‌های خون را به تأخیر بیندازند. لوله‌های «تأثیر» در مقایسه با لوله‌های «کنترل» در زمان بسیار طولانی‌تری شفاف شدند. یعنی، سلول‌های تأثیر، زمان بسیار طولانی‌تری مقاومت کردند، و از هم نپاشیدند. بنابراین «برآود» نتیجه گرفت که شفابخشی واقعیت دارد.

در یک آزمایش که برای تعیین قدرت شفابخشی، بر کنترل فشار خون موش‌های آزمایشگاهی به عمل آمد، پس از آن که موش برای آزمایش آماده شد، از شفا دهنده مورد آزمون که «کرافت» (۱۰۷) نام داشت خواسته شد تا وارد سالن آزمایشگاه شود. در این موقع یک اتفاق غیر منتظره به وقوع پیوست. «کرافت» که حیوانات را دوست می‌داشت، از لحظه ورود به سالن، تنفر و احساس خصمانه‌ای نسبت به موش مورد آزمایش در خود احساس کرد و آن را به زبان آورد ولی تصمیم گرفت این احساس منفی را مهار کرده و موش را تحت تأثیر

قدرت شفابخش خویش، قرار دهد. او برای مدتی روی موش تمرکز کرد و پس از پایان کار، سالن را ترک نمود. چند دقیقه بعد، زمانی که یکی از کارکنان آزمایشگاه برای اندازه‌گیری و ثبت فشار خون موش به قفس حیوان نزدیک شد، حیوان را مرده یافت. برای این پدیده غیرمتعارف، هیچ‌گونه توضیح و تفسیر قابل قبولی ارائه نشد.

در سال «۱۹۵۳»، «ریچموند» (۱۰۸) آزمایش‌هایی انجام داد. وی یک قطره از آب یک برکه را در زیر میکروسکوپ گذاشت. در این نوع آب، موجود تک یاخته‌ای به نام «پارامسی» به تعداد زیاد زندگی می‌کند. پارامسی برای لحظه‌ای در یک نقطه ساکن و بی‌حرکت باقی می‌ماند، اما بعد به سرعت به محل دیگری می‌رود. وی قطره آب را روی لام مشبکی قرار داده و آن را به چهار قسمت مساوی تقسیم می‌کرد. وی به مدت ۱۵ ثانیه بر روی یکی از پارامسی‌های بی‌حرکت تمرکز می‌کرد و می‌خواست آن را به قسمت دیگری ببرد. او ۱۴۹۵ بار این آزمایش را تکرار کرد. محاسبات آماری نشان می‌داد که این آزمایش به طرز حیرت‌انگیزی موفقیت آمیز بوده است و معلوم شد تمایل یا آرزوی «ریچموند»، در رفتار بیولوژیک این جانور تغییرات و تأثیرات دلخواه ایجاد کرده است.

برای انجام یک آزمایش که برای از بین بردن سلول‌های نوعی سرطان بسیار بدخیم و مرگبار در ظرف‌های آزمایشگاهی در ژوییه سال ۱۹۷۷ میلادی و در سان آنتونیوی تگزاس انجام شد، دکتر «جان کمتر» (۱۰۹) سلول‌های هلا را که یکی از انواع بسیار خطرناک

سلول‌های سرطانی است، انتخاب کرد. این سلول‌ها در ظروف شیشه‌ای آزمایشگاه رشد کرده و محکم به ته ظرف می‌چسبند و حتی با تکان دادن شدید هم نمی‌توان آن‌ها را از ته ظرف جدا کرد. اگر این سلول‌ها بمیرند، از ته ظرف جدا شده و به صورت معلق در محلول کشت، قرار می‌گیرند. دکتر «کمتر» می‌خواست بفهمد آیا «کرافت» می‌تواند با تمرکز بر روی ظرف محتوی سلول‌های سرطانی، تعداد زیادی از آن‌ها را از بین ببرد؟ شمارش تعداد سلول‌های معلق در محلول موجود در ظرف شیشه‌ای، به وسیله دستگاهی به نام «هماسیکلومتر» به راحتی مقدور است. بنابراین با شمردن تعداد سلول‌های سرطانی پیش و بعد از آزمایش، به سرعت می‌توان به نتیجه کار پی برد.

در هر جلسه آزمایش که شش بار تکرار شد، سه ظرف مورد استفاده قرار می‌گرفت. یکی از آن‌ها در اختیار «کرافت» قرار می‌گرفت و یکی به کارمند آزمایشگاه داده می‌شد. از ظرف سوم نیز به عنوان شاهد استفاده می‌شد. «کرافت» ظرف را در میان دستانش می‌گرفت و بر روی آن تمرکز می‌کرد. در همین حال کارمند آزمایشگاه نیز تمام حرکات او را تقلید می‌کرد و بر روی ظرفی که در دست داشت، تمرکز می‌نمود. البته او ادعایی در زمینه شفابخشی نداشت.

«کرافت» در زندگی‌نامه خود به نام «سیمای یک شفابخش» در مورد این آزمایشات نوشته است «... من تمام فکرم را روی محتویات ظرف متمرکز کرده و احساس می‌کردم که بالاخره تغییری در

سلول‌ها پدید می‌آید و در نهایت منفجر می‌شوند. در طول هر آزمایش احساس می‌کردم که یک میدان مغناطیسی بسیار پر قدرت بین دستان من و ظرف شیشه‌ای محتوی سلول‌ها به وجود آمده است». آنچه «کرافت» احساس کرده بود، حقیقت داشت. در پایان آزمایش، تعداد سلول‌های مرده در ظرفی که در اختیار «کرافت» بود، نسبت به قبل از آزمایش، ۳۰۰ درصد افزایش پیدا کرده بود و این در حالی بود که در تعداد سلول‌های مرده‌ی دو ظرف دیگر، هیچ تغییری پیدا نشده بود. بررسی سلول‌های مرده در زیر میکروسکوپ، نشان می‌داد که سلول‌ها از درون منفجر شده بودند.

«برنارد گرند» (۱۱۰) از دانشگاه «مک گیل»، تأثیرگذاری درمان‌گر مجارستانی، «اسکار استبانی» (۱۱۱) را بر رشد گیاهانی که بر آن‌ها تمرکز کرده بود، در مقایسه با گیاهانی که کنار گذاشته شده بود نیز آزمایش کرد. رشد گیاه (ارتفاع، شفافیت، شاخ و برگ و غیره) به وسیله داورانی که نمی‌دانستند روی کدام یک از گیاهان اثر گذاشته شده، اندازه‌گیری گردید.

در جالب‌ترین قسمت این مطالعات، از درمان‌گر خواسته شد محلولی که با آن گیاه را آبیاری می‌کردند، تحت تأثیر قرار دهد. محلول حاوی نمک بود و به طور معمول به گیاه، صدمه می‌زد و مانع رشد آن می‌شد. پیمانه‌های حاوی محلول کاملاً ضد عفونی و محکم بسته شدند تا از هر نوع آلودگی شیمیایی، محفوظ بمانند. محلول‌ها را تحت درجه حرارت ثابتی نگه داشتند تا هیچ اختلاف درجه حرارتی میان

پیمانه‌هایی که رویشان اثر گذاشته می‌شد و پیمانه‌هایی که تحت تأثیر قرار نمی‌گرفتند، وجود نداشته باشد. «استبانی» پیمانه‌ای را که قرار بود روی آن اثر بگذارد، برای چند دقیقه نگه می‌داشت و سعی می‌کرد اثر زیان‌بار محلول نمک را خنثی سازد. در واقع رشد گیاهانی که به وسیله آب‌های تحت تأثیر قرار گرفته، آبیاری شده بودند، بسیار قابل توجه‌تر و این گیاهان قوی‌تر و نیرومندتر از گیاهانی بودند که رویشان کار نشده بود، هر چند آن‌ها نیز به طور مشابهی آبیاری می‌شدند.

یکی از موارد برجسته درمان از راه دور مربوط به یک ساقه علف است. شیمیدانی به نام دکتر «رابرت میلر»، (۱۱۲) آزمایشاتی در مورد میزان رشد چاودار (۱۱۳) تحت شرایط متفاوتی از تشعشع انجام داد. او از وسیله‌ای بسیار حساس که قادر به اندازه‌گیری میزان رشد علف با دقتی حدود یک‌هزارم اینچ (۱۱۴) در ساعت بود، استفاده کرد. او با ادامه تشعشع، در دما و شرایط آبیاری ثابت توانست میزان رشد تقریباً مداومی را در گیاه که حدود $0.06/0$ اینچ در ساعت بود اندازه‌گیری کند. میزان رشد گیاه در تمام طول مدت درمان گری، $0.525/0$ اینچ در ساعت بود و افزایشی معادل 830% داشت.

پژوهش‌گران مؤسسه فراروان‌شناسی کارولینای شمالی، برای تعیین قابلیت و توانایی انسان در تغییر فعالیت و رفتار حیوانات، تعدادی موش را که دارای سن، جنس و جثه‌ای یکسان بودند، بیهوش کردند و آن‌ها را به طور اتفاقی به دو گروه «کنترل» و «تأثیر» تقسیم نمودند. سپس از عاملان خواستند که بر گروه اخیر تمرکز نمایند و سعی کنند به

آن‌ها انرژی دهند و هر چه سریع‌تر بیدارشان کنند. از نظر آماری، نتایج حاصله در مورد موش‌های گروه «تأثیر» بسیار چشمگیرتر بود. آن‌ها بسیار سریع‌تر از موش‌های گروه «کنترل» از خواب بیدار شدند. عامل‌های انسانی در این آزمایش بسیار به موش‌ها نزدیک بودند، اگرچه نمی‌توانستند آن‌ها را لمس کنند. اما در آزمایشات بعدی، عاملین، در اطاق جداگانه‌ای قرار گرفتند و از طریق آئینه‌ای یک طرفه بر موش‌ها تمرکز کردند. نتایج، علی‌رغم این که فاصله افزایش یافته بود، باز هم به نحو قابل ملاحظه‌ای مثبت و رضایت‌بخش بود.

«گرن» نیز آزمایشاتی در مورد موش‌ها انجام داد. او از طریق جراحی، زخم‌های کوچکی در بدن ۳۰۰ موش ایجاد کرد و آن‌ها را به طور اتفاقی به سه گروه تقسیم کرد. زخم یک گروه از موش‌ها توسط «اسکار استبانی» تحت درمان قرار گرفت. از او خواسته شد قفس را طوری نگه دارد که موش‌ها در میان دستانش قرار گیرند و سپس سعی کند هر چه سریع‌تر زخم‌ها را شفا بخشد. گروه دوم نیز به همین ترتیب تحت درمان دانشجویان پزشکی شکاک قرار گرفتند. در حالی که گروه سوم را معالجه نکردند، و به حال خود باقی گذاشتند. پس از مدتی که از قبل تعیین شده بود، زخم موش‌های هر سه گروه با یکدیگر مقایسه شد. موش‌های مجروحی که تحت درمان «استبانی» قرار گرفته بودند به طور قابل توجهی سریع‌تر از دو گروه دیگر بهبود یافتند. موش‌هایی که تحت درمان دانشجویان پزشکی شکاک قرار

گرفتند، در مقایسه با گروهی که اصلاً تحت درمان قرار نگرفته بودند، وضعیت بدتری داشتند.

اگرچه این تحقیقات با بررسی کامل «زیستروان‌جنبشی» بسیار فاصله دارد، ولی از این جهت بالارزش است که روشن می‌سازد سایکیک‌ها، شفاگران و حتی مردم عادی می‌توانند به سادگی از طریق فکر، قصد و تجسم، روی گونه‌های زیادی از موجودات زنده اثر بگذارند. این اثرات به هیچ‌وجه به این محدود نمی‌شود که عامل درست روبه‌روی موجود زنده قرار گیرد. به نظر می‌رسد نتایج آزمایشاتی که مربوط به درمان از راه دور می‌شود، به همان خوبی درمان مستقیم و از نزدیک است.

آیا درمان از طریق نیروی ذهن را می‌توان با اشاره به انرژی‌های فیزیکی شناخته شده‌ای که از بدن درمان‌گر جاری می‌شود، توضیح داد؟ آیا این درمان از طریق «تله‌پاتی» القاء می‌شود؟ یعنی می‌توان فرض کرد که عاملین از طریق «تله‌پاتی» با باکتری‌ها ارتباط برقرار می‌کنند و آن‌ها را متقاعد می‌سازند که رشدشان را متوقف سازند؟

به راستی ماهیت حقیقی انرژی شفابخش چیست؟ چه نیرویی سلول‌های خونی را تقویت می‌کند، مانع از رشد باکتری می‌شود، و یا رشد گیاه را از فاصله ۷۵۰ کیلومتری سرعت می‌بخشد؟

شفابخشی یکی از اسرار است که نیازمند تحقیقات فراروانی است. این، یک پدیده‌ی واقعی است که در حال حاضر نمی‌توان آن را به

زبان زیست‌شناسی یا فیزیک متداول ثابت کرد. اما گمان می‌رود که شفابخشی به ارتباطی بنیادی میان ذهن و ماده اشاره می‌کند.

تأثیرگذاری بر گیاهان

پیشینیان ما از اسراری مطلع بودند که مدت‌هاست فراموش شده است. آنان باور داشتند که گیاهان، بوته‌ها، گل‌ها، رُستنی‌ها و درختان، مخلوقات هستند که بدان‌ها جان و روان اعطا گردیده است. آن‌ها زنده هستند، تنفس می‌کنند و هوشیارند. قدما با آگاهی و عشق احساس می‌کردند نیروی روانی بخصوصی در گیاهان جاری است که می‌تواند مستقیماً با بشر ارتباط برقرار کند. بسیاری از جوامع به ارزش و وجود گیاهان و درختان واقف بوده‌اند و در بسیاری از افسانه‌ها، درختان به عنوان یک مظهر شناخته می‌شده‌اند.

تقدس و پرستش گیاهان در تمدن‌های باستانی، از جمله مصر و یونان مرسوم بوده است. حتی امروز در برخی قبایل، آیین‌های رویشی، حاصلخیزی و باروری به اجرا درمی‌آید.

امروزه از طریق استفاده از «پلی‌گراف‌ها» (۱۱۵) با عکس‌برداری و آزمایش‌های کنترل شده، نیروی روانی گیاهان و رفتار عجیبشان مکشوف شده است. اکثر گیاه‌شناسان و فیزیولوژیست‌های نباتات درک کرده‌اند که گیاهان دارای حس ششم مخصوص می‌باشند. به نظر می‌رسد که گیاهان قادر به دیدن، شنیدن، لمس کردن، آزمودن و

بوییدن با استعدادی مرموز هستند. اما فراتر از این، آن‌ها قادرند با دیگر موجودات زنده، به روشی که با مجهزترین وسایل علمی کشف گردیده، ارتباط برقرار نمایند.

جای شبهه‌ای نیست که انسان می‌تواند مستقیماً با گیاهان رابطه برقرار کند و با آن‌ها تبادل انرژی داشته باشد. اگر انسان طبیعت را بشناسد، می‌تواند از گیاهان و روح پاک طبیعت به میزان مؤثر و تعیین‌کننده‌ای بهره‌بردار. روح طبیعت انرژی است که موجب ایجاد نیرو، نشاط، دوستی، رشد و پیشرفت می‌گردد.

اگر دانش قدیم و علم جدید و تکنولوژی با یکدیگر عجین گردند، انسان می‌تواند بزرگ‌ترین نیروها و انرژی‌های آفرینش را تحت کنترل خود درآورد و از آن برای تکامل خود و دیگران استفاده کند. در این حیطه جدید، جایی که طبیعت و مافوق طبیعت پیوند می‌خورند، بسیاری از اسرار هستی پنهان باقی مانده است. از طریق افزایش آگاهی، می‌توان درک کرد که گیاهان حقیقتاً دارای حواس، احساس، هیجان، هوشیاری و روح هستند.

هاله‌ی گیاهان

در اواخر سال ۱۹۳۹ یک زن و شوهر اهل روسیه به نام‌های «سیمون و والتیا کرلیان»، (۱۱۶) نوع جدیدی از عکس‌برداری را ابداع نمودند که وجود انرژی زیستی را آشکار می‌کند. در این تصویربرداری

از میدان الکتریکی با بسامد بالا استفاده می‌شود. عکس‌برداری به روش «کرلیان» نشان می‌دهد که گیاهان دارای حوزه‌ی انرژی (هاله) در اطراف خود هستند. تصویربرداری با این روش نشان می‌دهد برگ‌هایی که تازه از گیاه کنده شده مملو از نوری درونی است که مانند تیغه‌هایی از منافذش بیرون کشیده شده‌اند و همچنان که برگ رفته‌رفته می‌میرد، این شعاع‌ها یکی بعد از دیگری خاموش می‌شوند. برگ‌هایی که از گیاهان هم‌نوع کنده شده باشند، طرح‌های مشابه مرصع‌مانندی دارند، اما اگر یکی از گیاهان بیمار باشد طرح برگ‌هایش کاملاً متفاوت است.

«کرلیان» و همسرش با دوربین خود عکس‌هایی از یک برگ دست نخورده گرفتند، سپس یک سوم برگ را بریدند و عکس‌های دیگری از آن برداشتند. برای مدت کوتاهی پس از پاره شدن برگ، تصویر آن قسمت مثل شبح باقی بود و شکل کامل برگ اولیه را حفظ می‌کرد. این آزمایش حکایت از آن دارد که نوعی قالب انرژی در گیاهان هست که از نظر شکل ظاهری مانند گیاه است، اما نسبتاً مستقل از آن می‌باشد.

«جی. آی. اینیوشین» (۱۱۷) و همکارش «آدامنکو» (۱۱۸) نیز با روش «کرلیان» از برگ‌هایی که قسمتی از آن کنده شده بود، عکس‌برداری کردند. تصویر تهیه شده محدوده‌ی کامل برگ را نشان می‌داد. آزمایش آنان نشان می‌داد وقتی تقریباً دو الی ده درصد برگ‌ها جدا

کنند، باز هم در تصویر، برگ کامل نمودار می‌شود؛ ولی چنانچه بیش‌تر از یک سوم برگ جدا شود، دیگر این اثر نمودار نمی‌گردد. دکتر «مارسل فوژل» (۱۱۹) برنده‌ی چند جایزه‌ی علمی در زمینه تحقیقات، نتایج تجربیات خود را در مورد هاله گیاهان چنین خلاصه می‌نماید: «گیاهان موجوداتی زنده و حساسند و کلیه ارگانیسم‌های زنده، از تمامی سطح خود نوع خاصی از انرژی را ساطع می‌کنند که انعکاسی از فعالیت‌های حیاتی خاص موجود زنده است و همین پرتوهای نورانی است که در اطراف موجود زنده میدان انرژی ایجاد می‌کند و گه‌گاه به صورت هاله‌ای نیمه روشن متجلی می‌شود».

انرژی دادن به گیاهان

الف - از طریق دست‌ها

دکتر «رابرت میلر» مهندس شیمی و استاد سابق مؤسسه تکنولوژی آمریکا، بر آن شد که تأثیر انرژی انسان را بر گیاهان آزمایش کند. برای این منظور، وی از دو بانوی معروف به نام‌های خانم دکتر «آمبروز» (۱۲۰) و خانم «آلگا ورال» (۱۲۱) که قدرت شفابخشی آنان قبلاً مورد تأیید قرار گرفته بود، کمک گرفت. در این آزمایش، دو خانم شفادهنده دانه‌های گیاه را قبل از کشت، مدتی در دست‌های خود نگاه

داشته و به آن انرژی منتقل کردند. بعداً ملاحظه شد که رشد این دانه‌ها بسیار سریع‌تر از دانه‌های مشابه دیگر بود که در همان شرایط کشت و نگهداری شده بودند. درمان‌کننده‌ی مشهور خانم «آلگا ورال» استعداد خویش را درباره‌ی برگ‌های گل داوودی که تماماً ناقص یا بریده شده بودند نشان داد. از برگ کنده شده گیاه مادر، همچنین از برگ شکافته شده عکس‌هایی گرفته شد، سپس مجدداً از برگ بریده شده پس از دو جلسه متوالی درمان، عکس‌برداری به عمل آمد. تصاویر، قدرت او را در بهبود بخشیدن نیروی حیاتی و تندرستی برگ‌های آسیب دیده، از طریق «نهادن دستان»، ثابت کردند.

دکتر «برنارد گرند» از دانشگاه کانادا آزمایشات دقیقی با «اسکار استبانی» که در شفابخشی از طریق دست گذاشتن بر روی اعضای بیماران، شهرت زیادی دارد، انجام داده است. در تعدادی ظرف، دانه‌های جو ریخته شد. آن گاه ظرف‌ها را با محلولی حاوی یک درصد نمک طعام آبیاری کردند تا دانه‌های جو جوانه بزنند و سبز شوند. ظرف‌های حاوی دانه‌های جو به دو دسته تقسیم شدند. یک دسته از ظرف‌ها در اختیار «استبانی» قرار داده شد و دسته دیگر نیز به عنوان شاهد، تحت کنترل قرار گرفت. در پایان آزمایش، مشاهده شد که آن دسته از ظرف‌های جو که شفابخش روی آن‌ها دست گذاشته بود، رشد و باروری زیادتری داشته‌اند.

آزمون انرژی دادن به گیاهان و دیدن اثرات آن بسیار ساده است و هر کس می‌تواند به آسانی آن را در محیط زندگی خود انجام دهد و اثرات آن را مشاهده کند.

ب - از طریق بارور کردن آب

راه دیگر انتقال انرژی به گیاهان، غنی کردن آب آنهاست. آزمایشات مکرر نشان می‌دهد که منتقل کردن انرژی از طریق دستان و نیایش و دعا و یا از طریق نیروی ذهن و القای انرژی مغناطیسی ساطع از مغز به آب معمولی، آن را بارور و فعال می‌سازد و آبیاری با آن سبب رشد و سلامتی گیاه می‌شود.

«اسکار استبانی» نه تنها می‌توانست رشد گیاهان را با نگه‌داشتن گلدان‌ها در دستانش تحت تأثیر قرار دهد، بلکه می‌توانست بدون آن که هرگز تماسی با گیاه داشته باشد، رشد آن‌ها را افزایش دهد. او با نگه‌داشتن جام آب در دستان خود، به سادگی قادر بود آب را بارور کند. او در آزمون‌هایی که به دقت و سختی تحت کنترل قرار گرفت، بطری‌های حاوی آب را لمس کرد و این آب برای آبیاری نشاء جوانی مصرف گردید. در این آزمایش، رشد گیاه بدون این که عامل مؤثر دیگری در کار باشد، افزایش یافت.

پ - از طریق تمرکز و نیروی ذهن

مرتاضان قادرند با نیروی تمرکز، رویش گیاهان را تسریع نمایند؛ آن قدر که چند ماه به جلو بیفتد. دیده شده که برای این کار، مرتاض دانه گیاهی را که مرطوب شده، در ظرفی می‌گذارد و دست‌هایش را به حالت کشیده روی ظرف نگاه می‌دارد و با چشمانی باز و خیره که به نظر می‌رسد امواج مغناطیسی از آن‌ها ساطع می‌شود، بر روی گیاه تمرکز می‌کند. پس از دو ساعت از آن حالت خارج شده و گیاه به طول ده تا بیست سانتی‌متر رشد می‌کند.

تجربه شده که تجسم نمو گیاهانی که دوستشان داریم، در رشد آن‌ها تأثیر می‌گذارد. اکثر مشاهده‌کنندگان گزارش کرده‌اند که تفاوت‌های چشمگیری بین گیاهانی که بر آن‌ها تمرکز شده و آن‌هایی که به فراموشی سپرده شده‌اند، وجود دارد.

دکتر «مارسل فوژل» آزمایشی در رابطه با گیاهان انجام داد. او برگ چیده شده از شاخه گلی را به مدت چهار هفته با تمرکز و تلقینات روحی خود زنده و شاداب نگه داشت و ثابت کرد که انرژی ساطع از مغز آدمی می‌تواند زندگی گیاه را تحت تأثیر قرار دهد.

ارسال انرژی به زمان و مسافت بستگی ندارد

«کلیو باکستر» (۱۲۲) بازپرس سابق سازمان «سیا» و متخصص پلی‌گراف اظهار می‌کند که گیاهان می‌توانند فوراً به انرژی، که توسط ذهن ارسال می‌گردد، حساسیت نشان دهند و این حساسیت‌ها به مسافت بستگی ندارد. در زمان‌هایی که او خارج از آزمایشگاه در مورد تحقیقاتش، کنفرانس‌های آموزشی ارائه می‌داد، پلی‌گراف را به گیاهش متصل می‌کرد تا دستگاه در غیاب او کار کند. او زمان‌هایی را که اسلایدهای گیاه بر روی پرده، در معرض تماشای حضار قرار داشت یادداشت می‌نمود؛ همچنین زمان‌هایی را که درباره گیاه می‌اندیشید یا صحبت می‌کرد، در نظر داشت. وی گزارش می‌کند که در این لحظات تغییرات بارزی روی جداول پلی‌گراف در دفتر کارش ایجاد می‌شده است، یعنی گیاه در لحظاتی که درباره آن می‌اندیشید، حداکثر فعالیت خود را نشان می‌داد.

طرح اثبات این که گیاهان واقعاً می‌توانند در اثر تمرکز فکر از فواصل بسیار دور تحت تأثیر قرار گیرند، از سوی دکتر «رابرت میلر» عنوان گردید. در کوششی برای اثبات این که تمرکز نیرویی است واقعی، «آلگا ورال» و شوهرش «آمبروز» در یکی از جلسات شبانه (حدود ساعت ۹ شب) در فاصله هزار کیلومتری از آزمایشگاه «میلر»، افکارشان را بر گیاه چاودار موجود در آن آزمایشگاه متمرکز کردند. در

آن ساعت معین، وسایل پیچیده دکتر «میلر»، رشد سریع و غیرعادی یکی از نهال‌ها را ثبت نمود. صبح آن روز دکتر «میلر» متوجه شد که گیاه چاودار حدود هشت برابر بیش‌تر از حد طبیعی رشد کرده است. این آزمون، دکتر «میلر» را متقاعد ساخت که گیاهان استعدادی مرموز در نمایان کردن افکار هدایت شده از هر فاصله‌ای را دارند. «پاول ساوین» (۱۲۳) که یک تکنسین الکترونیک و مخترع است، خودش و دو گیاه «فیلدنرون» (۱۲۴) را به سه پلی‌گراف جداگانه متصل نمود. او توانست از طریق تمرکز، رابطه‌ای با گیاهان برقرار نماید. نتیجه تماس او با گیاهان این بود که تمام تصاویر روی پلی‌گراف‌ها شروع به نشان دادن منحنی‌های مشابه کردند. «ساوین» کشف کرد که می‌تواند دو گیاه را به پاسخ دقیق و همسو نسبت به احساس و افکارش وادارد.

تأثیر امواج منفی بر روی گیاهان

برخی از پژوهش‌گران، نیروی افکار منفی را مورد آزمایش قرار داده‌اند. آن‌ها با بی‌اعتنایی به گیاهان یا با گفتن این که رشد نخواهند کرد، گزارش داده‌اند که گیاه پژمرده شده یا در مرحله‌ای از رشد متوقف گردیده است. آزمایشی از این نوع توسط آزمایشگاه «دلیواری» در شهر آکسفورد انگلستان انجام گردید. آزمایشگاه از اعضای مشهور خود خواست کوشش کنند تا از طریق فکر منفی مانع پیشرفت رشد

گیاه گردند. یک پزشک جراح آفریقای جنوبی، اثرات دلسردکننده را بر روی تخم‌های لوبیای سبز گزارش می‌کند. او لوبیای سبز را در گلدان‌هایی در دفتر کارش کاشت و مدام به آن‌ها گفت که نمی‌توانند رشد کنند، زیرا هوا بسیار سرد است و نور کافی برای زنده ماندن آن‌ها وجود ندارد. به منظور کنترل، تخم‌های لوبیای سبز را در یک سری گلدان‌های دیگر نیز کاشت تا رشد کنند. او اظهار می‌دارد که هیچ‌کدام از لوبیاهای سبز در گروه اندیشه منفی سر از خاک برنیاوردند. منظور از این آزمون‌ها اثبات وجود نیرویی است که از هر دو اندیشه منفی یا مثبت تأثیر می‌پذیرد.

ت - از طریق دعا و نیایش

«ریورند لوهر» (۱۲۵) عضو برجسته کلیسا و مؤسس بنیاد تحقیقات مذهبی آمریکا، نویسنده کتاب «تأثیر نیروی نیایش بر گیاهان»، مایل بود بداند که آیا نیایش می‌تواند اثراتی قابل رؤیت بر دنیای اطراف او داشته باشد. «لوهر» طی آزمایشاتی متوجه شد که دعا سبب می‌گردد دانه‌های گیاه سریع‌تر از مواقعی که برایشان دعایی خوانده نمی‌شود، سبز گردند و رشد کنند. او همچنین گزارش می‌کند که گیاهان مذکور نسبت به گیاهان دیگر مقاومت بیشتری در مقابل حشرات و مخاطرات طبیعی نشان می‌دهند. «لوهر» احساس می‌کرد که نیروی نیایش را به نمایش گذارده است. او به این نتیجه کلی رسید که توجه،

نیایش و طلب خیر و برکت، بر رشد گیاهان تأثیر می‌گذارد. به عقیده‌ی او شکی وجود نداشت که نیایش، شکلی از انرژی را عرضه می‌دارد که می‌تواند از شخص به گیاه منتقل گردد. با جمع‌بندی کلی، او نشان می‌دهد که گیاهان باید حساسیت فوق‌العاده‌ای در کسب انرژی منتقل شده از عبادت‌کنندگان داشته باشند.

«لوهر» و کسان دیگری که نیروی نیایش را روی گیاهان اعمال نمودند، اشاره دارند که وضعیت روانی در این امر اهمیت بسیاری دارد. اگر شخص قدرت تمرکز و رفتن به حالت تفکر عمیق را داشته باشد، ضمیر ناخودآگاه او می‌تواند وارد عمل شود و در نتیجه ارتباط بین گیاه و انسان بسیار آسان‌تر برقرار گردد.

تأثیرگذاری بر گیاهان و توجه نمودن به تأثیراتی که آن‌ها در حوزه ارتعاشی انسان و سایر موجودات دارند، یکی از ابعادی است که در آن امکانات باطنی انسان در فعال سازی و به جریان انداختن انرژی کیهانی آشکار می‌شود. توجه و تمرکز بر این نیروهای شگرف، می‌تواند آغازی برای خارج شدن از جمود درونی و باطنی باشد.

تأثیرگذاری بر حیوانات

از آنجایی که انرژی حیاتی، گل‌ها را به شکفتن، پرندگان را به پرواز و جهان را به گردش در می‌آورد، جای شگفتی نیست که بیماری‌های حیوانات را نیز درمان کند. حیوانات به وسیله امواج موجود در طبیعت

که به صورت موسیقی در فضا پخش می‌گردد، با رفتن به یک محیط امن و یا با استفاده از گیاهان، خود را معالجه می‌نمایند. صدای گل‌ها و گیاهان، صدای آب، صدای حرکت زمین و ماه و هزاران صدای دیگر که توسط خالق هستی آفریده شده، همگی دارای نوساناتی هستند و طوری برنامه‌ریزی شده‌اند که در کنار هم آفرینش را شکل می‌دهند. اگر کسی بخواهد این نظم را بر هم زند، باعث نابودی خود می‌گردد، اما اگر خود را عضوی از این نظم الهی بداند، می‌تواند پیروز باشد. حیوانات نیز به نحوی این شناخت را دارند و به وسیله این شناخت، خودشان را در بدترین وضعیت‌ها معالجه می‌کنند. برای مثال اگر آهوئی را با گلوله بزنند و تیر داخل پایش فرو برود، با قدرت انرژی درونی، خودش را به غاری می‌رساند و بعد از چند روز که در غار استراحت کرد، سالم و با نشاط، آن هم با پای معالجه شده بیرون می‌آید، در حالی که گلوله سُرّبی از داخل عضلات پایش بیرون آمده و جای زخم معالجه شده است.

حیوانات به وسیله خود درمانی روحی که خداوند در وجود آن‌ها قرار داده خود را درمان می‌کنند. در واقع آن‌ها با آهنگ طبیعت یکی می‌شوند و بدون کمک دیگران بهبود می‌یابند. یکی شدن با آهنگ طبیعت یعنی مثل آب روان شدن، مثل امواج منتشر شدن و در نهایت یکی شدن با انرژی‌های کیهانی. این مطلب را می‌توان به رودخانه‌ای تشبیه کرد که شناگر در آن شنا می‌کند. اگر شناگر مخالف جریان رودخانه‌ی پرخروش و پرتلاطم شنا کند، حتی اگر قهرمان هم باشد

بعد از چند دقیقه خسته می‌شود و در نهایت غرق می‌گردد. ولی اگر همان شناگر دقیقاً در جهت جریان رودخانه شنا کند، بعد از مدتی چندین کیلومتر را شنا می‌کند، به سلامت به مقصد خود می‌رسد و با صرف کم‌ترین نیرو، بیش‌ترین بازدهی را کسب می‌نماید. درمان و شفای حیوانات از طریق انتقال انرژی به آن‌ها توسط انسان، راه دیگری برای برخورداری آن‌ها از انرژی حیاتی است. گرچه معلوم نیست که حیوانات هنگام درمان با انرژی چه تجربه‌ای دارند، اما مشاهده شده که آرام‌تر می‌شوند. گویی، چیزی در آن‌ها آزاد شده و آرامش می‌یابد.

تأثیرات این نوع درمان در وضعیت هاله (برای کسانی که قادر به دیدن آن هستند) به وضوح قابل تشخیص است. شرح تجارب «جودیت کالینز» (۱۲۶) درمان‌گر روحی، برای نشان دادن ارتباط انرژی انسان با حیوانات و تأثیرات متقابل آن‌ها، می‌تواند مثال جالب توجهی باشد.

هاله‌ی حیوانات

دیدار مکرر «جودیت کالینز» از باغ وحش‌ها در دوران کودکی، توانایی مشاهده هاله‌ی طیف گسترده‌ای از جانوران را برای او ممکن گردانید و در اثر این مشاهدات، وجدی بی‌مانند وجودش را فراگرفت. جودیت به تدریج با رنگ‌ها و الگوهای هاله‌ی جانوران آشنا شد.

هاله‌ی «پلاتیپوس» (۱۲۷) او را افسون می‌کرد زیرا هاله‌اش شباهت بسیاری با هاله‌ی گربه داشت، در حالی که این دو جانور محل زیست و نقش متفاوتی در طبیعت دارند.

«جودیت» هنگامی که کودک بود علاقه‌ای به میمون‌ها نداشت، زیرا هاله‌هایشان به اندازه‌ی انسان‌هایی که از آن‌ها مراقبت می‌کردند، از لحاظ عاطفی متورم بود. به عکس، زرافه با وقار خود و درخشش رنگ‌های قرمز مایل به ارغوانی و آبی کمرنگ هاله‌ی پیرامون سرش که نمایانگر حساسیت و سرشت قدرتمندش بود، او را به شدت به سوی خود جلب می‌کرد. شتر با افتادگی و فروتنی خاصش با آمیزه‌ی رنگ‌های قهوه‌ای که نمایانگر اهل عمل بودن و تحمل‌پذیری است، زردآلویی که نشان‌دهنده‌ی وفاداری و همراهی است و قرمز که خلاقیت را به نمایش می‌گذارد، قلب او را تسخیر کرده بود. شتر یکی از چند جانور معدودی است که هاله‌ی صاحب خود را به درون هاله‌ی خود جذب نمی‌کند. بدین معنا که شتر ارباب سرنوشت خویش است، بر خلاف اسب که بیش‌تر اوقات نه تنها هاله‌ی انسان را جذب می‌کند، بلکه حتی می‌خواهد در دردهای او سهیم شود.

آرایش رنگ‌ها در جانوران، ساده‌تر از انسان‌هاست. بیش‌تر این رنگ‌ها با رنگ‌های هاله‌ی انسان سازگاری دارند و این نمایانگر پیوند آن‌ها در سطح هاله‌هاست.

نخست لایه‌های جسمانی و اتری هاله‌ی انسان با هاله‌ی جانور هم‌ساز می‌شود. پس از آن لایه‌های حیاتی و اختری با یکدیگر پیوند

می‌یابند و به این ترتیب میان آن‌ها پیوند وفاداری برقرار می‌شود. این امر نه تنها توازن و احیای هاله را آسان می‌سازد بلکه فشار خون، شرایط عصبی و اختلالات عاطفی را نیز تثبیت می‌کند. همین سازش‌پذیری هاله‌هاست که اهلی کردن شمار وسیعی از جانوران وحشی را ممکن ساخته است. برخی از جانوران مانند گربه و سگ سازش‌پذیری بیش‌تری با انسان دارند.

همان‌طور که برخی از مردم به باغبانی علاقه دارند، عده‌ای دیگر نیز به سوی حیوانات خانگی کشیده می‌شوند. اهلی کردن گربه و سگ به ما کمک می‌کند تا آسیب‌پذیری هاله‌ی خود را شفا بخشیم. این جانوران وحشی و در عین حال دوست داشتنی می‌توانند با نهایت وفاداری به صاحب خود عشق بورزند و به او خدمت کنند. در میان گربه سانان، نیرومندترین و زنده‌ترین هاله به «چیتا» و «پلنگ خالدار آمریکایی» تعلق دارد، در حالی که در خانواده‌ی سگ سانان نیرومندترین هاله به «لابرادور» (تیره‌ای از سگ‌ها) تعلق دارد.

هاله‌ی سگ آمیزه‌ای از قهوه‌ای و قهوه‌ای مایل به زرد و انواع صورتی و سبز است که نمایانگر خدمت‌گزاری از روی عشق می‌باشد. هاله‌ی گربه آمیزه‌ای از انواع سبز، آبی، صورتی و زردآلویی است که شخصیتی پر مهر و مستقل را به نمایش می‌گذارد. این، عامل اصلی تفاوت رابطه گربه و سگ با صاحبشان است. هر چند که هاله‌هایشان متفاوت عمل می‌کند، هر دو جانور این توانایی را دارند که هاله‌ی صاحبشان را، هنگامی که از ضربه ناگهانی، افسردگی و یا ترس رنج

می‌برد احیاء کنند و تازگی بخشند. هاله‌ی سگ‌ها و گربه‌هایی که در آسمان خراش‌های بزرگ نگهداری می‌شوند و از هماهنگی کم‌تری با طبیعت برخوردارند، ضعیف‌تر است و تأثیر کم‌تری بر صاحبان خود می‌گذارند.

هاله‌ی سایر جانورانی که به آسانی اهلی می‌شوند نیز می‌تواند هاله‌ی انسان را از راه پذیرش، محبت و احترام ارتقا دهد. «جودیت» نیز مانند بسیاری از کودکان، در حالی که گربه‌اش را به روی زانوانش می‌نشاند، اشک‌های خود را با دمش پاک می‌کند. این عمل او از نظر عاطفی بسیار رضایت‌بخش و از نظر هاله، بسیار سودبخش بود. او می‌توانست ببیند که چگونه گربه‌اش او را دلداری می‌دهد.

تشخیص بیماری از هاله‌ی حیوانات

یک روز که «جودیت» برای صرف نهار به خانه بازگشت گربه‌اش را، در حالی که تمام عضلاتش سخت منقبض شده و نمی‌توانست حرکت کند، دید. الگوی هاله، وجود اختلالی در خون را نشان می‌داد. بنابراین او به دامپزشک تلفن کرد و نشانه‌ها را تا آن‌جا که می‌توانست برایش توصیف کرد، دامپزشک بی‌درنگ تشخیص داد که بارنی دچار مارزدگی شده و حتماً خواهد مرد.

هنگامی که «جودیت» هاله‌ی خود را با هاله‌ی او هماهنگ نمود تا ببیند چه واکنشی نشان خواهد داد، متوجه قلب نیرومند و اراده آهنین‌اش برای زنده ماندن شد. بنابراین در این مبارزه به او پیوست و گفت: «تو درمان خواهی شد». او کنار بارنی زانو زد و تمام انرژی شفابخشی را که می‌توانست، گرد آورد و به او انتقال داد. ساعت‌ها از شب گذشته بود و بارنی با نگاهی ثابت و دهانی قفل شده در دستان «جودیت» دراز کشیده بود. او ساعت به ساعت، در حالی که سر بارنی را به زور به عقب می‌کشید، از معجون عصاره‌های گیاهی قطره قطره به او می‌خوراند و به او انرژی منتقل می‌کرد. ناگهان به «جودیت» الهام شد که به سراغ درخت بیست متری کهن‌سال باغ برود و از آن کمک بخواهد و تا می‌تواند انرژی‌اش را در هاله‌ی خود جذب کند. به آرامی در زیر درخت نشست و انرژی فیض بخشش را جذب نمود. با این ذخیره‌ی انرژی، در حالی که بارنی را در آغوش داشت به مراقبه پرداخت، سپس او را به محل خواب و در کنار تخت‌خوابش برد.

جانور در بامداد شروع به نشان دادن حرکاتی کوچک کرد. چشمانش می‌درخشید و دهانش کمی انعطاف‌پذیر شده بود. روز بعد بدنش را آزادانه حرکت می‌داد. «جودیت» با تشخیص مقداری فشار در ناحیه لگن خاصره‌اش به دیدن دامپزشک رفت. او از زنده دیدن بارنی سخت متعجب شد. از آن پس بارنی پیوسته، بهتر و نیرومندتر شد و تندرستی خود را باز یافت.

مثال‌هایی دیگر از درمان با انرژی

دو درمان‌گر روحی به نام‌های «بودوجی باگینسکی» (۱۲۸) و «شلیلا شارامون» (۱۲۹) روزی نزدیک کلبه کوهستانی خود، زیر صنوبر کوچکی نشسته بودند که گله‌ای از ده گاو جوان ظاهر شد. آشکار بود که آن‌ها از روی کنجکاوی این دو نفر را می‌بویدند و حتی دوست داشتند آن‌ها را بلیسند. وقتی به چرا باز می‌گشتند، یکی از گاوها توجه آن‌ها را جلب کرد. او از بقیه لاغرتر بود و سرفه می‌کرد. «شلیلا» فوراً شروع به درمان از راه دور کرد. در نتیجه انرژی، گاو سرش را پایین انداخت، چشم‌هایش را نیمه باز کرد و به آرامی ایستاد. حال آن که گاوه‌ای دیگر مشغول چریدن بودند. پس از پایان درمان، گاو سرحال شد و به عقب برگشت و شروع به جویدن علف‌ها کرد. این مسئله نشان می‌دهد که می‌توان حیوانات را به شیوه غیابی و ذهنی درمان کرد. این شیوه، ساده‌ترین راه درمان حیوانات خیلی کوچک، خیلی بزرگ و یا حیواناتی است که ترسیده‌اند، همین‌طور حیواناتی که درمان مستقیم آن‌ها خطرناک است.

شفا بخشی

مفهوم بیماری

در همه ادوار، برخی از انسان‌های بزرگ و معنوی، از نقش بیماری در تکامل انسان آگاه بوده‌اند. از یک دیدگاه، بیماری و شفا، تجلیات گوناگون یک وحدت مطلق محسوب می‌شوند.

تقریباً در تمام شیوه‌های درمان‌گری، اعتقاد بر این است که ذهن، جسم و روح رابطه تنگاتنگی با هم دارند و اگر بشر در هماهنگی با قوانین طبیعت زندگی کند کل سیستم بدنی او از لحاظ ذهنی، روحی، جسمی و احساسی متعادل خواهد بود. معمولاً بیماری‌ها به دلیل انحراف انرژی از مسیر اصلی، تصاویر ذهنی قدیمی، عکس‌العمل در مقابل اعمال گذشته، ترس‌ها یا افراط‌کاری‌ها به وجود می‌آیند. همچنین بیماری می‌تواند نشانه‌ای از نگرانی یا کشمکش درونی باشد. افزایش آگاهی فرد و درک علت بروز بیماری، از بخش‌های بسیار مهم درمان محسوب می‌شود.

بر این اساس انرژی خلاقه درونی ما زمانی بروز می‌یابد که ذهن آگاه ما بر آن متمرکز شود. بنابراین برای درمان و شفای واقعی درقدم اول لازم است از اعمال و افکار خود آگاه گردیم، عمیقاً به درون خود فرو رویم، و الگوها و تصاویر ذهنی، احساسات و باورهای خود را مورد بررسی قرار دهیم.

تاریخچه درمان‌گری

قدیمی‌ترین سنت‌های معالجه شرق متعلق به چین و هند باستان است و ریشه عمیقی در دین و فلسفه این دو فرهنگ دارد. متون قدیمی که از نوشته‌های یوگی‌های هند بر جای مانده است، جریان‌های مختلف انرژی را که با بدن در ارتباطند، شرح می‌دهد. مراقبه، سرودهای موزون، تمرینات فیزیکی یوگا و تمرینات تنفسی، همچنین طب «آیورودا» (۱۳۰) از روش‌های درمانی طبیعی در هند قدیم به شمار می‌روند.

فیلسوفان و درمان‌گران اولیه چین راه‌های متعددی برای جاری شدن آزادانه انرژی در سرتاسر بدن کشف نمودند که باعث حفظ سلامت و آرامش روح و روان می‌شود. روش‌های تمرینی که براساس حرکات موزون بدنی مانند «تایی چی» (۱۳۱) و «چی کنگ» (۱۳۲) است، باعث تعادل انرژی می‌گردد. از دیگر شیوه‌های کهن درمانی در کشور چین، طب سوزنی است؛ با استفاده از این روش می‌توان انسداد انرژی را که سبب بیماری می‌شود برطرف نمود.

قدرت شفابخشی حکیمان مصر باستان افسانه‌ای است. آن‌ها در مورد ارتباط بین زمین و کاینات بسیار کنجکاو بودند و تأکید زیادی به برقراری ارتباط با خورشید و ستارگان داشتند. بعضی از شفابخشان معابد، قادر بودند با حرکت دستانشان، بدون لمس بدن، انرژی را به

بیمار انتقال دهند. مراحل این نوع شفابخشی در نقش برجسته‌های برجای مانده از آن دوران، رسم شده است.

در یونان قدیم «اسکلیپوس» (۱۳۳) تجلی قدرت‌های شفابخشی بوده است. او با حرکات دستانش و یا از طریق لمس، بیماران را شفا می‌داد. درمان در آن زمان عمدتاً شامل رژیم غذایی، ورزش و گیاه‌درمانی بود. همچنین به‌کارگیری صوت و موسیقی برای معالجه بیماران بسیار متداول بود.

در اروپای قرون وسطی، راهبان مسیحی طبابت را در انحصار خود گرفته بودند. در این دوران بیماری کار شیاطین محسوب می‌شد و درمان‌گری‌ها از طریق دعا، دست گذاشتن روی بیمار، طلسم و دعانویسی، و استفاده از روغن مقدس انجام می‌گرفت.

انقلاب علمی که در اوایل قرن هفدهم شروع شد، تدریجاً شفابخشی توسط لمس و دست گذاشتن و دعا را کاهش داد. پیشرفت‌های علمی قرن بیستم تقریباً استفاده از علوم غریبه و شفادهندگان را به فراموشی سپرد. با وجود این، ناتوانی داروها و جراحی برای درمان بسیاری از بیماری‌ها، باعث شد که برخی از روش‌های قدیمی مجدداً مورد توجه قرار گیرند.

در حال حاضر با گرایش به احیای معنویت، انسان‌ها مجدداً به درمان‌های طبیعی و شفای معنوی روی آورده‌اند. در شرایطی که پزشکی معمول قادر به درمان نیست، این روش می‌تواند به عنوان درمان کمکی به کار گرفته شود. آینده این نوع درمان امیدوارکننده

است چون به نظر می‌رسد که با قوانین اساسی طبیعت موافق باشد. در حقیقت شفای معنوی قسمت اساسی هر نوع درمان محسوب می‌گردد.

سیستم‌های شفابخشی

از هزاران سال پیش در تمدن‌های قدیمی، روش‌ها و وسایل گوناگونی برای درمان بیماری‌ها و ناتوانی‌ها وجود داشته که شیوه یا تأثیرگذاری آن‌ها با پزشکی متداول، متفاوت و گاه متضاد می‌باشد. جسم انسان انرژی یا امواجی از خود ساطع می‌کند که دارای بسامدی بخصوص است. نقایص ارتعاشی زمانی رخ می‌دهد که امواج ناهماهنگ با امواج ما، احاطه‌مان کنند. ارتعاشات شفابخش، از طریق ارسال انرژی‌هایی که با امواج جسم ما هماهنگی دارند، عمل می‌کنند. این امواج ممکن است از سنگ‌ها، فلزات، موسیقی، رنگ، نور، گیاهان، گل‌ها و... به ما برسند. این عوامل، به عنوان واسطه‌ای برای شفابخشی به کار می‌روند. برخی از درمان‌گران می‌توانند ارتعاشات شفادهنده را از طریق خود به دیگران منتقل کنند.

انرژی درمانی

انرژی درمانی بر این نظریه استوار است که انسان می‌تواند امواج شفابخش را به دیگران انتقال دهد. درمان‌گران به روش‌های

گوناگونی عمل می‌کنند. قرار دادن دست روی بدن یا ضربه زدن روی نقاط کلیدی بدن، از جمله این روش‌هاست. برخی بر روی کالبد انرژی‌کی (هاله) افراد کار می‌کنند درحالی که عده‌ای انرژی شفابخش را به شکل امواج فکری، از دور ارسال می‌دارند و بسیاری از درمان‌گران ترکیبی از این روش‌ها را به کار می‌برند؛ آن‌ها نقاط ناهماهنگ و معیوب را می‌یابند تا سیستم انرژی بدن را به حالت هماهنگ و متعادل درآورند.

استفاده از صوت و موسیقی برای درمان

درمان به کمک صوت و موسیقی یک روش بسیار قدیمی است که طی آن از ادعیه مذهبی یا آیینی، سرودها، نواختن زنگ‌ها و یا به صدا درآوردن طبل‌ها استفاده می‌شود و هدف از همه آن‌ها ایجاد نوساناتی در بدن است که به رها کردن تنش‌های عصبی و ضربه‌های روحی که عامل مهم بیش‌تر بیماری‌هاست، کمک می‌کند. سرودخوانی یک روش پرقدرت برای رسیدن به حالات متفاوت در آگاهی است. در موسیقی‌درمانی عقیده بر این است که دستیابی به آثار شفابخشی که از صداها و سرودها حاصل می‌شود، از طریق نوای موسیقی از جمله صدای نی یا فلوت هم میسر است. در کتاب مقدس تورات به کوشش‌های حضرت داوود که برای درمان افسردگی شائلول پادشاه، از نواختن چنگ استفاده می‌کرد اشاره شده‌است.

خواص فلزات و سنگ‌ها

فلزات، سنگ‌ها و جواهرات، از جمله تجلیات بیرونی انرژی می‌باشند و شامل مخازن انرژی حیاتی هستند که می‌توانند جهت مقاصد شفابخشی به کار گرفته شوند. ریشی‌های (روشن‌بینان) قدیم هند این تأثیرات شفابخش را از طریق ژرف‌اندیشی کشف نموده‌اند. تأثیرات مضر و زیان‌آور بر بدن، ذهن و آگاهی ممکن است از طریق استفاده از برخی جواهرات و سنگ‌ها بی‌اثر شوند. زمانی که این اجسام با پوست در تماسند، تأثیری الکترومغناطیسی ایجاد می‌کنند که بر روی سلول‌های بدن و نسوج، عمل می‌کند. همان‌طور که می‌توان یک خانه را توسط یک میله مسی از برقی که توسط رعد و برق آسمان ایجاد می‌شود محافظت نمود، استفاده از جواهرات و فلزات هم می‌تواند بدن را از تشعشعات الکتریکی و مغناطیسی موجود در جو، حفظ کند.

گیاه درمانی

طب گیاهی بر کاربرد گیاهان برای درمان بیماری‌ها و حفظ سلامتی تکیه می‌کند. در قدیمی‌ترین سیستم درمانی شناخته شده، از کاربرد گیاهان دارویی در چین و هند، در حدود شش هزار سال پیش حکایت می‌شود. در سرزمین‌های بسیار کهن از ارتعاشات انرژی‌زایی برخی

گیاهان و گل‌ها برای کمک به پرورش روح و روان و نیل به روشن‌ضمیری استفاده می‌شده است. در آن دوران افراد بسیار حساسی می‌زیستند که قادر بودند انرژی نباتات را حس کنند و از طریق هماهنگ کردن خود با ارتعاشات انرژی‌زای گیاهان، خواص شفابخشی آن‌ها را تشخیص دهند.

طب سوزنی و طب فشاری

این دو، روش‌های درمانی چینی هستند که قدمت آن‌ها حدود ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح (ع) می‌باشد. اصول اعتقادی این شیوه‌ها بر این پایه است که در بدن انسان انرژی حیاتی به نام «چی» جریان دارد که گردش آن در مسیرهای خاصی به نام نصف‌النهار صورت می‌گیرد. این جریان انرژی اگر در مسیرهای خود دچار انسداد یا اشکال شود، انواع بیماری‌ها ظاهر می‌گردند. در طب فشاری، نقاط ضعف با انگشت مورد فشار قرار می‌گیرند و در طب سوزنی برای درمان، در این نقاط سوزن‌های بخصوصی وارد بدن می‌شوند که با این عمل موجب برقراری تعادل، برطرف شدن مانع و استمرار جریان انرژی می‌شوند.

شفابخشی در متون مقدس

تمام مذاهب بزرگ شامل نوعی شفا دادن و درمان‌گری، از طریق دعای خیر و تبرک تا تطهیر و خارج کردن روح شیطانی هستند. مسیحیت با ملاک قرار دادن اصول اعتقادی قدیمی‌تر یهودی، بر این عقیده بود که بیماری‌ها عقوبت گناهان انسان و نشانه خشم خداوند می‌باشند و مأموریت درمان‌گری حضرت مسیح (ع) نیز با همین مقدمه فکری تبیین گردید. در همه انجیل‌های چهارگانه موارد متعدد درمان‌گری حضرت مسیح (ع) در درمان فلج، کوری، لالی، جذام و تب ذکر شده است. در یک مورد نیز به خارج کردن ارواح خبیثه از بدن بیمار اشاره شده است. در «انجیل مرقس» آمده که چگونه حضرت مسیح (ع) چشم‌های نابینایان را لمس می‌کرد و به آن‌ها بینایی می‌بخشید و پای افلیح را با تماس دست، به کار می‌انداخت و دیوانگان را شفا می‌داد. در انجیل «لوقا» آمده: «هنگامی که خورشید برآمد کسانی که در منزل بیماری داشتند، آن‌ها را نزد عیسی آوردند و او بر روی هر یک از آن‌ها دست نهاد و شفایشان بخشید». «متی» نقل می‌کند که مسیح (ع) حواریون خود را اندرز می‌داد: «بیماران را شفا بخشید، مردگان را زنده کنید، جذامیان را تطهیر نمایید و شیطان را از آن‌ها دور کنید». حواریون وظیفه خود می‌دانستند که به جز موعظه، بیماران را نیز شفا دهند. «پطرس» به تقاضای فقرای افلیجی که صدقه می‌خواستند چنین پاسخ می‌داد: «از زر و مال دنیا هیچ

ندارم، اما به نام عیسی مسیح برخیز و راه برو». وقتی با انگشت به آن‌ها اشاره می‌کرد پاهای خشکیده اشخاص جان می‌گرفت و بیماران می‌توانستند به پا خیزند.

برخی از درمان‌گران مشهور

«خوزه دوفریتاس» که بیش‌تر با لقب «آریگو» (۱۳۴) شناخته می‌شود به سال ۱۹۷۱ درگذشت، وی در ۱۵ سال آخر عمر خود، بیش از دو میلیون نفر را تحت درمان قرار داد. در یک ساختمان کهنه و قدیمی کنار یک هتل در شهر کوچک «کنگونهاس دو کامپو»، هر روز هزاران بیمار از برابر «آریگو» به آهستگی و طمأنینه می‌گذشتند. وی روی صندلی و پشت میزی نشسته بود و نیم‌نگاهی به هر یک از بیماران می‌انداخت و به سرعت روی بریده‌ی کاغذ چیزی می‌نوشت. این بریده‌های کاغذ، شرح کامل داروها به زبان پرتغالی یا آلمانی بود و وقتی که توسط پزشکان دیگر مورد بررسی قرار گرفت، معلوم شد که این داروها، مناسب حال بیماران بوده است.

«آندریا پوهاریچ» که متخصص بیماری‌های اعصاب و ساکن نیویورک بود به سال ۱۹۶۸ با گروهش شامل ۶ پزشک و ۸ دانشمند دیگر به تحقیق درباره‌ی «آریگو» پرداختند. آن‌ها تعداد ۱۰۰۰ بیمار را از برابر «آریگو» گذراندند. «آریگو» بدون لمس این افراد به طور متوسط با صرف یک دقیقه زمان برای هر بیمار، بدون آن‌که تردید به

خود راه دهد، ۱۰۰۰ مورد تشخیص بسیار اختصاصی بیان داشت و برای هر مورد، درمان مناسبی نیز پیشنهاد نمود. «پوهاریچ» می‌گوید: «دریافتیم که می‌توانیم تعداد ۵۵۰ نظریه در باب این بیماران را مورد بررسی قرار دهیم، زیرا در آن موارد، خود ما می‌توانستیم، مسئله موجود را با دقت تشخیص دهیم. در باب ۴۵۰ مورد باقیمانده، به عنوان مثال، در مورد بیماری‌های نادر خون، منابع ملموسی نداشتیم تا بتوانیم درستی تشخیص او را بررسی کنیم. ولی در مورد آن عده‌ای که مطمئن بودیم، «آریگو» حتی یک مورد هم اشتباه نکرده بود». «پوهاریچ» همچنین دریافت که «آریگو» در تجویز دارو نیز با آن که هر یک بیش از چند ثانیه طول نمی‌کشید، از نظر پدیده‌شناسی دقیق و صحیح عمل می‌کرد و هرگز دوباره به آنچه نوشته بود نگاه نمی‌کرد.

«جان مایرز» (۱۳۵) جراح دندان بود و در یکی از حومه‌های شهر لندن کار می‌کرد. او علاوه بر داشتن استعداد در زمینه عکاسی ذهنی، استعداد عجیبی در درمان اشخاص داشت.

در موردی که گزارش کامل آن منتشر شده است، «مایرز» دو بیماری شدید مردی به نام «لورنس پاریش» را درمان کرد. «پاریش» از سیاتیک در یک پای خود رنج می‌برد. وی ناچار بود لباس مخصوصی بپوشد و هنگام راه رفتن پای دردناکش را روی زمین بکشد. پزشکان نتوانسته بودند درد او را علاج کنند. پس از شروع

درمان توسط «مایرز»، ظرف سه روز «پاریش» توانست بدون لنگیدن راه برود و دیگر لباس معمولی او را اذیت نمی‌کرد.

چندی بعد «پاریش» درباره دید چشم خود از «مایرز» سؤال کرد. سال‌ها بود که مرتباً چشمش ضعیف می‌شد و حالا برای این که بتواند چیزی ببیند، عینک با نمره بسیار بالا به چشم می‌گذاشت. اما معالجات «مایرز» سبب شد که عینک را به کلی کنار بگذارد و حتی برای خواندن کتاب هم به عینک احتیاج نداشت. دوازده سال بعد پزشکی که وی قبلاً برای مداوای چشمش نزد او می‌رفت یادداشتی نوشت مبنی بر این که اثر کامل درمان «مایرز» در چشم «پاریش» پابرجاست.

زمانی دیگر «آلن لوپس»، راننده «پاریش»، سخت بیمار شد. در بیمارستان تشخیص دادند که مثانه‌اش عفونت شدید پیدا کرده است. عکس‌هایی که گرفته بودند نشان می‌داد که سنگ مثانه دارد و قرار بود مثانه‌اش را عمل کنند. بار دیگر «پاریش» از «مایرز» تقاضای کمک کرد. «مایرز» موفق شد صبح قبل از عمل به بیمارستان آمده از «لوپس» عیادت کند. دستی بالای سر «لوپس» کشید و بیمار که از درد به شدت رنج می‌برد به خواب رفت. «مایرز» به «پاریش» گفت: «وقتی لوپس بیدار شود سالم خواهد بود». وقتی که «لوپس» بیدار شد، گفت: «حالم خوب است و برای رفتن به منزل آماده‌ام». عکس‌برداری هیچ اثری از سنگ مثانه نشان نمی‌داد.

قدرت‌های شگفت‌انگیز مرتاض‌ها و یوگی‌ها، بخش بزرگی از سنت هندو است. در کتاب معروف «شرح زندگی یک یوگی» نوشته «پاراماهانسا یوگاناندا» (۱۳۶) به تعدادی از این اعمال خارق‌العاده و باورنکردنی اشاره شده است. «یوگاناندا» هشت ساله بود که به وبای خطرناکی مبتلا شد، مادرش از او خواست به تصویر مقدسی که در اتاقش بود تعظیم کند، او آن‌قدر ناتوان بود که جسماً از عهده این کار برنمی‌آمد و در فکرش به این کار مبادرت کرد. به محض انجام این کار، احساس کرد اتاق نورانی شد و تب او از میان رفت. او چندی بعد پیش‌گویی کرد که خواهرش به بیماری مرموزی مبتلا می‌شود که موجب آماس بدنش می‌شود و همین‌طور هم شد. اقوام او به طبیب‌های گوناگونی مراجعه کردند و بیماری خواهر خوب نشد تا روزی که «یوگاناندا» احساس کرد با تماس دست می‌تواند خواهرش را معالجه کند. تماس دست او باعث شد آماس بدن و درد و رنج ناشی از آن ظرف چند ساعت معالجه شود. از آن پس، او از قبل حدس می‌زد که اطرافیانش به چه بیماری‌ای دچار می‌شوند و راه معالجه آن را هم می‌دانست. دیگران او را جادوگر می‌پنداشتند.

«گریگوری راسپوتین» یکی از معروف‌ترین شخصیت‌ها در روسیه تزاری بود و بعد از مرگش مبدل به شخصیتی افسانه‌ای شد. او قدرت درمان‌گری پیدا کرده بود. او کنار بستر بیماران زانو می‌زد و دعا می‌کرد تا بهبود پیدا کنند. بعد دستش را بر روی دست آن‌ها می‌گذاشت و بسیاری از آن‌ها شفا پیدا می‌کردند. در ۱۹۰۷ او تبدیل

به شخصی بانفوذ در دربار تزار شد. «پرنس الکسی»، ولیعهد سه ساله به بیماری توارثی هموفیلی مبتلا بود. بیماری‌ای که خونریزی در بیمار بند نمی‌آید و بیمار با کوچک‌ترین خراشی ممکن است تا حد مرگ خونریزی کند. وقتی «الکسی» سه سالش شد، روزی به زمین خورد و مجروح شد. ملکه به یاد «راسپوتین» افتاد که دو سال قبل او را دیده بود و به دنبال او فرستاد. همین که «راسپوتین» به دربار رسید به آرامی گفت: «ابتداً نگران نباشید. او خوب خواهد شد». و دستش را بر پیشانی کودک گذاشت، لبه تخت نشست و آرام شروع به صحبت با او کرد، بعد زانو زد و دعا خواند. ظرف چند دقیقه کودک به خواب عمیق و آرامی فرو رفت، فردای آن روز حال او به کلی خوب شده بود.

درمان‌گران برجسته در زمان ما اندک هستند. این‌گونه درمان عمدتاً توسط اشخاصی که اعتقادات معنوی یا روحانی دارند، انجام می‌شود. «کاترین کواهن»، «اورال دابرتز»، «آمپروز»، «آلگا ورال»، «باربارا آن برن» و «جودیت کالینز» از درمان‌گران عصر جدید در غرب محسوب می‌شوند. برخی مانند «سالی هاموند» معتقدند که همه انسان‌ها درمان‌گر هستند.

«آلگا ورال» به اتفاق شوهرش «آمپروز» از سال ۱۹۵۰ رسماً کار درمان‌گری را آغاز کردند. «آلگا» در سن سه سالگی متوجه استعداد درمان‌گری خود شد؛ مادرش از درد سر می‌نالید، «آلگا» نزدیک مادر آمد و پیشانی او را لمس کرد و درد برطرف شد. «آلگا» در دانشگاه با شوهرش آشنا شد و متوجه شد او هم دارای این استعداد غریب است.

آن‌ها در میان‌سالی به طور جدی از این استعداد خود برای درمان بیماری‌ها کمک گرفتند. «اُلگا» دستش را بر بدن بیمار می‌گذاشت و دعا می‌خواند. کسانی که دست‌های «اُلگا» بر روی بدنشان قرار گرفته، می‌گویند جریانی قوی از گرما به بدن آن‌ها منتقل شده است. یک جراح در این باره نوشته که یکی از بیمارانش که غده بدخیم و بزرگی در معده داشته و مدتی تحت پرتودرمانی بوده و تغییری در وضعش پیدا نشده است، به «اُلگا» مراجعه کرد. «اُلگا» با گذاشتن دستش روی شکم او، غده‌ای را که به بزرگی مشت انسان بود کوچک کرد. پس از شش ماه درمان، عکسبرداری با اشعه ایکس هیچ غده‌ای را در معده او نشان نداد.

«باربارا آن برن» درمان‌گری است که منشأ انرژی خود را نیروهای کیهانی می‌داند و معتقد است با قرار دادن دست خود بر روی تن بیمار، انرژی او را به حال تعادل درمی‌آورد.

«جودیت کالینز»، درمان‌گر، نویسنده و آموزشگر استرالیایی است که به عنوان شخصیت قدرتمند و پیشروی هاله‌بینی شهرت دارد. او با گذاشتن دستانش بر روی بدن، بیمار خود را آرام می‌کند و اجازه می‌دهد که منبع شفابخشی الهی از طریق او عمل کند. او توانایی خود را در هاله‌بینی با مهارت‌های شفابخشی معنوی ترکیب کرده است تا به تشخیص و درمان اختلالات مزمن دست یابد.

در مورد انرژی درمانی گزارش هزاران بیمار وجود دارد که بیش‌تر آنان از درمان‌های پزشکی معمول نتیجه نگرفته‌اند ولی با تمرکز انرژی الهی توسط درمان‌گران شفا یافته‌اند.

نمونه‌هایی از آزمایشات و تجربیات شفابخشی

دکتر «ارگرین» (۱۳۷) و همسرش «آلیس» محققین روان‌شناسی از بنیاد «مینگر»، برای آزمایش «اُلگا ورال» او را به وسایل اندازه‌گیری الکتریکی مختلف، مانند دستگاه نوار مغزی و نوار عضله و پتانسیومتر (۱۳۸) و حرارت‌سنج پوستی وصل کردند. او در اطاقی قرار گرفته بود که در طرفین آن، دو اطاق خالی وجود داشت. دو اطاق دیگر نیز در انتهای راهرو، در طرف دیگر مورد استفاده قرار گرفته بودند. یکی اطاق کنترل مرکزی بود که ثبت اطلاعات واصله از دستگاه‌های مذکور در آن انجام می‌گرفت و دیگری اطاقی بود که بیمار در آن قرار داشت و همان وسایل الکتریکی به او نیز متصل بود. «اُلگا» نمی‌توانست بیمار را ببیند، او را نمی‌شناخت و از نوع بیماری او اطلاع نداشت. صدای او و بیمار، همراه با نتیجه اندازه‌گیری‌های وسایل الکتریکی در اطاق کنترل ضبط می‌شد. از دوازده بیمار تحت آزمون، در چهار مورد با شروع انرژی درمانی تغییرات چشمگیری در نوار مغزی «اُلگا» و بیمار مشاهده گردید.

دکتر «الیزابت تارگ» (۱۳۹) رئیس مرکز پزشکی پسیفیک در کالیفرنیا آمریکا تحقیقات زیادی به عمل آورده است و با آزمایش‌هایی که روی صد بیمار انجام داده است، به این نتیجه رسید که انرژی درمانی قادر است سیستم دفاعی بدن را فعال‌تر کند. همان‌طوری که با تقویت بدن و افزایش سلول‌های خون و فعال‌تر کردن آن‌ها می‌توان سیستم دفاعی را کارآمدتر کرد، از انرژی درمانی نیز می‌توان برای همین منظور استفاده نمود.

در شماره ۲۹ آوریل سال ۱۹۹۷ مجله «پسیفیک سام» (۱۴۰) ذکر شده که یک درمان‌گر به نام «جولی موتز» (۱۴۱) به برخی بیماران، قبل از بستری شدن در بیمارستان، قبل از عمل جراحی و بعد از عمل جراحی انرژی می‌دهد؛ ثابت شد که عوارض بعد از عمل این نوع بیماران خیلی کم‌تر از بیمارانی است که از این روش استفاده نکرده‌اند. در ضمن او توانسته است بهبودی بیماران عمل شده را تسریع کند و مدت بستری بودن آن‌ها را در بیمارستان کاهش دهد. با استفاده از همین طریق موفق شد زخم پشت بیماران را که در اثر بستری بودن به مدت طولانی، به آن دچار شده بودند، با سرعت بیشتری درمان کند.

هفتم اکتبر سال ۱۹۹۶ پزشکان تشخیص دادند که «ملینا پانزاولتا»، ۴۱ ساله، مبتلا به سرطان سینه است. در آن زمان پسر او «پورنا» نیز برای درمان آلرژی‌اش، تحت انرژی درمانی بود. «ملینا» از پسرش خواست که همراه او به آن مرکز انرژی درمانی مراجعه کند. شش ماه

بعد وقتی که برای معاینه مجدد رجوع کرد، پزشکان متحیر شده بودند و نمی‌توانستند باور کنند که سرطان محو و ناپدید شده است.

قبل از جولای ۱۹۹۶ «هاریسون دارما»، ۵۳ ساله، از میگردن شدیدی رنج می‌برد که هر زمان به سراغش می‌آمد او را بستری می‌کرد. او به پزشکان زیادی مراجعه کرد و آن‌ها آزمایشات متعددی انجام دادند. در جولای ۱۹۹۶، «گرانزول» (۱۴۲) (درمان‌گر) وقتی که یک حمله میگردنی دیگر به «هاریسون» دست داد، در منزل او بود و معالجه‌ای را روی او انجام داد. نه تنها درد تسکین یافت و از بین رفت، بلکه از آن زمان به بعد، «هاریسون» دچار هیچ سردرد میگردنی نشد.

در چهارم ژانویه ۱۹۹۷ در حالی که «سینتیا جیورودالئون» ۴۶ ساله، در ایستگاه اتوبوس ایستاده بود، با ماشینی تصادف کرد. آسیب‌های وارده به او شامل چندین بریدگی عمیق، آماس زیر پوستی در ساق پا و شکستگی استخوان پایش بود. او مدت ۵ ماه با چوب زیر بغل راه می‌رفت. در ۱۵ ژوئن، یک جلسه درمان ویژه بر روی پایش انجام شد. پس از آن فوراً قادر بود که زانویش را به طور کامل خم کرده و حرکت دهد. فعالیت‌هایی که بر روی پای آسیب دیده‌اش انجام گرفت او را به حالت عادی بازگرداند.

آخرین یافته‌های فیزیک کوانتوم به اندیشه و اظهارات انسان‌های خردمند و روشن‌بین در طی قرون متمادی، بسیار نزدیک است. امروزه دانشمندان معتقدند که دنیای ما ترکیبی از حوزه‌های انرژی و امواج ارتعاشی است که به طور مداوم بر یکدیگر تأثیر متقابل می‌گذارند و

کاینات بافتی وسیع از انرژی‌های جدانشدنی است. با این وجود بسیاری از روش‌هایی که در شفابخشی و انرژی درمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد ممکن است با روش‌های معمول قابل ارزیابی و اندازه‌گیری نباشد، ولی تأثیر آن‌ها قابل اندازه‌گیری است.

فصل سوم

ادراکات فراحسی و انتقال اندیشه

پدیده‌ی فراروانی چیست؟

برای اشاره به پدیده‌های فراروانی عموماً از اصطلاح psi استفاده می‌شود. Psi اولین قسمت کلمه یونانی "psyche" (توانایی روانی) است و به طور کلی از آن برای اشاره به همه نوع پدیده‌های روانی، تجربیات و یا وقایعی که به نظر می‌رسد مربوط به ذهن و روان است و با اصول تثبیت شده‌ی فیزیکی قابل بیان نیست، استفاده می‌شود.

یک تجربه فراروانی باید شامل فعل و انفعالات و تأثیرات متقابلی باشد که از لحاظ کیفیت با راه‌های طبیعی ارتباط و تبادل با جهان (کلامی و غیرکلامی، عملی و غیرعملی، احساسات و حرکات بدنی) متفاوت باشد. همه ادراکات ظریف که خارج از حیطه آگاهی معمول هستند، ممکن است یک تبادل فراروانی (psi) واقعی نباشند. برای مثال فرض کنیم شخصی به هنگام گوش کردن به رادیو به خواب رفته و خوابی درباره‌ی سقوط یک هواپیما می‌بیند. صبح روز بعد، در کمال تعجب گزارشی درباره‌ی سقوط وحشتناک یک هواپیما در روزنامه می‌خواند که در حدود همان زمان که او در خواب بوده اتفاق افتاده است. آیا این یک تجربه فراروانی است؟ اگرچه می‌توانست باشد، ولی توضیح ساده‌تر آن بیش‌تر مربوط به یک روند روان‌شناسی

است. بلافاصله پس از سقوط هواپیما، رادیو طی خبر کوتاهی وقوع این فاجعه را اعلام می‌نماید. شخص در آن زمان خواب بوده و آگاهانه این خبر را نشنیده، اما ممکن است این خبر را در سطح ناخودآگاه خود شنیده و آن را با خواب خود ارتباط داده باشد. امروزه معلوم شده که ذهن قابلیت انجام چنین کار ظریفی را دارد.

گزارشات فراوانی در مورد افرادی که از حالت اغماء بیرون آمده و بهبود یافته‌اند، وجود دارد که در آن‌ها بیمار از تمام وقایع و اتفاقاتی که در زمان بیهوشی‌اش رخ داده، خبر داده است. بنابراین ممکن است تمام آن چیزهایی که توانایی روانی به نظر می‌آیند، در حقیقت ارتباطی با توانایی روانی نداشته باشند و هر چیزی که تحت عنوان اصطلاح غیرمعمول فوق طبیعی قرار گیرد، الزاماً مورد توجه محققان psi نباشد. برای مثال بشقاب پرنده‌ها، پاکنده و مثلث برمودا، مربوط به پدیده‌های روانی نیستند و به وسیله فراروان‌شناسی، مورد مطالعه قرار نمی‌گیرند. این که تمام پدیده‌های اسرارآمیزی که به وسیله دانش معمول غیرقابل توضیح هستند، موضوع اصلی فراروانی را تشکیل می‌دهند، تصوری غلط است.

psi تعداد قابل توجهی از پدیده‌ها و یا تجارب ذهنی - روانی هستند که مورد نظر محققان فراروانی به حساب می‌آیند و شامل تله‌پاتی، روشن‌بینی (نهان‌بینی)، روان‌جنبشی (تأثیر ذهن بر ماده)، شفای روانی، تجربه خروج از بدن، احضار ارواح و تعدادی مباحث دیگر هستند.

تجربیات psi، عملکردی ناآگاهانه

در حال حاضر معلوم شده که فرق عمده‌ای میان «دریافت» اطلاعات فراروانی و اکتشاف آگاهانه و ظاهر شدن آن در ذهن آگاه شخص وجود دارد. Psi فقط مانند اطلاعات «تله‌پاتی» نیست که تمام آن چیزهایی را که در آن لحظه در حال وقوع است کاملاً کنار بزند و ناگهان وارد آگاهی شخص شود، مانند زمانی که ما کانال تلویزیون را عوض می‌کنیم. بلکه ممکن است اطلاعات فراروانی در سطحی ناخودآگاه دریافت شود، اما هرگز وارد سطح آگاه ذهن نشود و یا ساعت‌ها پس از دریافت، زمانی که ذهن و بدن در حالت آرام‌تری هستند، در ذهن ظاهر شود.

پژوهش‌گران psi هر روز بیش از پیش به این نکته پی می‌برند که psi یک عملکرد ناآگاهانه است. ما احتمالاً اطلاعات فراروانی زیادی دریافت می‌کنیم، بدون آن که هرگز متوجه آن شویم. بنابراین در حالی که دریافت psi ممکن است در تمام اوقات اتفاق بیفتد، کشف آن بستگی به تأثیر متقابل مجموعه‌ای پیچیده از شرایط جسمی و روانی دارد. وظیفه اصلی پژوهش‌گران جدید آن است که شرایط و تکنیک‌هایی را که منجر به دریافت و اکتشاف بهتر تله‌پاتی و سایر اشکال اطلاعات psi می‌شود، مشخص کنند و توضیح دهند.

یکی از شرایطی که به طور مشخص به این موضوع مرتبط است، سطح آگاهی فرد می‌باشد. وظایف و اشتغال فکری در زندگی روزمره موجب نوعی شلوغی و ناهماهنگی ذهنی می‌شود که در بعضی از حالات ذهنی، مانند حالت خواب، کاهش می‌یابد. بنابراین طبیعی است که اطلاعات ظریف فراروانی، تنها در چنین حالاتی می‌تواند قابل درک باشند. به همین دلیل از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ حجم بالایی از تحقیقات فراروان‌شناسی، بر تله‌پاتی و ارتباطش با سطوح مختلف آگاهی در رؤیاها، استراحت عمیق، مدیتیشن، و هیپنوتیزم تمرکز یافته است. به نظر می‌رسد که در این حالات، گیرندگی انسان برای کسب تجارب فراروانی بیش‌تر از حالت عادی و همیشگی‌اش است.

تحقیق در زمینه «تله‌پاتی در رؤیا»، (۱۴۳) ثابت کرده است که تجارب فراروانی می‌توانند به طور قابل اطمینانی در آزمایشگاه و تحت شرایط کنترل شده کسب شود، اما هر واحد تحقیقاتی برای انجام این آزمایشات به وجود سه نفر نیاز دارد که دو نفر از آنان باید تمام شب را بیدار بمانند، در حالی که نفر سوم در طول شب مرتب بیدار می‌شود. بنابراین به آزمایشی جدید نیاز بود. آزمایشی که همان کیفیت نتایج به دست آمده در تحقیق تله‌پاتی در رؤیا را ارائه دهد، اما از نظر هزینه و افراد مورد نیاز، کارآمدتر و مؤثرتر باشد. در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ دو پژوهش‌گر به نام «چارلز هونورتون» (۱۴۴) و «ویلیام براود» هر یک مستقلاً روشی عملی را کشف کردند که انقلابی در تحقیقات فراروانی به وجود آورد، و نام آن را روش «گنزفلد» (۱۴۵) گذاشتند.

این روش ابتدا در «مرکز پزشکی می‌مونایز» (۱۴۶) و سپس در آزمایشگاه‌های تحقیقات روانی در پرینستون نیوجرسی مورد استفاده قرار گرفت. در این روش، حالتی پذیرنده و رؤیاگونه به شرکت‌کنندگان داوطلب القاء می‌شد. در روش «گنزفلد»، چشمان دریافت‌کننده را با توپ‌های پینگ‌پنگی که به دو نیم شده‌اند می‌پوشانند تا نور محیط از آن‌ها عبور نکند، در همین حال آزمایش‌شونده از طریق گوشی به صدایی ناموزون و پارازیتی (شبیه صداهای نامنظمی که بین دو ایستگاه رادیویی شنیده می‌شود) گوش می‌دهد. به این طریق، دریافت‌کننده به وسیله یک میدان حسی یکسان احاطه می‌شود تا حالتی از آگاهی را که مرزی میان بیداری کامل و خواب است، در او ایجاد کنند.

برای این که یقین حاصل شود که آیا شخص می‌تواند اطلاعات را از فاصله دور دریافت کند، از هدف‌های تصویری استفاده می‌شود. تصاویر بی‌حرکت، مانند چشم‌اندازهای طبیعی یا شهری یا تصاویری تلویزیونی، که فرستنده سعی می‌کند روی آن تمرکز کند و دریافت‌کننده از فاصله دور به توصیف آن بپردازد.

«هدف» به طور تصادفی از میان تعدادی تصویر انتخاب می‌شود و مستقیماً از مسافتی دور از اطاق فرستنده بر صفحه تلویزیون منعکس می‌گردد و فقط فرستنده می‌داند که هدف چیست. حتی آزمایش‌کننده‌ای که آزمایش را هدایت می‌کند، نمی‌داند «هدف» برای آن جلسه چیست، زیرا نمی‌تواند آن هدف را ببیند.

پس از یک دوره‌ی تطبیقی کوتاه، دریافت‌کننده شروع می‌کند به توصیف تمام جزئیات افکار و تصاویری که از ذهن فرستنده می‌گذرد. آزمایش‌کننده می‌تواند صدای دریافت‌کننده را که توصیفات خود را با صدای بلند اعلام می‌کند، از طریق گوشی‌هایی بشنود و آن‌ها را یادداشت و ضبط کند.

در پایان آن جلسه، چهار تصویر که «هدف» نیز در میان آن‌هاست، بر صفحه تلویزیون در اطاق دریافت‌کننده، نمایش داده می‌شود. براساس تصویر ذهنی که در طول «گنزفلد» تجربه شده بود، دریافت‌کننده باید سعی کند هدف را که توسط فرستنده دیده شده است، تشخیص دهد. شانس دریافت‌کننده برای انتخاب هدف صحیح، تنها یک از چهار است. از طرفی محققان به این نکته پی بردند که دریافت‌کنندگان در اثر تکرار جلسات، به دفعات بیشتری هدف صحیح را انتخاب می‌کنند. به زبان آماری، افزونی قابل توجهی در انتخاب‌های شانس درست دریافت‌کنندگان وجود دارد. بدین معنا که موفقیت، بسیار بیش‌تر از عدم موفقیت بوده است. این نشان می‌دهد که در طول تجربه «گنزفلد» دریافت‌کنندگان از طریق فیزیکی اطلاعاتی کافی دریافت می‌کنند تا قادر به تشخیص هدفی که از میان آن تصاویر برایشان فرستاده شده است، باشند. گاهی اوقات اطلاعاتی که دریافت می‌شود بی‌اندازه دقیق است، به خصوص که دریافت‌کننده تصویر را در اطاق دیگری مشاهده کرده و توصیف می‌کند.

آنچه بیش از همه درباره‌ی این آزمایشات جالب است، آن است که به نظر می‌رسد در مورد افراد کاملاً معمولی نیز نتایج مثبت دارند (مردمی که مدعی داشتن هیچ نوع استعداد روانی خاصی نیستند). در طول بیست سال، بیش از هزار نفر در آزمایشات رسمی «گنزفلد» شرکت کرده‌اند و اکنون با اطمینان می‌توان گفت که موهبت داشتن قابلیت فراروانی فقط منحصر به معدودی از انسان‌ها نیست. Psi مانند خلاقیت، شهود و سایر توانایی‌های بالقوه‌ی قسمت راست مغز، یک قدرت ذهنی همگانی است. psi ممکن است یک توانایی ذاتی باشد که مانند ماهیچه‌هایی است که هیچ‌گاه ورزش نکرده‌اند و اگر آن را به کار نگیریم ضعیف می‌ماند. مبارزه‌طلبی برای آشکار کردن نیروهای ذاتی، آن است که آموزش و روش‌های آزمایشی را فرا گیریم تا بتوانیم استعداد و توانایی‌های روانی‌مان را کشف کنیم.

ذکر یک نمونه از آزمایشات گنزفلد

در ۱۹۸۱ در کمبریج انگلستان یک مهندس کامپیوتر به نام «هیوآشتون» مورد آزمایش قرار گرفت. او در وضعیت راحتی بر روی یک کاناپه دراز کشید و چشمان او با چشم‌بند و گوش‌های او با دو گوشی بسته شد. کسی در اتاق دیگر به تصویری خیره شده بود.

«آشتون» گفت من جلو چشمم آتش‌نشان‌ها و ایستگاه آتش‌نشانی را می‌بینم، صورت آن‌ها را نمی‌بینم. مرد جوانی در جلوی تصویر است که رویش را به طرف دوربین گرفته است. در پایان جلسه عکس مورد نظر به او نشان داده شد. عکس، تصویر چند مأمور آتش‌نشانی بود که جلو عمارت مشغول تمرین بودند، پشت همه آن‌ها، به غیر از یک نفر، به دوربین بود.

قدرت انتقال فکر یا تله‌پاتی

در حالی که در خانه مشغول استراحت هستید، بدون دلیل خاصی به یاد یکی از دوستان قدیمی خود می‌افتید که مدت‌هاست نه او را دیده‌اید و نه مطلبی درباره‌ی او شنیده‌اید. پنج دقیقه بعد زنگ در خانه زده می‌شود و شما این دوست قدیمی را در آستانه در مشاهده می‌کنید...

تلفن زنگ می‌زند، به محض این که شما به تلفن نزدیک می‌شوید با اعتماد کامل احساس می‌کنید که «می‌دانید» چه کسی قصد دارد با شما صحبت کند.

با دوستی در بیرون از خانه مشغول قدم زدن هستید، به طور ناگهانی هر دوی شما هم‌زمان شروع به خواندن یا زمزمه یک آهنگ یا ترانه می‌کنید....

مشاهداتی از این نوع که به پدیده‌های مرتبط با «ادراکات فراحسی» (ESP) نسبت داده می‌شوند، برای افراد عادی جامعه سیمایی آشنا اما کمیاب دارند، ولی برای برخی از افراد که آمادگی و استعدادها و ویژه‌ای در زمینه ادراکات روحی دارند، تکرار چنین حالاتی حتی چند بار در روز مسئله‌ای عادی و معمولی به شمار می‌رود. پدیده‌های مرتبط با ادراکات فراحسی همیشه با ما هستند و در بسیاری از موارد، زندگی روزمره ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند، ولی با این وجود ما به ندرت متوجه وجود و حضور فعال آن‌ها می‌شویم.

علاوه بر مثال‌هایی که آمد، بسیاری از پدیده‌های مشابه که در زمینه‌های حفظ زندگی یا سلامتی، خلاقیت، شانس، روابط اجتماعی، روابط عاشقانه، جذابیت‌های فردی و موهبت‌های ویژه و... به ما روی می‌آورند به صورت صحیح مورد ارزش‌یابی و شناسایی قرار نمی‌گیرند. اصطلاح دریافت‌های فراحسی به طور ضمنی به وجود حسی جدا از حواس پنج‌گانه اشاره می‌کند. بهترین دلایل یا شواهدی که وجود و اصالت ESP را تأیید می‌کنند و آن را به عنوان یک استعداد طبیعی انسان مشخص می‌سازند، مشاهده و ثبت بسیاری از حوادث مسلم و بارز روحی است که نه تنها در زندگی انسان بلکه در زندگی حیوانات، حشرات و حتی نباتات مشاهده می‌شوند. حیوانات اغلب می‌توانند خطرات احتمالی یا در شرف وقوع را احساس کنند و خود را از آن دور نگه دارند. یکی از مثال‌های بارز این احساس خطر که توسط ناظران

متعددی مورد تأیید قرار گرفته، خودداری پرندگان از نشستن بر روی شاخه‌هایی از درخت است که لحظاتی بعد مورد اصابت صاعقه قرار می‌گیرند. اکثر دانشمندان بر این باورند که این استعدادها با قدرت و دقت بیش‌تری در انسان‌های اولیه وجود داشته و با گذر زمان، از آن‌جا که پس از پیدایش زندگی اجتماعی و تمدن و گرایش بشر به منطق علمی نیازی به استفاده از آن‌ها وجود نداشته، به تدریج ضعیف شده یا به کلی فراموش شده است. در جریان زندگی به تدریج کوشش می‌کنیم تمرکز و توجه زیاد بر حواس را فرا بگیریم، بخصوص با تمرکز، حوزه آگاهی و توجه خویش را تنگ‌تر می‌سازیم. پیامد این روند، تقلیل و تحلیل قدرت‌های روحی انسان است.

اصطلاح ESP معمولاً در سه زمینه مشخص از پدیده‌های روحی به کار می‌رود:

- ۱) تله‌پاتی: به معنای ارتباط مستقیم فکر به فکر
- ۲) روشن‌بینی: قدرت یا قابلیت دیدن اشیاء یا حوادث از فاصله‌های دور، بدون آن‌که از حواس پنج‌گانه یا امکانات ارتباطی کمک گرفته شود.
- ۳) پیش‌گویی: استعداد کسب دانش و آگاهی از حوادث آینده، از طریق وسایل و امکانات فوق طبیعی.

در شرایط واقعی، از جمله در شرایط آزمایشگاهی، بسیار مشکل است که بتوان به طور دقیق انواع ESP را از یکدیگر مجزا کرد. آنچه که

قبول آن برای بیش‌تر افراد جامعه ساده‌تر است، به ویژه افراد روشن‌فکر نیز بیش‌تر آن را می‌پذیرند، «تله‌پاتی» است.

کلمه‌ی «تله‌پاتی» نخستین بار توسط «فردریک مایرز» (۱۴۷) یکی از پایه‌گذاران انجمن تحقیقات روانی انگلستان به کار گرفته شده است. این کلمه از دو لفظ یونانی مشتق شده یکی "tele" به معنی دور، و دیگری "paths" به معنای احساس که مجموعاً «احساس از دور» معنی می‌دهد.

این پدیده شامل دو بخش می‌شود. اول انتقال افکار و احساس به اشخاص دیگر و دوم دریافت احساس دیگران. به عبارتی توانایی تبادل (ارسال یا دریافت) افکار و حالت‌های ذهنی خود با دیگران بدون استفاده از کلام، اشاره یا حرکات‌های فیزیکی در حوزه «تله‌پاتی» قرار می‌گیرد.

در بیان محاوره‌ای، اغلب به «تله‌پاتی» به عنوان «انتقال فکر» اشاره می‌کنیم، که در طی آن یکی گیرنده و دیگری فرستنده است، در حالی که یکی از جالب‌ترین موارد تله‌پاتیک مربوط به تبادل در سطحی عمیق‌تر از افکار آگاه است. در واقع یکی از جذاب‌ترین آزمایشات psi (فراروانی)، ذهن آگاه را کاملاً نادیده گرفته و از جسم به عنوان یک کشف‌کننده‌ی psi استفاده می‌کند.

برای مثال در یک آزمایش نشان داده شد که چگونه فیزیولوژی یک دریافت‌کننده، درست در همان لحظه‌ای که فرستنده از مسافتی دور بر او تمرکز می‌کند، عکس‌العمل نشان می‌دهد. در این نوع آزمایش

بدن دریافت‌کننده به یک دستگاه جریان الکتریکی واکنش حسی پوست (۸۴۱) (GSR)، که یکی از انواع دستگاه‌های کنترل‌کننده‌ی فیزیولوژیکی است، وصل می‌شود. در اطاقی در مسافت دور به فرستنده دستور داده می‌شود که روی دریافت‌کننده تمرکز کند، یا فقط آرام استراحت کند. مطالعات روزافزون نشان می‌دهد که اگرچه دریافت‌کنندگان نمی‌توانند آگاهانه اختلاف میان ارسال و استراحت را تمیز دهند، ولی بدنشان به نحوی از آن آگاه است. سطح GSR (جریان الکتریکی واکنش پوستی) در طول دوره‌هایی که فرستنده تمرکز کرده است به طور ثابت و منظمی از طول دوره‌های استراحت بالاتر است، با وجودی که در حالت استراحت شدیداً به دریافت‌کننده القاء می‌شود که در حال دریافت نیروهای فرستنده است.

در یک آزمون که در چکسلواکی انجام شد، در لحظه‌ی معینی از فرستنده درخواست گردید تصور کند که زنده زنده در آتش می‌سوزد. در این هنگام گیرنده که کیلومترها با او فاصله داشت به حمله ناتوان‌کننده آسم دچار شد. چنین به نظر می‌رسد که می‌توان حتی از فواصل دور حالت فیزیولوژیک دیگری را کنترل نمود.

«داگلاس دین» (۱۴۹) از «کالج مهندسی نیوارک» کشف کرده است که هرگاه شخصی به شدت فکر خود را روی دوست نزدیکی متمرکز کند، بدون در نظر گرفتن مکانی که هست، در آن شخص تغییر قابل اندازه‌گیری فشار و حجم خون ایجاد می‌شود.

نمونه‌هایی از تحقیقات

در ۱۹۵۸ دکتر «میلان ریزل» (۱۵۰) محقق فراروان‌شناسی آزمایشی بر روی دختری چک به نام «ژوزفکا» که گفته می‌شد دارای استعداد فراطبیعی است انجام داد. «ژوزفکا» هیپنوتیزم شد و پاکت ضخیمی حاوی کارت‌های «زینر» (۱۵۱) به او دادند و خواستند آن‌ها را شناسایی کند. از ۲۵۰ مورد، او ۱۲۱ مورد را درست گفت. طبق قانون احتمالات بیش از ۵۰ مورد را نمی‌توان تصادفی حدس زد.

در حین یکی از آزمون‌های هیپنوتیک، «ژوزفکا» به ناگاه پریشان شد و شرح داد دوستش را می‌بیند که همراه یک غریبه برای موتورسواری به محلی دورافتاده می‌رود و غریبه در آن‌جا به او حمله می‌کند. همان لحظه به دوستش تلفن کرد تا او را از این واقعه باخبر سازد، ولی دیر شده بود. واقعه درست در همان لحظه‌ای که او آن را دیده بود، اتفاق افتاد.

در سال ۱۹۶۵ دو تن از پزشکان به نام‌های «تامس دوئن» (۱۵۲) و «تامس برنت» (۱۵۳) در دانشکده پزشکی «جفرسن» واقع در فیلادلفیا یک سری آزمایش‌های مختلف بر روی تعدادی از دوقلوها انجام دادند. آن‌ها می‌خواستند ببینند آیا دوقلوها در امواج مغز خود، خصوصیات مشابهی بروز می‌دهند؟ پزشکان در مورد دو زوج از ۱۶ زوج دوقلویی که برای این آزمایش در نظر گرفته شده بودند، به کشف قابل توجهی نایل آمدند و مشاهده کردند هر وقت یکی از دوقلوها

چشمان خود را می‌بست (عملی که امواج «آلفا» ایجاد می‌کند) دستگاه ثبت امواج الکتریکی مغز که به سر دوقلوی دیگر در فاصله چندمتری در اتاقی دیگر، وصل شده بود، همان خصوصیات مغزی دوقلوی دیگر را نشان می‌دهد. نتایج حاصله از این آزمایش به نظر برخی از دانشمندان که معتقد بودند «تله‌پاتی» یک نوع «پیام رادیویی مغزی» است قوت بخشید. این دانشمندان می‌گویند که این «پیام رادیویی مغزی» متکی بر امواج ناشناخته مغزی است که می‌تواند در فاصله‌ای قابل توجه و شاید نامحدود از شخصی به شخص دیگر منتقل گردد.

در ۱۹ آوریل ۱۹۶۶ آزمایش‌هایی در روسیه انجام شد. «کارل نیکلایف» (۱۵۴) هنرپیشه‌ای در «نوووسیپیرسک» در یک تماس تله‌پاتیک با دوستش «یوری کامنسکی» (۱۵۵) (زیست فیزیكدانی که در مسکو به فاصله نزدیک به ۳۰۰۰ کیلومتری او قرار داشت) قرار گرفت. هر دو نفر توسط هیئت‌های علمی نظارت می‌شدند. در یک ساعت معین، «کامنسکی» یک بسته مهر و موم شده دریافت کرد که به طور تصادفی از میان تعدادی جعبه‌های مشابه انتخاب شده بود. وی پس از باز کردن جعبه، شروع به لمس کردن شیء درون آن کرد و آن را به دقت امتحان کرد، و بسیار کوشید تا دوستش هم از آن فاصله بعید آن را تشخیص دهد. این شیء یک فنر فلزی شامل هفت حلقه بود. در «نوووسیپیرسک»، «نیکلایف» دریافت‌های خود را چنین یادداشت کرد: «گرد، فلزی، براق، دنداندار، مانند سیم‌پیچ». ده دقیقه

بعد که «کامنسکی» فکرش را روی آچاری با دسته پلاستیک سیاه متمرکز کرده بود «نیکلایف» نوشت: «دراز و باریک، فلز، پلاستیک، پلاستیک سیاه».

در مارس ۱۹۶۷ این هیئت دوباره «کامنسکی» را به مسکو برد و «نیکلایف» را در آزمایشگاهی در لنینگراد درون اتاق عایق و ضد صدا نشانید، و مونیتورهای فیزیولوژیک را به او متصل کرد. مدتی طول کشید تا وی حالت پذیرنده به خود گرفت، حالتی که آن را به این شرح توضیح می‌دهد: «کاملاً آرام و رها، اما متوجه و هوشیار». و وقتی علامت داد که آماده آزمایش است، مغزش امواج آلفای یکنواختی تولید می‌کرد. «نیکلایف» نمی‌دانست که پیام تله‌پاتیک «کامنسکی» چه موقع ارسال خواهد شد، اما درست سه ثانیه پس از آن که آزمایش‌گران در مسکو علامت آغاز ارسال را دادند، امواج مغزی «نیکلایف» قویاً تغییر کرد و ناگهان امواج آلفا قطع شد. برای اولین بار در تاریخ، دلیل قابل مشاهده‌ای برای انتقال یک ضربان فکری از ذهن یک نفر به ذهن نفر دیگر، با فاصله شش صد و چهل کیلومتر به دست آمده بود.

در آزمون‌های بعدی، نتایج ثبت شده موج‌نگاری مغزی، تغییرات مشابهی را در منحنی‌های مغزی هر دو نفر (فرستنده و گیرنده) نشان داد و محققان اعلام داشتند: «ما چند ثانیه پیش از آن که «نیکلایف» خودآگاهانه از دریافت یک پیام تله‌پاتیک مطلع شود آن را تشخیص می‌دادیم».

در یک آزمایش دیگر روی چشم «کامنسکی» دوربین دوچشمی قرار داده شد که برای هر چشم بسامد چشمک‌زن متفاوتی فراهم می‌کرد. این تحریک دوگانه طرح‌های متعارضی در دو طرف مغز او به وجود آورد و نتیجه‌ی آن حال تهوع فوری بود. همان طرح‌ها هم‌زمان در مغز «نیکلایف» ظاهر شد و او را آنچنان دچار «دریازدگی» کرد که جلسه آزمایش به هم خورد.

در سال ۱۹۶۰ یک مجله فرانسوی این خبر را منتشر کرد که نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا درصدد است برای حل مشکل ارتباط میان زیردریایی از زیر آب با پایگاهش در بندر، از «تله‌پاتی» استفاده کند. گزارش حاکی از این بود که زیردریایی اتمی «ناتیلوس» با دریافت‌کننده‌هایی در ساحل که برای این منظور تربیت شده‌اند تماس تله‌پاتیک برقرار می‌کند و ادراک فوق حسی سلاح سری تازه‌ای شده است.

بعضی از پژوهش‌گران برای توجیه پدیده‌ی «تله‌پاتی» به ارائه تئوری‌هایی می‌پردازند که مبتنی بر مقایسه آن با امواج رادیویی است. این عده تصور می‌کنند که بعضی از فعالیت‌های مغزی منجر به پیدایش برخی از امواج شبه رادیویی می‌شوند که در فضای لایتناهی پخش می‌گردند و مغزهایی که سلول‌های آن‌ها با این امواج هماهنگی دارند، می‌توانند این امواج را بگیرند و از طریق جریان عصبی، به جریان فکری تبدیل کنند. هر چند این نظریه جالب به نظر می‌آید ولی شواهد و دلایل تجربی، صحت آن را رد می‌کنند. امواج

رادیویی با ازدیاد فاصله، ضعیف و ضعیف‌تر می‌شوند، در حالی که «تله‌پاتی» با ازدیاد فاصله تضعیف نمی‌شود و حتی از فواصل چند هزار کیلومتری هم همان قدرت و دقت فاصله نزدیک را داراست. برای آن که یک فرستنده تا این فاصله، قدرت خود را حفظ کند به اندازه ژنراتورهای یک شهر کوچک به انرژی الکتریکی نیاز دارد، در حالی که تمام الکتریسیته مغز، در اوج فعالیت خویش نمی‌تواند یک چراغ قوه کوچک جیبی را روشن کند. از سوی دیگر، قوی‌ترین فرستنده‌ها هم با توجه به کروی بودن زمین، برد محدودی دارند و برای آن‌که امواج خود را تا دوردست‌ها صادر کنند، نیاز به ایستگاه‌های تقویت‌کننده زمینی یا ماهواره‌ای دارند. در آزمون‌هایی که افراد شرکت‌کننده در اتاق‌های غیرقابل نفوذ در مقابل امواج الکترومغناطیسی قرار داده شده‌اند، نه تنها جلوی ورود و خروج آثار تله‌پاتیک گرفته نشده، بلکه در برخی از موارد به صورت قابل توجهی تشدید هم شده است.

افرادی که در زمینه‌های روحی آموزش‌هایی دیده‌اند، به گونه‌ای دیگر به انسان می‌نگرند. آن‌ها با نگرشی معنوی و باطنی با قضایا برخورد می‌کنند و از برخورد مادی و مکانیکی با آن خودداری می‌کنند. آن‌ها به فکر و جسم آدمی به عنوان یک کلیت می‌نگرند و برای بشر روحی قایلند که بخشی از روح کل به حساب می‌آید. بر اساس این جهان‌بینی آنچه را که ما فکر می‌نامیم، هر چند ممکن است بر مسئله یا موضوع خاصی تمرکز و تکیه کند، ولی وجود و حضور آن در این

محدوده خلاصه نمی‌شود بلکه تا بی‌نهایت گسترده شده است. به بیان دیگر، آن میدان انرژی که در داخل کالبد آدمی با نام روح یا ضمیر، مشخص شده، در دیواره‌های جسم مادی انسان محصور نیست بلکه ارتعاشات و حوزه‌ی قدرت آن به محیط اطراف، تا بی‌نهایت بسط یافته است. هیچ جسمی در جهان وجود ندارد که فاقد حرکت درونی باشد، هر چیزی در جهان امواج خاصی را به اطراف منتشر می‌سازد و این روند یک‌طرفه نیست، یعنی یک جسم همان‌طور که انرژی را از خود خارج می‌کند، از اجسام مجاور کسب انرژی می‌کند. بدون تبادلات دایمی انرژی، حرکت و حیات در این جهان بزرگ نمی‌تواند صورت بگیرد. برخلاف علوم ظاهری که تنها به جنبه مادی اهمیت می‌دهند، علوم باطنی به وجود ارتعاش در همه چیز و همه جا اعتقاد دارند.

از حضرت صادق (ع) سؤال می‌شود که به چه علت گاهی بدون سبب غمناک و گاهی بدون سبب خوشحال می‌شویم؟ حضرت فرمود: «قلوب شیعیان ما با قلب ما اتصال دارد. هر زمان موقع سرور ماست، مسرور شده و خود علت آن را نمی‌دانند و هر وقت موقع اندوه ماست، قهراً محزون شده خود علت آن را نمی‌دانند. گاهی آثار غیرطبیعی چنان در طبیعت تأثیر می‌کند که انسان تصور می‌کند خود طبیعیات است.»

نمونه‌هایی از تجارب تله‌پاتیک (انتقال و دریافت فکر یا اندیشه)

زلزله در یونان

یک محقق آمریکایی نوشته است: «در اواخر پاییز ۱۹۷۶ من تجربه‌ای داشتم که زندگی‌ام را دگرگون ساخت. یک شب در خواب، صدای زنی را شنیدم که دو بار نام مرا صدا زد. این صدا شبیه صدای خواهر و یا مادرم بود. من با وحشت از خواب پریدم، به وضوح احساس می‌کردم که سقف در حال فرو ریختن روی من است. از تخت خواب بیرون پریدم و با سرعت از اتاقم خارج شدم. لحظات سپری می‌شد و من از اطلاقی به اطاق دیگر می‌رفتم و نمی‌دانستم چه کاری باید انجام دهم. در حالی که قفل درها را بررسی می‌کردم، با خود فکر کردم شاید در خواب، صدای کسی را شنیده‌ام که سعی داشته با زور وارد خانه شود، زیرا خانه من در یکی از ناامن‌ترین حومه‌های بروکلین نیویورک است.

هیچ اتفاقی روی نداد... سکوتی مرگ‌بار همه جا را فرا گرفته بود، همه چیز به نظر کاملاً طبیعی می‌آمد، با این وجود پیش از این هرگز چنین مطمئن احساس نکرده بودم که اشکالی در کار است. احساسم به من می‌گفت که خطری قریب‌الوقوع در انتظارم است. اگرچه عاقبت، خود را متقاعد ساختم که آن صدا کابوسی عجیب و غریب بوده است. به تخت‌خواب بازگشته و دوباره به خواب رفتم.

صبح روز بعد، با زنگ تلفن از خواب پریدم، یکی از دوستان یونانی‌ام بود که از آن سوی تلفن به من گفت، زمین‌لرزه‌ی وحشتناکی در «تسالونیک» در منطقه شمالی یونان، شهری که خانواده‌ی من در آن زندگی می‌کردند، روی داده است. وقتی ناگهان به اهمیت رویدادی که رخ داده بود، پی بردم، از شدت نگرانی واقعاً بیمار شدم و تنها پس از آن که با والدین خود تلفنی تماس گرفته و متوجه شدم که آسیبی به آنان نرسیده است، آرام گرفتم.

قطعه کاغذ به جای بلیط

«ولف مسینگ» (۱۸۵۶) لهستانی یکی از مشهورترین صاحبان قابلیت‌های فراروانی است. او به سال ۱۹۱۰ در یازده سالگی مخفیانه سوار ترنی شد که به برلن می‌رفت. بعدها چنین تعریف کرد: «آن روز برای فرار از مأمور کنترل قطار زیر صندلی پنهان شده بودم، اما او متوجه شد و مرا بیرون کشید. از من بلیط خواست، هیچ راه گریزی

نداشتم. قطعه کاغذی را که در دست داشتم به سوی او گرفتم و در همان حال که به چشمانش خیره شده بودم با تمام وجود آرزو کردم آن را به جای بلیط بپذیرد. مأمور کنترل قطار پس از لحظاتی با دستگاه مخصوص کاغذ را سوراخ کرد و گفت: «خوب بچه جان تو که بلیط داشتی چرا زیر صندلی پنهان شده بودی؟!».

«مسینگ» به گوشه و کنار جهان سفر کرد و در بسیاری نقاط به پلیس مدد رساند. هنگام حمله آلمان به لهستان، وی در برابر هزاران تماشاگر، مرگ «هیتلر» را پیش‌گویی کرد. سپس به روسیه رفت. «استالین» اظهار تمایل کرد که او را ببیند و از او خواست آزمایشی انجام دهد. به این شکل که به بانک مسکو برود و یک ورقه کاغذ سفید به کارمند پشت گیشه بدهد و او را از طریق تله‌پاتی و تلقین متقاعد کند که آن تکه کاغذ یک فقره چک صد هزار روبلی است. «مسینگ» مانند یک مشتری عادی به بانک رفت و کارمند بانک قطعه کاغذ را که از یک دفترچه کنده شده بود گرفت و در ازای آن صد هزار روبل شمرد و به او داد. در آزمونی دیگر «مسینگ» می‌بایست بتواند بدون برگ عبور، به خانه ییلاقی «استالین» وارد شود. این محل توسط پلیس مخفی و محافظان به شدت محافظت می‌شد. «مسینگ» کاری کرده بود که محافظان «استالین» تصور کنند او «لاورنتی بریا» رئیس پلیس مخفی روسیه است گرچه کوچک‌ترین شباهتی به او نداشت.

دفترچه‌ی خاطرات

«سر هیوبرت ویلکینز» (۱۵۷) در پاییز سال ۱۹۳۷ میلادی عازم سفر اکتشافی قطب شمال بود و می‌خواست فعالیت‌های روزانه‌اش در این سفر را در دفتر خاطراتش یادداشت کند. او و دوستش «هارولد شرم» (۱۵۸) که پژوهش‌گر علوم روحی بود توافق کردند که هفته‌ای سه شب، موقعی که «سر هیوبرت» برای نوشتن خاطرات خود پشت میز می‌نشیند، «شرم» نیز صدها فرسنگ دور از او، اما هم‌زمان با او بنشیند و به تأمل فرو رود. قرار شد «شرم» هر چه را که به ذهنش می‌آید یادداشت کند. «سر هیوبرت» یادداشت‌های خود را طبق قرار قبلی برای «شرم» بفرستد و «شرم» یادداشت‌های خودش را برای دکتر «گاردنر مورفی» (۱۵۹) پست کند. دکتر «مورفی» روان‌شناسی آمریکایی و پیش‌گام در بررسی پدیده‌های فراحسی بود. این مجموعه یادداشت‌ها برای مقایسه کنار گذاشته شد. پس از سفر اکتشافی، متوجه شدند که بسیاری از نوشته‌های «شرم» کاملاً با یادداشت‌های «سر هیوبرت» منطبق بوده است.

یک شب «شرم» نوشت که هواپیمای «سر هیوبرت» نزدیک شهر «رجینا» مجبور به فرود آمدن شده است. «شرم» او را دید که با لباس رسمی شام در یک مهمانی در آن شهر حاضر شده است. با این‌که مطمئن بود «سر هیوبرت» چنین لباسی ندارد، معذک این

خاطره عجیب را یادداشت کرد. بعداً گزارش ارسالی «سر هیوبرت» با این یادداشت کاملاً منطبق بود. گزارش، حاکی از آن بود که هواپیمایش در آن شهر فرود اجباری داشته و هنگام توقف، شخصی به او لباس شام قرض داده است تا بتواند در آن مهمانی حاضر شود.

کارل گوستاو یونگ (۱۶۰) و نامه‌ی سر بسته

«هارولد شرم» از پژوهشگری تعریف می‌کند که آزمایش جالبی در روان‌سنجی انجام داد. وی «شرم» را به مهمانی دعوت کرد و از او خواست یک ساعت زودتر بیاید. وقتی «شرم» وارد شد میزبان گفت: «می‌خواهم آزمایش غیرمنتظره‌ای از ادراک فراحسی انجام دهم» و «شرم» حاضر شد در آن شرکت کند. صاحبخانه نامه تاشده‌ای به او داد. «شرم» آن را آرام بین دست‌های خود قرار داد و سعی کرد خونسرد باشد.

با این‌که «شرم» از راه‌های معمولی اطلاعاتی از محتوای نامه نداشت، اما گفت که احساس می‌کند این نامه از پیرمردی است که علاقه زیادی به روح دارد. با هزاران مورد روانی و عاطفی سر و کار داشته و افراد بسیاری او را می‌شناسند و با کارش آشنا هستند. صاحبخانه از «شرم» پرسید: «آیا احساسی از نام آن مرد دارید؟». «شرم» نامی را که به ذهنش رسید، بر زبان آورد: «آیا او «کارل یونگ» است؟».

آنگاه میزبان از او خواست تا نامه را باز کند و «شرمن» دید که نامه واقعاً از «کارل یونگ» (پیشگام مشهور در مطالعه شخصیت انسان) است. در آن زمان «یونگ»، همان‌گونه که «شرمن» احساس کرده بود، پیر شده بود.

رادپوی ذهنی

نویسنده‌ای به نام «آپتون سینکلر» (۱۶۱) متوجه شد که همسرش می‌تواند افکار او را به طرز عجیبی درک کند. این زوج آزمایش‌هایی انجام دادند که ضمن آن‌ها «سینکلر» یک نقاشی ساده می‌کشید و همسرش سعی می‌کرد بدون دیدن نقاشی، مشابه آن را رسم کند. در برخی از آزمایش‌ها خانم «سینکلر» در اطاق مجاور قرار داشت که درش بسته بود و نمی‌توانست نقاشی شوهرش را ببیند. در آزمایش‌های دیگر تا ۴۰ مایل از شوهرش دور بود. دوری راه در نتیجه کار تأثیر خاصی نداشت. «سینکلر» پس از انجام تقریباً سی‌صد آزمایش، کتابی درباره آن‌ها تحت عنوان «رادپوی ذهنی» تألیف کرد.

تله‌پاتی در ماه

در یکی از معروف‌ترین آزمایشات ادراک فراحسی (ESP) از مسافت دور که در ۱۹۷۶ انجام شد، شخصی که پیام را می‌فرستاد، ۴۴۶۰۰۰ کیلومتر از فردی که پیام را دریافت می‌کرد فاصله داشت. «ادگار

میچل» فضانورد آپولو ۱۱ در حین راه رفتن بر روی ماه تعدادی ارقام را به ترتیب در ذهن خود شمارش کرد و فردی در روی زمین این ارقام را از روی دریافت‌های خود یادداشت کرد. نتیجه به دست آمده، بسیار بالاتر از تصادف محض بود.

پاکت خوانی

مهندس لهستانی «استفان اوسوویکی» (۱۶۲) قادر بود اشیاء گمشده را در ذهن خود ببیند. در یک آزمایش دکتر «اریک دینگوال» (۱۶۳) شکل یک بطری و یک پرچم را بر روی کاغذی کشید و زیر آن نوشت «۲۳ آگوست ۱۹۳۰». این نقاشی درون سه پاکت مهروموم شده، یکی درون دیگری قرار داده شد و آن‌ها را به محقق دیگری به نام «بارون آلبرت نوترینگ» (۱۶۴) دادند. نه «بارون» و نه دستیار او نمی‌دانستند در پاکت مهروموم شده چیست. وقتی پاکت به دست «اوسوویکی» داده شد، او گفت روی کاغذ شکل یک پرچم و یک بطری نقاشی شده و روی آن نوشته‌اند: «۱۹۳۰»، اما چیز دیگری هم نوشته شده که او قادر به تشخیص آن نیست.

آتش‌سوزی در استکهلم

در سال ۱۷۵۹ دکتر «امانوئل سوئدنبِrg» (۱۶۵) دانشمند و ریاضی دان مشهور سوئدی در خانه خود مهمان داشت. ناگهان از پشت میز

را ترک گفته بود و هیچ کس انتظار نداشت که به این زودی ناگهان به خانه بگردد. وقتی به سالن رسیدم هیچ کس در آن‌جا نبود و دیگران به این خیال بیهوده من خندیدند. چند روز بعد اطلاع یافتم که در آن روز، پسر من بیمار شده و در خانه یکی از دوستانش به سر می‌برده و درست در همان ساعت، مرتباً به دوستش می‌گفت که دلش می‌خواست در آن لحظه، مادرش در کنار او باشد و از او پرستاری کند و با صدای بلند فریاد زده بود: «مادر... مادر...»

فرمان ذهنی از طریق تله‌پاتی

«کامیل فلاماریون» به نقل از دکتر «اورکوروویکز» می‌گوید: «خانم ۲۷ ساله‌ای که در اثر مشکل روانی معمولاً دست به خودکشی می‌زد یک شب خواست خود را از پنجره‌ی طبقه بالا به زیر بیفکند. بدون آن که سر و صدا راه بیندازم فوراً به شکل باطنی به او امر کردم که از این کار منصرف شود، او نیز با آن که از پنجره خم شده بود متوقف شد و آهسته آهسته به طرف اطاق به عقب رفت. بیمار ۵ بار سعی کرد که خود را به زیر اندازد ولی موفق نشد و بالاخره از فرط خستگی بی‌حرکت در همان حال بر جای ماند تا به او رسیدیم و به اطاقش بردیم. وقتی که از او علت این کار را پرسیدم در جواب گفت که هنگامی که می‌خواسته خود را از پنجره به زیر بیندازد احساس می‌کرده است که قوه‌ای مانع انجام مقصود او می‌شود. به او گفتم که

برخاست و با رنگی پریده اعلام کرد: «آتش‌سوزی مهیبی در استکهلم در حال وقوع است که منازل بسیاری از دوستان در آن خواهد سوخت». او وحشت‌زده تکرار می‌کرد: «همه چیز در حال سوختن است». درست مثل این بود که صحنه آتش‌سوزی را از نزدیک می‌بیند. مهمانان تصور می‌کردند که او دچار توهم شده است، اما ۷ روز بعد خبر یافتند آتش‌سوزی واقعاً رخ داده و منطقه وسیعی از استکهلم را سوزانده و منهدم کرده است، از جمله خانه دوستانی که او نام برده بود، همه طعمه حریق گشته، نابود شده بودند.

مادر... مادر...

در ۲۹ دسامبر ۱۹۷۳ یک مجله ایتالیایی نامه‌ای دریافت کرد. این نامه را زنی به نام «استلدشی‌تری» فرستاده بود: «در روز ۲۲ مه ۱۹۷۲ در اتاق خود نشسته بودم و به اتفاق دیگر اعضای خانواده سرگرم انجام کارهای خانه بودم، ما از هر دری با یکدیگر سخن می‌گفتیم و در همان حال که مشغول صحبت بودیم، ناگهان صدای پسر بزرگم به گوشم رسید که پشت سر هم صدا می‌زد: «مادر... مادر...» من دست از کار کشیدم. با خودم گفتم این صدای «نینو» است و در برابر تعجب دیگران به طبقه پایین رفتم. آن‌ها حق داشتند تعجب کنند زیرا پسر من آن زمان در لندن به سر می‌برد و تازه در حدود دو هفته بود که به منظور یک سفر دو ماهه ما

قدری بیش‌تر توضیح دهد، گفت که با آن که مطمئن بوده است من رفته‌ام، معه‌ذا چنین می‌پنداشته که من نزد او ایستاده‌ام و نمی‌خواهم قصد او عملی شود».

شب‌ج در اتاق

در سال ۱۹۱۹ «برنارد کاژینسکی» یک مهندس برق اهل روسیه نیمه‌های شب صدایی شنید و بعد شب‌جی را دید که در گوشه اتاق به سوی تختی پیش می‌رود که کسی روی آن خوابیده بود و شب‌ج لیوانی را با قاشق به هم می‌زد. لیوان را به دهان آن شخص گذاشت و لحظه‌ای بعد همه چیز ناپدید شد. روز بعد فهمید دوست صمیمی‌اش بر اثر ابتلا به تیفوس مرده است. وقتی با مادر دوستش تماس گرفت دریافت که در همان ساعت نیمه شب مادر خیال داشته به فرزندش دارو بدهد.

تحمیل اراده

گمانه‌زن انگلیسی «رابرت لفتویچ» شرح می‌دهد که در کودکی معلم مدرسه وقتی از شاگردان می‌خواست که شعری طولانی را حفظ کنند، او تنها قسمتی از شعر را حفظ می‌کرد و با نیروی اراده‌اش معلم را وادار می‌کرد تا همان قسمت را از او بپرسد. او مدعی است بارها و بارها از این روش استفاده کرده است.

شکارچی و جادوگر

داستان‌های فراوانی درباره قدرت روحی جادوگران قبایل آفریقایی نقل می‌شود. در مورد «دیوید لسل» شکارچی و تاجر انگلیسی، داستانی بدین مضمون نقل شده است که او برای یافتن ردپای فیل اعزام شد، قرار بود در روز و مکان معینی او و راهنمایانش حاضر شوند، اما در آن روز راهنماها حاضر نشدند. «لسلی» به جادوگر قبیله مراجعه کرد و کمک خواست، جادوگر تعداد همراهان و نام آن‌ها را پرسید. بعد هشت شمع برای هشت راهنما روشن کرد، معجونی نوشید و به خلسه فرو رفت. ده دقیقه بعد، از آن حالت خارج شد و به «لسلی» خبر داد که یکی از آن‌ها بر اثر تب مرده و تفنگش گم شده، دیگری توسط فیلی به قتل رسیده، سومی چهار فیل را کشته و در راه بازگشت است و عاج آن‌ها را به همراه دارد. به نظر جادوگر آن‌ها سه هفته بعد از راه می‌رسیدند. سه هفته بعد راهنماها از راه رسیدند، و مابقی ماجرا درست همان‌طور بود که جادوگر گفته بود.

احساس تله‌پاتیک

در ۱۹۷۹ «جیم اولساک» از خانه‌اش در شیکاگو، به میشیگان می‌رفت تا در جشن تولد مادرش شرکت کند. اما به ناگاه احساس کرد کسی در معرض خطر شدیدی قرار دارد. مسیرش را عوض کرد و

بی‌اختیار به سوی مزرعه عمویش رفت. در انتهای جاده‌ای متروک به مزرعه عموی هفتاد ساله‌اش که ۳۰ سال او را ندیده بود، رسید. وقتی به آن‌جا رسید متوجه شد کسی در خانه نیست. فکر کرد عمویش در مزرعه مشغول کار است و تصمیم به بازگشت گرفت، سوار اتومبیل شد اما احساس نیرومندی او را به مزرعه کشاند. حدود نیم کیلومتر دورتر به بالای تپه‌ای رسید. از آن بالا تراکتور واژگون شده عمویش را دید. مردی زیر آن افتاده بود. پای چپ عمویش زیر تراکتور گیر کرده بود. ۲۵ ساعت بود که او در این وضع مانده بود.

مشاهده از دور و برج فرودگاه

در ۱۹۷۸ خانمی به نام «هلا حمید» (۱۶۶) توسط «راسل تارگ» متخصص فراروان‌شناسی مورد آزمایش قرار گرفت. او در اتاق بدون پنجره‌ای که در طبقه سوم «مؤسسه تحقیقاتی استنفورد» کالیفرنیا قرار داشت نشست و ذهنش را متمرکز کرد.

دو نفر از اعضای تیم تحقیقاتی به طبقه دوم رفته بودند. در آن‌جا یک شماره‌گیر الکترونیک را به کار انداختند و شماره‌ای به طور تصادفی بر روی صفحه ظاهر شد. این شماره را به منشی دادند و او از درون جعبه‌ای از بین ۶۰ پاکت، پاکتی را درآورد که همان شماره روی آن بود. درون هر پاکت نشانی یک مقصد و دستوراتی برای رسیدن به آن‌جا نوشته شده بود.

آن دو نفر پاکت مورد نظر را گرفتند، سوار ماشین شدند و پاکت را گشودند. درون پاکت نوشته شده بود: «برج فرودگاه، آزادراه کراس بامی‌شور، جاده امبارکادر، سمت چپ فرودگاه، پاولوآلتو، این جاده را تا آخر بروید به برج خواهید رسید. به پایه چهارگوش برج و نوک هشت وجهی شیشه‌ای آن توجه کنید. به هواپیماها و درختان اطراف نیز نگاه کنید».

گزارش کاملی از واکنش «هلا» تهیه شد. گفتگوی زیر از نوار پیاده شده‌است.

هلا: «چیزی می‌بینم از دور شبیه به برج. چیزی بالای آن قرار دارد».

تارگ: «می‌توانی شکل برج را برایم توصیف کنی!»

هلا: «پایه آن چهارگوش است».

تارگ: «می‌توانی شکل آن را برایم بکشی».

هلا: «بله. پایین آن چهاروجهی است. بالای آن وجوه بیش‌تری دارد».

تارگ: «سر برج بزرگ‌تر است؟».

هلا: «بلکه کمی بزرگ‌تر و از جنس فلز نیست... شیشه، از جنس شیشه است».

تارگ: «دوستان ما چه می‌کنند؟».

هالا: «آن‌ها نزدیک برج نیستند. این برج مسکونی نیست. آن‌ها نمی‌توانند زیاد به آن نزدیک شوند. شبیه تأسیسات فنی، مثل ایستگاه هواشناسی، یا برج فرودگاه».

تشخیص برج فرودگاه بسیار حایز اهمیت بود. «هالا» هیچ‌وقت این برج را ندیده بود.

شرایط مؤثر در آزمون‌های انتقال اندیشه

به طور کلی شرایطی که در موفقیت تمرینات ESP یا ادراکات فراحسی دخیل هستند، به چهار حوزه مربوط می‌شوند:

۱ - شرایط فرستنده (وضعیت و حالت درونی، حالات اخلاقی، تغذیه و...)

۲ - شرایط پیام ارسالی

۳ - شرایط محیطی

۴ - باور، اعتقاد و ایمان

۱ - شرایط فرستنده:

تحقیقات نشان داده است که انواع ESP در بعضی شخصیت‌ها و حتی در برخی از دارندگان ویژگی‌های جسمانی، بیش‌تر مشاهده می‌شوند. همچنین این استعداد در کسانی که روحيات طبیعی خود را

بیش‌تر حفظ کرده‌اند قوی‌تر است. از طرفی این نکته به اثبات رسیده است که برای آن‌که این گونه پدیده‌ها، از جمله تله‌پاتی، صورت بگیرند مغز باید در حالتی باشد که بیش‌ترین میزان «امواج آلفا» را ایجاد و منتشر کند.

مغز انسان از نظر فعالیت الکتریکی خود به صورت‌های متنوعی عمل می‌کند که منجر به پیدایش امواجی ضعیف با بسامدهای متفاوت می‌گردد. این امواج به نام‌های آلفا، بتا، دلتا و تتا شهرت دارند. امواج آلفا معمولاً در شرایطی ایجاد می‌شوند که فرد در حالت مدیتیشن یا ریلکس قرار گرفته باشد.

برخی صاحبان و مدعیان قدرت‌های روحی همواره بر این نکته تأکید داشته‌اند که برای رسیدن به این گونه حالات باید هر چه بیش‌تر بر مسائل مورد نظر تمرکز کرد، در حالی که تمرکز فکری به مفهوم عام آن کاملاً مغایر و متضاد با آن چیزی است که برای دستیابی به بسیاری از پدیده‌های روحی به آن نیاز داریم. منظور از تمرکز در معنای عادی حالتی است که توجه فرد روی شخص یا موضوع خاصی متمرکز می‌شود، در حالی که برای ایجاد پدیده‌های مرتبط با ESP باید به یک وضعیت وانهادگی و بی‌تفاوتی رسید. تمرکز نوعی کوشش و فعالیت است و هر نوع فعالیتی با درجاتی از فشار و اضطراب همگام است و با وجود فشار روحی، نمی‌توان به دریافت‌های خارج از حس دسترسی پیدا کرد. برای آن‌که انسان به قابلیت‌های روحی طبیعی بازگردد، باید تمام انعکاس‌های شرطی ساخته شده و اصول قراردادی

و مصلحتی را کنار بگذارد. لذا انسان باید به همان فضای معصوم و ساده کودکانه برگردد، به زمانی که تفکر و اندیشه او بر اثر فشارها و قالب‌های فکری از طیران و آزاداندیشی باز نایستاده بود.

در مکاتب مختلف راه‌های گوناگونی برای رسیدن به این وانهادگی وجود دارد. تمرینات یوگا، مدیتیشن، تمرینات تنفسی گوناگون و... از راه‌های افزایش و به جریان انداختن انرژی حیاتی و ایجاد حالات مناسب ذهنی برای دستیابی به این قابلیت‌های ویژه است. در بعضی روش‌ها با محرومیت‌های حسی و دوری از نور، صدا و تماس با سایرین قدرت‌های روحی را افزایش می‌دهند. در بسیاری از جوامع ابتدایی موجود در عصر حاضر و در قرون گذشته، از مواد مخدر، تنفس عمیق، طبل زدن، رقصیدن و با تکرار اذکار برای دست یافتن به یک حالت خلسه یا شبه خلسه استفاده می‌شده است. یک جادوگر پزشک قبیله همواره اعتقاد داشته است که توسط خداوند یا روح مرده‌ای که می‌تواند از طریق دهان او با افراد حاضر در مراسم صحبت نماید، تسخیر شده است.

گفته شده تشابه بین شرایط جسمی و روانی با شرایط خواب، در برقراری ارتباطات تله‌پاتیک و انتقال اندیشه مؤثر است چرا که در این وضعیت محرک‌های محیطی مزاحم وجود ندارند. تجزیه و تحلیل منطقی مسائل که یکی از موانع بروز این پدیده است کاهش می‌یابد، آهنگ تنفس منظم شده و نزول می‌کند و آرامشی نسبی، فرد را در بر می‌گیرد.

تقویت ارزش‌های اخلاقی مثبت از عوامل تقویت‌کننده این حالات است. خصوصیتی مانند خیراندیشی، عدم قضاوت، احترام به حقوق دیگران، خویش‌داری، رازداری، آرامش و معصومیت می‌توانند تأثیرات مثبتی در میزان حصول نتایج ایجاد کنند. از طرفی شرطی‌شدگی‌ها، عقده‌های روانی، اصول قراردادی و مصلحتی و قالب‌های فکری غیر قابل انعطاف، فشارهای روحی و... به عنوان موانع انجام اعمال خارق‌العاده ذکر شده‌اند. نقش تغذیه نیز غیرقابل انکار است. به عنوان مثال روزه‌های طولانی، پرهیز از خوردن پروتئین‌های مضر یا میزان بالای مصرف پروتئین، افزایش مصرف اغذیه گیاهی و سبزیجات، برنامه‌های غذایی معین و مصرف خوراک‌های ویژه از موارد قابل اشاره هستند، همچنین تحقیقات نشان داده مصرف کافئین موجب تقویت این وضعیت‌ها و داروهای مخدر و خواب‌آور موجب کاهش آن می‌گردد.

۲ - شرایط پیام:

در ارسال پیام‌های تله‌پاتیک هر قدر بار عاطفی و هیجانی پیام بیش‌تر و عمیق‌تر باشد، احتمال دریافت آن توسط گیرنده افزایش می‌یابد، البته مهم نیست که موضوع پیام پرهیجان باشد بلکه مهم این است که پیام با حالتی هیجانی و با احساس عرضه شود. در بین کسانی که پیوند عاطفی شدیدی با یکدیگر دارند (مانند زن و شوهر

یا مادر و فرزند) در بیش‌تر موارد، تله‌پاتی در حالاتی اتفاق می‌افتد که فرد گرفتار بحران‌های شدید عاطفی است. برای مثال مادر از خطری که فرزندش را تهدید می‌کند، حتی با وجود کیلومترها فاصله، اطلاع پیدا می‌کند. در برخی از موارد این احساس با وضوح و روشنی مشخص می‌گردد، اما در بیش‌تر موارد یک احساس گنگ و مبهم، از بروز یک فاجعه خبر می‌دهد. در هر صورت مهر و محبت، قدرت ارسال پیام را افزایش می‌دهد.

برای تقویت بار احساسی یا هیجانی مرور مشخصه‌های سوژه مثل ویژگی‌های شخصیتی، آهنگ صدا و یا وضعیت ظاهری او مثل لباس پوشیدن، می‌تواند مؤثر باشد. از طرفی تجسم وضعیتی که سوژه در آن به سر می‌برد مثل موقعیت مکانی، یا کاری که در حال انجام آن است می‌تواند ارتباط نزدیک‌تری ایجاد کند، که این خود بر وضوح تصویر یا پیام ارسالی، اثر مستقیم دارد.

۳ - شرایط محیطی:

توانایی در زمینه ادراکات فراحسی تحت تأثیر برخی عوامل محیطی مثل ارتفاع از سطح دریا، تابش امواج مغناطیسی، فشار، دما و رطوبت هوا، میزان نور و سر و صدای محیط و... قرار دارد.

۴ - باور و اعتقاد:

آزمون‌ها نشان داده‌اند که میزان بروز پدیده‌های فوق طبیعی در زندگی کسانی که به وقوع آن‌ها ایمان و اعتقاد بیش‌تری دارند، تفاوت چشمگیری با سایرین دارد. کتمان و انکار امکان برقراری ارتباطات غیرمعمول حسی و عدم توجه به این دریافت‌ها یا توجیه آن با روش منطقی و استدلالی، میزان بروز آن‌ها را کاهش می‌دهد.

پدیده‌های روانی و حواس پنج‌گانه

در تجربیات و تحقیقات تله‌پاتی و نهان‌بینی درمی‌یابیم که دانشمندان همواره با تصاویر بصری سر و کار دارند. اما تاکنون در ارتباط با سایر حواس، از جمله چشایی، لامسه، شامه و شنوایی چه تحقیقاتی انجام شده و آن تحقیقات تا چه اندازه موفق بوده‌اند؟ انسان موجودی است که توجهش کاملاً به سوی حس باصره معطوف شده و بینایی، حس غالب او شده است. در واقع این حس چنان بر حواس دیگر حاکم گشته که اصطلاحات بصری در زبان ما رخنه کرده است. عباراتی از این قبیل: «می‌بینی چه می‌گوییم؟»، «آیا آنچه را که می‌گوییم روشن است؟»، «بیایید به این موضوع نظری بیندازیم»، «دیدگاه»، «در نظر اول» و غیره که نشان می‌دهد حس باصره، ذهن ما را به خود مشغول کرده است. بنابراین تعجبی ندارد که فراروان‌شناسان تأکید دارند که

تصاویر بصری، موضوعات و هدف‌های عینی و ادراک فوق حسی مشابه، به عملکرد قوه باصره مربوط می‌شوند. حتی اصطلاح عمومی «روشن‌بینی» که برای نشان دادن تعداد کثیری از پدیده‌های روانی به کار می‌رود، از نظر بصری مورد توجه قرار گرفته است. معنی لغوی آن «روشن نگریستن» به معنی «تصور، تخیل و تجسم» است.

به رغم تأکید بر احساس بصری، کارهایی انجام گرفته که پدیده‌های فراروانی را به شیوه‌ای غیربصری بیان نموده است. به نظر می‌رسد افراد مختلف دارای مجراهای ممتاز و ویژه‌ای برای بیان ادراک فراحسی‌شان هستند. مثلاً شخصی ممکن است احساس و ادراکات خود را مجسم کند. شخص دیگری از طریق ذهن و روان، اطلاعات را به صورت کلمات دریافت کند؛ ممکن است عبارات و یا قطعات آهنگی که دارای اثراتی ذهنی و روانی است، به طور ناگهانی در فکر شخص ظاهر شود. همچنین شخص دیگری ممکن است «چیزهایی را احساس کند» و از طریق روحی و به وسیله احساسات بدنی یا حواس خود از آن‌ها آگاه گردد. ممکن است تغییر حال و یا احساسات، اطلاعات روحی را به شخص دیگری منتقل کند.

در آزمایشگاه ممکن است موضوعات غیربصری را به عنوان «هدف» در آزمایش‌های ادراک فراحسی، به کار برند. آزمایشاتی انجام شده است که در آن قطعاتی از موسیقی را به عنوان «هدف مورد نظر» برگزیده‌اند. پژوهش‌گران در «مرکز پزشکی می‌مونادز» در بروکلین، تحقیقی انجام داده‌اند که در آن لامسه، «هدف» و موضوع مورد نظر

بوده است. قسمتی از بدن یک عامل به طور تصادفی انتخاب شد و با پارچه نخی آغشته به الکل، تحریک گردید و دریافت‌کننده که در اطاق دیگری به سر می‌برد، بدن خود را دقیقاً بررسی نمود و سعی کرد از این موضوع آگاه گردد که کدام قسمت از بدن عامل تحریک شده است. در تحقیقات اولیه، از حس چشایی و بویایی استفاده می‌شد، اما در تحقیقات کنونی چندان استفاده‌ای از آن‌ها نمی‌شود، شاید به این دلیل که کنترل و تحریک کردن این حس‌ها و بازگرداندن آن‌ها به حالت اولیه دشوارتر است.

گاهی اوقات، تعدادی از حواس مختلف «عامل» در آزمایشات ادراک فراحسی برانگیخته می‌شوند. «ترکیبی از احساسات مختلف» به وجود می‌آید که در آن «هدف مورد نظر» نه تنها دیده می‌شود، بلکه صدا، درجه حرارت، بوها و سایر نیروهای محرکه نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند و حواس عامل را مورد تهاجم قرار می‌دهند تا او بتواند هر چه کامل‌تر و واقعی‌تر هدف مورد نظر را تجربه کند. گاهی اوقات، احساسات و حالاتی را در عامل ایجاد می‌کنند و آزمایش‌کننده به جستجوی تغییر حال و احساسات مشابه در دریافت‌کننده‌ای که در اطاق جداگانه‌ای در مسافتی دور قرار دارد، می‌پردازد. گاهی اوقات فعالیت‌های فیزیولوژیکی مانند تغییر امواج مغزی، تغییرات ضربان هدایت پوست و تغییرات حجم خون در دریافت‌کننده مشاهده شده که به عنوان گواهی بر وجود توانایی‌های فراحسی، مورد استناد قرار می‌گیرد. تمام این روش‌های غیربصری نتایج خوبی داشته است. شاید

در آینده بتوانیم شاهد استفاده‌ی بیشتر از معیارهای فراحسی غیربصری باشیم.

تأثیر نیروی اعتقاد

از بین رفتن قابلیت‌های فراروانی در برخی افراد، یکی از تکان‌دهنده‌ترین کشفیات فراروان‌شناسی نوین است. گاهی اوقات، نتایج آزمایشات فراروانی بر روی بعضی افراد به طور دایم منفی است. تجمع نتایج منفی، گاه چنان فاحش است که به نظر می‌رسد علت امر چیزی کاملاً متفاوت از فقدان صرف قابلیت‌های فراروانی است؛ مانند این است که افراد نیروهای فراروانی خود را برای دور شدن مدام از هدف به کار می‌گیرند و ناخودآگاه نتایج کار خود را مخدوش می‌کنند. یکی از ساده‌ترین و مهم‌ترین عوامل که باعث از میان رفتن قابلیت‌های فراروانی می‌شود، عدم باور و اعتقاد نسبت به این گونه قابلیت‌هاست. در سال ۱۹۴۲ خانم «گرتروود اشمیدلر»، (۱۶۷) پروفیسور روان‌شناسی دانشگاه «نیویورک»، برای سنجش اعتقاد دانشجویان به پدیده‌های فراروانی، پرسشنامه‌ای تنظیم کرد. او پس از تکمیل پرسشنامه‌ها، دانشجویان را با آزمون مرسوم در فراروان‌شناسی، یعنی کارت‌های ادراک فراحسی (که در آن، فرد سعی می‌کند ترتیب کارت‌ها را حدس بزند)، مورد سنجش قرار داد. «اشمیدلر» نتایج آزمون فراروانی و پرسش‌نامه‌ها را با یکدیگر مقایسه کرد. (۱۶۸) نتیجه

جالب توجه این بود که صحت حدس گروهی که به پدیده‌های فراروانی معتقد بودند، درباره ترتیب کارت‌ها خیلی بالاتر از یک نتیجه تصادفی بود، در حالی که در مورد گروه بی‌اعتقاد به نیروهای فراروانی، خیلی پایین‌تر بود.

این اختلاف میان معتقدین و ناباوران، توسط بسیاری از محققین دیگر نیز مورد تأیید واقع شده است. بررسی بسیار جامع‌تری که در سال ۱۹۹۲ با هفتادوسه آزمایش و توسط سی‌وهفت محقق مختلف انجام شد، به روشنی ثابت می‌کند که چنانچه فرد مورد آزمایش به وجود نیروهای فراروانی معتقد باشد، به طور کلی نتایج بهتری به دست خواهد آمد.

معمولاً ما تمایل داریم اطلاعاتی را که بر اعتقادات ما صحت می‌گذارند، انتخاب کنیم و از اطلاعاتی که مطابق اعتقادات ما نیستند، احتراز کنیم. بی‌شک ادراک انتخابی ما در برداشتی که از تجارب فراطبیعی داریم، نقش دارد. شکاکان چنین اظهار می‌دارند که معتقدان سرسخت پدیده‌های فراروانی مایلند وقوع چنین پدیده‌هایی را در همه جا ببینند، تا حدی که حتی پیشامدهای واقعی را با برداشت‌های خود اشتباه می‌گیرند. از سوی دیگر ناباوران نیز به استدلال‌های نادرست می‌پردازند و همیشه یک توجیه به اصطلاح «عقلانی» برای تجارب فراروانی پیدا می‌کنند، حتی اگر این تجربه برای خودشان رخ داده باشد. اما تحقیقات نشان می‌دهد که این تفاوت‌ها، عمیق‌تر از یک برداشت یا تعبیر صرف است. در بدو امر، نگرش یک فرد به امور

فراروانی، بر احتمال وقوع چنین پدیده‌هایی مؤثر است. هر چه فرد دیدگاه تردیدآمیزتری نسبت به جهان درون ذهن داشته باشد، احتمال وقوع چنین پدیده‌هایی برای او کمتر است (چه رسد به این که شاهدی بر آن‌ها باشد)؛ و هر اندازه علاقه بیش‌تری به این ارتباطات داشته و نسبت به تجارب فراروانی گشوده‌تر باشد، محتمل‌تر خواهد بود که هستی چنین تجاربی را به وی اعطا کند.

قابلیت‌های فراروانی حیوانات

آیا حیوانات دارای قابلیت‌های فراروانی هستند؟
آیا شواهد علمی برای اثبات وجود یا عدم وجود ESP یا ادراکات فراحسی در حیوانات در دست می‌باشد؟
حکایت‌های بسیاری به وجود چنین توانایی در حیوانات اشاره می‌کند. مواردی از تغییر رفتار حیوانات در زمان مرگ صاحبشان یا بی‌قراری آن‌ها در هنگام نزدیک شدن صاحبشان به منزل نقل شده است. هر دوی این موارد حتی اگر صاحب حیوان از او بسیار دور بوده و جانور نیز هیچ گونه ابزار حسی برای اطلاع یافتن از این رویدادها در اختیار نداشته، باز هم اتفاق افتاده است.

در مواردی نیز به حیوانات کدها و علایم ساده یا سیستم‌هایی (مانند پارس کردن، خراشاندن زمین و...) برای برقرار کردن ارتباط آموخته‌اند

تا در آزمایشات تله‌پاتی یا پیش‌گویی، از این کدها برای یافتن اشیاء پنهان شده، یا در پاسخ دادن به سؤالات استفاده شود.

برخی از بدیهی‌ترین شواهد به دست آمده، مربوط به زمینه معروف به «ردیابی psi» است. این اصطلاح به مواردی برمی‌گردد که حیوانات علی‌رغم حذف هرگونه راهنماهای حسی شناخته شده، موفق به یافتن محل سکونت جدید صاحبانشان می‌شوند. به عنوان مثال خانواده‌ای به منزلی که کیلومترها دورتر است نقل مکان می‌کند و گربه خانگی‌شان جا می‌ماند. هر چند گربه منزل جدید را تا به حال ندیده و تعقیب کردن خانواده هم از طریق بو کشیدن محال به نظر می‌رسد، اما چند ماه بعد گربه، در مقابل درب منزل جدید ظاهر می‌شود. گربه به طریقی صاحبانش را تعقیب یا ردیابی کرده است. اگر جانور راهش را کاملاً صحیح شناسایی کرده است و در راه رسیدن به محل اقامت جدید هیچ گونه کمک انسانی دریافت نکرده، پس حتماً مسیرش را با کمک ذهن یافته است.

موارد بی‌شماری از این نوع ردیابی psi نقل شده است و بسیاری از آن‌ها با سند و مدرک همراه بوده‌اند. هر چند نمونه‌هایی که در زندگی روزمره اتفاق می‌افتد انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند، اما کاملاً مسلم و قطعی نیستند. محاسبه احتمالات قابل پیش‌بینی و تشخیص این که تصادف در آن‌ها دخیل بوده است یا خیر دشوار می‌باشد. پس برای اطمینان بیش‌تر به پژوهش‌های آزمایشگاهی روی آورده شده است.

در آزمایشگاه باید روش‌هایی طراحی کرد که به جانوران فرصت دهد توانمندی‌های ذهنی خود را بر حسب نیاز به نمایش بگذارند. یکی از زیباترین روش‌ها توسط محققان فرانسوی ابداع شده است. این روش به حیوانات (در این مورد، به جوندگان کوچک) این فرصت را می‌دهد که توسط رفتارشان بر وقوع رویدادهای انتخاب شده بر حسب تصادف، از پیش، آگاهی بیابند و آن‌ها را پیش‌گویی کنند. در یکی از این آزمایش‌ها، موش‌ها را در یک جعبه که کف آن دارای دو قسمت است قرار می‌دهند. هر چند وقت یک بار به مدت کوتاهی به یک سمت کف جعبه، جریان برق ملایمی وصل می‌شود. جانور چند ثانیه فرصت دارد تا تعیین کند کدام سمت تحت شوک قرار می‌گیرد و به سمتی که امن خواهد بود برود تا از شوک در امان بماند. از طرفی سمتی که باید در نوبت بعدی به آن شوک وارد شود نیز توسط روشی کاملاً مبتنی بر تصادف انتخاب می‌شود. از آن جایی که برای حیوان هیچ نشانه‌ای وجود ندارد، تنها راه فهمیدن این که کدام سمت تحت شوک قرار خواهد گرفت، استفاده از پیش آگاهی است؛ بدین معنا که پیش از وقوع حادثه‌ای به صورت ذهنی از آن آگاه شود. در این آزمون، موش‌ها از عهده‌ی این کار ذهنی بسیار بهتر از آنچه که بتوان به حساب تصادف گذاشت برآمده‌اند.

دکتر «بکتروف» (۱۶۹) دانشمند روسی در سال ۱۹۶۰ جزوه‌ای درباره‌ی قدرت فراحسی حیوانات منتشر کرد. او اشیائی را دور و بر اطاق می‌چید و از طریق فکر از سگی می‌خواست آن‌ها را بیاورد. به

گفته‌ی دکتر «بکتروف» سگ بیش‌تر اوقات شیء مورد نظر را می‌آورد.

در سال ۱۹۵۰ محققان «آزمایشگاه فراروان‌شناسی دوک» در آمریکا شروع به تحقیق درباره‌ی ادراک فراروانی حیوانات کردند. دکتر «راین» وجود احتمالی ESP در خرگوش، کبوتر و گربه را مورد تحقیق قرار داد. نخست سگ‌های ژرمن شپرد را برای تشخیص مین‌های جنگی مورد آزمایش قرار دادند. نتیجه موفقیت‌آمیز بود و بعد به نتایج دیگری رسیدند از جمله:

حیوانی که به شخصی وابسته و آشنا شده باشد به راحتی می‌تواند او را در مناطق ناشناخته دنبال و پیدا کند. حیوانات ممکن است مرگ صاحب خود را از قبل دریابند یا مرگ خود را پیش‌گویی کنند. بلایای طبیعی که انسان‌ها یا حیوانات را تهدید می‌کند آن‌ها را وادار به بروز رفتارهای غیرطبیعی می‌کند. بعضی از حیوانات غریزه بازگشت به خانه، حتی از مسافت‌های دور را دارا هستند. حیوانات در بعضی موارد نسبت به خواسته‌های بر زبان نیامده صاحبان خود واکنش مثبت نشان می‌دهند.

در سال ۱۹۷۳ محققان مؤسسه تحقیقات روحی در کارولینای جنوبی آزمایشی را انجام دادند. آن‌ها حدس می‌زدند حیوانات قادرند وجود جسم اثری را احساس کنند، لذا از شخصی که قدرت خارج کردن جسم اثری از بدن را داشت، خواستند کار خود را آغاز کند. واکنش گربه‌ای که آن‌جا بود مورد بررسی قرار گرفت. گربه از حرکت بازماند و

به دقت اطراف خود را می‌پایید. آن‌ها آزمایش خود را تکرار کردند و متوجه شدند در کلیه موارد، حیوانات وضعیتی غیرعادی از خود نشان می‌دهند.

یکی از آزمایش‌های فاش شده نیروی دریایی روس‌ها، حاکی از تلاش برای مخابره پیام بین خشکی و زیردریایی با استفاده از ارتباط شبه تله‌پاتیک بین حیوانات است. در این آزمایش روس‌ها از یک خرگوش مادر و بچه‌هایش استفاده می‌کردند، به این ترتیب که بچه خرگوش‌ها را در زیردریایی قرار داده و خرگوش مادر را در خشکی نگه می‌داشتند. در مغز خرگوش مادر، الکترودها را به طور عمیق کار می‌گذاشتند. در فواصل زمانی معین خرگوش‌های زیر آب را یک‌به‌یک می‌کشتند و در همان لحظات کشته شدن بچه خرگوش‌ها، در امواج مغزی مادر واکنش الکتریکی شدیدی ظاهر می‌گردید. با بررسی این آزمایش می‌توان دریافت که در شرایط بحرانی و به هنگام بروز خطر، بدون آن‌که لزوماً مرگ بچه خرگوش در میان باشد، خرگوش‌ها با هم در ارتباط‌های شبه تله‌پاتیک هستند و یک موقعیت هیجانی در خرگوش و بسیاری از حیوانات دیگر منجر به مخابره‌ی یک پیام یا دستور می‌گردد.

«رابرت موریس» (۱۷۰) یکی از پژوهش‌گران دانشگاه دوک آمریکا حساسیت حیوانات را در برابر ارواح به طرز جالبی آزمایش کرد. وی حیواناتی را به یک خانه که گفته می‌شد روح‌زده است، برد. وی هر یک از حیوانات را به داخل اتاقی که گفته می‌شد در آن قتل به وقوع

پیوسته است می‌برد. اول نوبت سگ بود، همین که صاحب سگ به اتفاق سگ وارد اتاق شدند ناگهان رفتار سگ به کلی تغییر کرد. او گوش‌های خود را عقب داده، شروع به غرش کرد و همان‌طور که به نقطه‌ی معینی از اطاق خیره شده بود عقب‌عقب شروع به خارج شدن از اطاق نمود. بعد نوبت گربه شد. عکس‌العمل گربه عجیب‌تر بود و بلافاصله پس از ورود به اتاق از بغل صاحبش خود را به زمین انداخت، قیافه‌ی حمله به خود گرفت و آهسته به طرف نقطه‌ای از اطاق که یک صندلی خالی در آن‌جا قرار داشت به راه افتاد. این نقطه همان نقطه‌ای بود که قبلاً سگ به آن خیره شده بود. گربه چند دقیقه برای صندلی قیافه‌ی حمله گرفت و غرش کرد و گوش‌های خود را به عقب راند و هنگامی که صندلی را از اطاق بیرون بردند گربه آرام شد. نوبت موش رسید، هیچ عکس‌العملی از خود نشان نداد و در گوشه و کنار اتاق شروع به بو کشیدن نمود، گویی دنبال غذا می‌گشت. مار هم عکس‌العمل جالبی داشت. مار زنگی فوراً حالت حمله گرفت و صدای فش فش درآورد.

پژوهش‌گران در دیگر آزمایشگاه‌ها و در کشورهای مختلف از جمله آمریکا، در پی آزمایشات گوناگون بر روی حیوانات مختلف به نتایج مشابهی دست یافته‌اند. هنوز در آزمایشات psi بر روی حیوانات، نقش کارکرد ذهنی فرد آزمایش‌کننده کاملاً مشخص و تفکیک نشده است و تشخیص این که نیروی ذهنی به کار رفته در آزمایش، متعلق به حیوان یا آزمایش‌گیرنده و یا هر دو می‌باشد، مشکل است.

تئوری‌ها و فرضیه‌ها در توجیه ادراکات فراحسی

براساس یک نظریه، «تله‌پاتی» ارتباطی است بین دو ضمیر ناخودآگاه که به سطوح خودآگاه راه پیدا می‌کند. بنابراین ارتباط بین ناخودآگاه افراد، مرتباً و مستمراً وجود دارد و زمانی که این ارتباط تحت شرایطی به حوزه‌ی خودآگاهی فرد وارد می‌گردد، به آن «تله‌پاتی» می‌گویند.

این شرایط اغلب در خواب یا در موقع استراحت مساعدتر است. گویی ضمیر ناخودآگاه باید منتظر آرامش و استراحت ضمیر آگاه بشود تا امکان تجلی‌اش میسر شود.

خلسه‌های هیپنوتیک هم شرایط مساعد ارتباطات تله‌پاتیک را فراهم می‌کنند چرا که در این وضعیت ضمیر آگاه به عقب رانده شده و ضمیر ناخودآگاه مورد خطاب قرار می‌گیرد.

بر اساس نظریه ناخودآگاه جمعی «یونگ»، ارتباطی از نوع تله‌پاتی فطری‌تر از انواع ارتباطات دیگر از جمله ارتباط فیزیکی و حسی یا منطقی با جهان هستی است. به عبارت دیگر حتی اگر یک فرد تجربه‌ای از تله‌پاتی نداشته باشد، ذهن او در پیوستگی با تمام هستی است، یعنی ذهن آدمی، مانند آینه‌ای است که تمامی هستی را در مقیاسی کوچک در خود منعکس ساخته است. «کارل گوستاو یونگ» این پیوستگی و هماهنگی را تحت عنوان «اصل هم‌قرینه» بودن

مطرح ساخته است. اصل او بیانگر هم‌زمانی بین رویدادهای جهان بیرون و افکار آدمی درباره‌ی آن رویدادهاست.

در این تعبیر «تله‌پاتی»، محصول یک دخالت فعال در آن چیزی است که در ذهن یا فکری دیگر می‌گذرد و توجه به آن باعث بازخوانی و ادراک آن می‌شود.

براساس این فرضیه بسیاری از آداب و سنن بین قبایل مختلف از طریق ناخودآگاه جمعی تبلور و تظاهر پیدا کرده است، یعنی یک پیام تله‌پاتیک صرف‌نظر از این که فرستنده‌ی آن چه کسی را به عنوان دریافت‌کننده در نظر گرفته باشد، به «ناخودآگاه جمعی» تمام انسان‌ها می‌رسد و انتشاری وسیع دارد.

یکی از آزمایشاتی که این فرضیه را تأیید می‌نماید و نشان می‌دهد که ارتباط تله‌پاتیک در کانالی بین فرستنده و گیرنده محدود نیست، آزمایشی است که روس‌ها انجام داده‌اند. در مرحله‌ای از آزمایش‌های طولانی بین «کامنسکی» و «نیکلایف» (تله‌پات‌های روسی) شخص سومی وارد عمل گردید. در حالی که «کامنسکی» در لنینگراد در حال انتقال پیام به «نیکلایف» در مسکو بود (فاصله ۳۰۰۰ کیلومتری)، «ویکتور میلدان» (۱۷۱) که برای هر دوی آن‌ها ناشناخته بود در ساختمان دیگری در مسکو مستقر شد. او توانست دو نمونه از پیام‌های مخابره شده را به خوبی تشخیص دهد.

یکی دیگر از فرضیات مطرح شده در مورد ادراکات فراحسی، مشاهدات جسم یا کالبد اثیری است. یعنی جسم اثیری کالبد جسمانی

را ترک می‌کند و رها از موانع فیزیکی آن، به نقاط دیگر سفر می‌کند و از اخبار و حوادث آگاه می‌شود.

طبق این نظریه بخشی از رؤیاهای صادقه نیز محصول همین مشاهدات است.

معتقدان به فرضیه «اتری»، بر این باورند که امواج نوری و صوتی در بطن عنصری به نام «اتر» حرکت می‌کنند و بدون وجود «اتر» انتقال این امواج ممکن نیست. فراروان‌شناسان براساس این عقیده احتمال وجود عنصری که پیام‌های فراحسی را منتقل می‌کند، مطرح نمودند. از این دیدگاه، این عنصر تمام جهان و تمام افکار و احساسات را به نحوی با هم پیوند می‌دهد و امکان برقراری ارتباطات تله‌پاتیک را هم فراهم می‌سازد.

در بودیسم و مذهب هندو، «قانون کارما» به این مفهوم است که هر فکر و اندیشه‌ای در جهان انعکاس یافته و نتایج آن دامن‌گیر فرد می‌شود. ذهن‌گرایان جدید در غرب انعکاس اعمال و نیات آدمی در هستی را همان پدیده‌ای می‌شمارند که ارتباط تله‌پاتیک براساس و پایه‌ی آن شکل می‌گیرد. به این معنی که اگر بپذیریم هر فکری انعکاسی در هستی دارد پس اشخاص دیگر می‌توانند این افکار انعکاس‌یافته را مورد ادراک قرار دهند.

به بیانی دیگر در عرفان اهل تصوف، هستی واحد به هم پیوسته و وابسته‌ای است که اجزاء آن در ارتباط با یکدیگرند. از آنجایی که انسان نیز جزء و ذره‌ای از این کل واحد است، یک ارتباط تله‌پاتیک

به این صورت توجیه می‌شود که فرد کسب‌کننده‌ی آگاهی به نحوی از جزء دیگری که مانند او عضوی از این کل واحد است، کسب آگاهی می‌نماید.

در مکتب بودیسم «پرانّا» اصل و اساس همه چیز است. «پرانّا» ذات هستی است. «پرانّا» در همه چیز وجود دارد، هر چه که وجود دارد دارای «پرانّا» است، اما «پرانّا» معادل وجود نیست و نیز نمی‌توان آن را با تجزیه‌ی آنچه که وجود دارد مورد مشاهده قرار داد. انسان از راه‌های خوردن و آشامیدن و تنفس، «پرانّا» کسب می‌نماید و به این ترتیب بقای او ادامه می‌یابد. بنابراین از نظر مکتب بودیسم تمام موجودات و تمام هستی، حیات و وجود خود را مدیون یک ذات واحد به نام «پرانّا» است و به واسطه‌ی این ذات، تمام وجود به همدیگر مرتبط و وابسته‌اند. بودیست‌ها و علاقه‌مندان غربی این نظریه‌ی ارتباط تله‌پاتیک را بر اساس ارتباط «پرانّا» توجیه می‌نمایند.

انتقال پیام‌های تله‌پاتیک از طریق مغناطیس انسانی و انرژی سیاله‌ای، از دیرباز توسط دانشمندان مورد بررسی قرار گرفته است. در قرن نوزدهم «مارک توری» استاد فیزیک و متخصص نجوم، تجربیات موجود در زمینه این سیاله را گردآوری نمود و نتایج زیر را در خصوص آن به دست آورد:

۱ - سیاله مغناطیسی تولید شده توسط مغز در طول اعصاب حرکت می‌کند.

۲ - این سیاله می‌تواند از محدوده‌های جسم عبور کند.

- ۳ - سیاله می‌تواند تحت نفوذ اراده به این‌جا و آن‌جا هدایت شود.
 - ۴ - سیاله بر اجسام بی‌حرکت عمل می‌کند، اما از تماس با برخی مواد، نظیر شیشه می‌گریزد.
 - ۵ - سیاله هر چیزی را که به سمت آن برود یا بر آن متمرکز شود، از جا بلند می‌کند.
 - ۶ - سیاله روی اجسام بی‌حرکت از طریق جذب یا دفع عمل می‌کند.
 - ۷ - سیاله می‌تواند باعث جنبش‌های درونی در جسم شود و سر و صدا ایجاد کند.
 - ۸ - سیاله در اثر چرخش ارادی دست‌ها و یا در اثر نوعی به هم پیوستگی دست‌ها، به صورت‌های مختلف گسترش می‌یابد.
 - ۹ - سیاله در اثر تماس یا مجاورت از فردی به فرد دیگر منتقل می‌شود و ارتباط برقرار می‌کند. با این حال برخی اشخاص مخل ارتباط هستند.
- سال‌ها بعد «لئونید واسیلی‌یف» (۱۷۲) محقق روسی پدیده‌های فوق‌طبیعی، طی آزمایشاتی نشان داد که این سیاله از جنس مغناطیس انسانی نیست. او سوژه‌ها را در «قفس فارادی» (۱۷۳) قرار داد ولی پیام‌های تله‌پاتیک توسط آن‌ها دریافت شد. او نتیجه گرفت در صورت وجود چنین سیاله‌ای، ماهیت آن از نوع امواج مغناطیسی یا الکترومغناطیسی نیست و خواص آن را ندارد. از طرفی امواج تله‌پاتیک از قانون عکس مربع پیروی نمی‌کنند یعنی با افزایش فاصله از قدرت و تأثیر آن‌ها کاسته نمی‌شود و فواصل فیزیکی تأثیری بر بروز آن‌ها

ندارد. همچنین اگر بزرگ‌ترین ریتم‌های الکتریکی مغز را به صورت امواج رادیویی درآوریم، فقط تا چند میلیمتر دورتر از مغز انتقال می‌یابند. (۱۷۴)

انتقال از طریق تصاویر ذهنی که از فلسفه‌های شرقی نشأت می‌گیرد، می‌گوید یک اندیشه چنان که به شکل تصویر روشن و واضح مجسم شود، قدرت انتقال پیام‌ها را دارد. انسجام، وضوح، قدرت و بار هیجانی و عاطفی این تصویر می‌تواند در میزان تأثیرگذاری و انتقال ذهنی آن به مخاطب پیام، تأثیر مستقیم داشته باشد.

فصل چهارم

قابلیت‌های فراروانی - نمونه‌های کاربردی

مانیتیسیم شخصی

به نظر می‌رسد برخی افراد که از جذابیت، کمال یا شخصیت مصمم و قوی برخوردار هستند، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر دیگران دارند. روان‌شناسان نام این جذابیت را «مانیتیسیم شخصی» گذاشته‌اند و کوشش می‌کنند این حالت را تعریف کرده و روش‌هایی برای دستیابی به آن ارائه کنند.

در واقع هر انسانی به شکل ارادی یا به طور ناآگاه اشعه‌ای در پیرامون خود می‌پراکند که تأثیری نامرئی بر روی افرادی که شخص با آن‌ها در ارتباط است، می‌گذارد. اندیشه‌های ناچیز، سخنان سنجیده یا نسنجیده، کوچک‌ترین تصمیم‌گیری‌ها یا اعمال در ایجاد این نفوذ نامرئی که به خارج منتقل می‌شود، مؤثر است.

محققان معتقدند که هر انسانی می‌تواند با فراگرفتن راه‌های تسلط بر مانیتیسیم شخصی، توانا تر و مقتدرتر گردد و از انواع ناراحتی‌های نامطبوع، رنج و خستگی در امان باشد.

برخی مانیتیسیم شخصی را ناشی از خصایص جسمانی، مثل بدن متعادل، سینه فراخ و جریان خون بی‌نقص دانسته‌اند.

دسته‌ای دیگر آن را به کیفیات بیرونی نسبت داده‌اند یعنی آن را تأثیر ظاهر شخص مثل خطوط صورت، حالت نگاه، آهنگ صدا، قدرت

بیان، توانایی در طرز به کار بردن کلمات و آرامش و خونسردی می‌دانند.

عده‌ای دیگر هم معتقدند که منبع اصلی مانیتیسیم شخصی، در زندگی درونی، در حیات روانی و یا به عبارتی در نوع اندیشه قرار دارد. و آخر این که عامل مهم در ایجاد توازن را، که در جهت‌دهی مانیتیسیم بسیار مؤثر است، ناشی از درست‌کاری و فضایل اخلاقی دانسته‌اند.

صرف نظر از تمرینات عملی و کاربردی برای افزایش مانیتیسیم شخصی، آگاهی از مظاهر و کیفیات این نیرو، کلید تفسیر مسائل مرتبط با سرنوشت انسان را به دست می‌دهد و حداقل مانع از نفوذپذیری و تحت سلطه قرار گرفتن می‌شود.

اصول و چگونگی مانیتیسیم شخصی

آرامش

برای به دست آوردن نفوذ شخصی، قبل از هر عامل دیگر باید به «آرامش» توجه داشت. آرامش مترادف با بی‌حسی، بی‌توجهی و بی‌عاطفه‌گی نیست، بلکه عبارت از توانایی و قدرتی است که به ما

اجازه می‌دهد در مقابل سیل عواطف حسی یا هیجانی، سدّی به وجود بیاوریم تا بتوانیم بعداً و به موقع از آن استفاده کنیم.

مشخصات یک شخص آرام معمولی عبارتند از:

۱ - اعصاب و عضلات در یک شخص آرام، آهنگی معمولی و نرمشی خاص دارند، به نحوی که انجام وظایف فیزیکی را تسهیل می‌کنند.

۲ - تمام دقت و توجه فرد متمرکز بر کاری است که انجام می‌دهد.

۳ - نظم و ترتیب موجود در زندگی او باعث می‌شود که بدون شتاب به همه کارهای روزانه برسد و با حداقل رنج و خستگی، حداکثر نتیجه را به دست آورد.

۴ - در حضور دیگران نخوت یا تواضع بیش از حد ندارد و بدون تعصب و شور و حرارت بی‌اندازه و بی‌دلیل به سخنان دیگران گوش می‌دهد.

۵ - سنجیده سخن می‌گوید به نحوی که همه، سخنان او را به خوبی درک می‌کنند.

۶ - حضورش مایه قدرت روح و تسلی است و دیگران در کنار او احساس رضایت و مسرت خاطر می‌کنند.

۷ - به سهولت زیر بار عقاید دیگران نمی‌رود و سخنان یا تأیید دیگران را بدون دلیل نمی‌پذیرد و حضور ذهنش او را به بررسی جزئیات امور وادار می‌کند.

۸ - یک حادثه نامطلوب، در او اثر جبران‌ناپذیر یا منهدم‌کننده ندارد، زیرا او اعتماد به قدرت و توانایی خویش را از دست نمی‌دهد و با توسل به قوا و ابزاری که در اختیار دارد، بار دیگر اوضاع را به حال عادی برمی‌گرداند.

وارسی حواس

حواس لازم است که دائماً تحت بازرسی کامل باشد. به طور مثال، فرد باید در مقابل صداها یا ناگهانی و گوش‌خراش مقاومت داشته و آرامش و تمرکز خود را در مقابل این گونه صداها حفظ کرده و یا نسبت به بوهای زننده، احساس اشمئزاز یا تنفر نداشته باشد. همچنین حس ذائقه به نحوی تربیت شود که نسبت به غذاها یا طعم‌های گوناگون، حساسیت و عدم پذیرش وجود نداشته باشد.

کنترل در چگونگی گفتار

بیش‌تر افراد به خاطر شتاب و حرارتی که برای رد اظهارات طرف مقابل و یا برای تحمیل نظرات شخصی خویش دارند، وقت و نیروی خود را بدون دریافت نتیجه به هدر می‌دهند. لذا کنترل سخن گفتن به خصوص در مواقعی که مخاطب خارج از حدود ادب حرف می‌زند، از عوامل لازم و مهم است.

باید توجه داشت که صرفاً کیفیت عالی گفتاری یا فصاحت بیان و تبحر، به معنای وجود مانیتیسیم نیست، بلکه یک شخصیت مصمم، مانیتیسیم را به صدا و گفتار خود می‌بخشد.

به طور کلی امور شخصی خود را باید همواره به منزله رازهای ناگشودنی تلقی کرد. همه اسرار بهتر است مخفی و از میدان دید اشخاص دیگر دور بمانند. ابتدایی‌ترین احتیاط حکم می‌کند که همواره گودال ژرفی بین اندیشه و بیان آن وجود داشته باشد.

اعتماد به نفس

اعتماد به نفس حقیقی و منطقی، ثمره‌ی پرورش اصولی و تلاش و مراقبت دایمی است. میل به خودنمایی و جلب موافقت دیگران، خود به خود به تضعیف نیروی روانی منتهی می‌گردد و این به نوبه خود موجب کاهش مانیتیسیم شخصی می‌شود؛ لذا شخص باید تلاش کند تا نظرش نسبت به خود، مهم‌تر از قضاوت دیگران باشد تا نیازی به خودنمایی و ابراز وجود در مقابل دیگران نداشته باشد.

تربیت نگاه

نگاه اثر نیرومندی دارد. البته در حقیقت، چشم خود به خود نفوذ خاصی ندارد بلکه مخازنی که ماورای قوه‌ی بینایی قرار گرفته (مغز و مرکز نیروی روانی)، اهمیت دارند.

چشم به عنوان یک سطح درخشنده توجه را به خود جلب می‌کند و از شدت آگاهی روانی می‌کاهد. یکی از اثرات خارجی این کیفیت، کاهش یا قطع موقت فعالیت آگاهانه و در انقیاد زندگی ناآگاه قرار گرفتن است که آن را هیپنوتیزم می‌نامند.

صورت ظاهر و رفتار

حفظ زیبایی و آراستگی، بستگی به توجه و اطلاعات لازم در این مورد دارد. باید کلیه عواملی را که در ترکیب و ظاهر اثر دارند، به دقت مورد بررسی قرار داد. بهتر است لباس درخور محیط باشد. باید از افراط در شیک‌پوشی و خروج از حالت عادی پوشش، احتراز نمود. همچنین ورزش‌های مناسب برای تقویت عضلات و حفظ زیبایی اندام لازم است.

اساساً کسی که هم‌نوع خود را دوست دارد و هرگز آنچه را که در حق خود روا نمی‌دارد، در حق دیگران نیز انجام نمی‌دهد، بدون شبهه کم و بیش دارای نفوذ شخصی و واجد نیک‌نفسی است و بنابراین نمی‌تواند امواج نامطلوب و مودی را جذب کند بلکه امواج مشابه خود را جذب خواهد کرد، به شرط آن که نیکی و نیک‌نفسی وی کاملاً مستقل از هر گونه شائبه و نفع شخصی باشد. در یک کلام عامل اساسی مانیتیسیم شخصی، دوست داشتن هم‌نوع و درجه علوّ و بلندی فکر است.

تداعی شیء و کارآگاهی فراروانی (۱۷۵)

یکی از یافته‌های فراروان‌شناسی این است یک شیء می‌تواند توانایی‌های فراحسی را روی حوادث مرتبط با آن شیء متمرکز سازد. برخی از فراروان‌شناسان عقیده دارند که وجود شیء تنها به این علت در تمرکز توانایی‌های فراحسی مؤثر است که شخص آن را مفید می‌داند. برخی دیگر بر این عقیده‌اند که شیء وقتی منشأ تمرکز توانایی فراحسی واقعی می‌شود که به هنگام وقوع حوادث حضور داشته و با آن‌ها ارتباط یافته باشد.

قراین نشان می‌دهد که تداعی شیء دقیقاً با انواع دیگر ادراک فراحسی مرتبط است. در گزارش زیر که به جلسه‌ای در سال ۱۸۴۴ مربوط می‌شود، یک مورد روشن‌بینی در یک فرد مستعد فرانسوی به نام «آلکسی دیدیه» به تجلی تداعی شیء تبدیل می‌شود. این جلسه در خانه‌ای در لندن برگزار شده و کشیشی به نام «جی. سندبی» در نامه‌ای برای نشریه «مدیکال تایمز» به تاریخ ۸ ژوئیه ۱۸۴۴، در مورد آن چنین توضیح داده است: «سرهنگ «لولین»، که به اعتقاد من قدری به قضیه مشکوک بود، جعبه‌ای از جنس تیماج سماقی به آن‌جا آورد، چیزی شبیه به جعبه وسایل جراحی. «آلکسی» آن را برداشت و نزدیک معده‌اش قرار داد و گفت: «این شیء (جسم) از یک ماده سخت است. سفید نیست، در چیزی پیچیده شده که از خودش سفیدتر است. این استخوانی است برداشته شده از بدنی بزرگ‌تر، بدن انسان -

بدن شما، این پاره به این خاطر بریده شده که پهلوی صافی را به وجود آورد». آلکسی جعبه را باز کرد، یک تکه استخوان را بیرون آورد که در کاغذ نقره‌ای رنگی پیچیده شده بود و گفت: «توپ به این‌جا برخورد کرده، اثر این توپ خارق‌العاده بود و شما در همان لحظه اول مجروح شدید. استخوان سه تکه شد. شما در اوایل روز مجروح شدید، موقعی که در حال حمله به دشمن بودید». «آلکسی» همچنین لباس سربازان را توصیف کرد. در مورد همه جزئیات حق با او بود.

استفاده از افرادی با توانایی‌های فراروانی، برای پیدا کردن جنایت‌کاران، کشف دلایل وقوع جرم، پیدا کردن اشخاص یا اشیاء ربوده شده یا گم‌شده و... یکی از انواع کاربرد psi (پدیده‌های فراروانی) بر اساس تداعی شیء می‌باشد. این افراد با استفاده از قابلیت‌های باطنی خود، در مواقع لزوم، با پلیس همکاری می‌کنند. در بعضی از معماهای جنایی پیچیده وقتی مأموران از کشف مسئله‌ای عاجز می‌مانند، با مراجعه به یکی از کارآگاهان فراروانی گره مسئله گشوده و پرونده با موفقیت بسته می‌شود. در غالب این موارد، فرد حساس با استفاده از شیئی که متعلق به سوژه است ردیابی خود را انجام می‌دهد.

در این‌جا چند نمونه کارآگاهی فراروانی که مورد تأیید «انسیتو تحقیقات بین‌المللی متافیزیک» پاریس قرار گرفته است تشریح می‌شود.

نمونه اول:

«آرتور یانگ» (۱۷۶) مخترع روتور هلیکوپتر (قسمت چرخاننده بال‌ها)، سعی داشت در مورد حادثه هلیکوپتری که منجر به مرگ خلبان و کمک خلبان شده بود به نتایجی دست یابد. با داشتن احساس گناه، بیهوده در جستجوی یک علت و نقص فنی بود. سرانجام او قطعه‌ای از بال هلیکوپتر را نزد مدیوم معروف «ایلین گرت» (۱۷۷) بُرد. «ایلین» سعی کرد تصویری ذهنی از حادثه را رؤیت نماید. سپس اظهار کرد که حادثه به دلیل نقص فنی نبوده است، بلکه مربوط به خود خلبان بوده که هنگام حادثه در معرض یک فشار خردکننده عصبی بوده است. او اضافه کرد که خلبان تصمیمی ناگهانی و افراطی برای ایجاد تغییری اساسی در زندگی خود گرفته بود مبنی بر این که به یک صومعه یا دیر ملحق شود. «یانگ» میل نداشت که خانواده عزادار را مورد سؤال قرار دهد ولی یک سال بعد او به دیدن رئیس مؤسسه‌ای که خلبان را استخدام کرده بود رفت. این مرد تأیید کرد که خلبان در معرض یک فشار خردکننده عصبی و قصد ورود به یک صومعه را داشته است.

نمونه دوم:

این مورد توسط «جفری میشلوف» (۱۷۸) در کتابش به نام «ریشه‌های آگاهی» ارائه شده است و توسط افسر پلیسی که عملیات تحقیقی را سرپرستی می‌کرد به تأیید رسیده است. آقای «دراموند» پیر که با همسر خود برای کمپینگ (پیک‌نیک) به خارج شهر رفته بود، برای پیاده‌روی از همسر خود جدا شد و دیگر مراجعت نکرد. همسر او که بسیار ناراحت بود از پلیس محلی کمک خواست. روی هم‌رفته ۳۰۰ نفر، داوطلب عملیات جستجو شدند ولی بعد از دو هفته تلاش، کوچک‌ترین اثری پیدا نشد. شش ماه بعد از این حادثه، خانم «دراموند» به جستجوی خانم «کاتلین را» (۱۷۹) شتافت. «کاتلین» به خاطر کارهای پلیسی خود با استفاده از توانایی‌های فراروانی مشهور بود. او یک کاست ۴۰ دقیقه‌ای از دریافت‌های خود ضبط کرد. در این کاست آمده بود که آقای «دراموند» حس جهت‌یابی خود را از دست داده و به طرف شرق رفته است. او سپس ادامه داد که آقای «دراموند» ناگهان دچار حمله قلبی شده و زیر یک بوته خار افتاده است. او اظهار داشته بود که بدن وی همچنان در آن محل باقی است و با کمال تعجب دست نخورده باقی مانده است. خانم «دراموند» کاست را نزد افسر پلیس برد و پلیس سعی کرد قبل از تجهیز یک گروه جدید جستجو، محل را با کمک معاون خود پیدا کند. در واقع توضیحات «کاتلین را»، آنچنان دقیق بود که پلیس

بدون هیچ مشکلی بدن «دراموند» را پیدا کرد. به گفته معاون پلیس دریافت‌های خانم «را» کاملاً صحیح بوده است.

نمونه سوم:

«للیان» بدون اظهار کلمه‌ای از منزل خود در حومه پاریس ناپدید شده بود و والدین او، به امید یافتن دخترشان، به «ریموند رینت»؛ (۱۸۰) کارآگاه فراروانی؛ مراجعه کردند و عکس «للیان» و یکی از لباس‌های او را برای برقراری تماس و کمک به یافتن او، در اختیار «ریموند» قرار دادند.

«ریموند» برخی از نکات برجسته در این مورد را این گونه شرح می‌دهد:

«تماس اول: در ابتدا «للیان» را همراه دختری از دوستانش زنده و سالم می‌بینم که با قطار وارد شمال پاریس می‌شوند. کنترل: در حقیقت او به همراه دوست خود «کلودین» از منزل فرار کرده و روانه پاریس شده بود.

«تماس دوم: «للیان» روی نیمکت یک ساختمان اداری قدیمی در پاریس، که مقر پلیس است نشسته (محل ساختمان ذکر می‌شود) و دختر جوانی همراه اوست. «للیان» شب را در اتاقی که به نظر می‌رسد سلول یک زندان است به سر می‌برد. دوستش را با او نمی‌بینم».

کنترل: رؤیت صحیح بوده‌است. «للیان» به جرم اقدام به دزدی جواهرات بازداشت شده بود. محل اداره پلیس نیز صحیح اعلام شده بود.

«تماس سوم: دخترها کنار جاده منتظرند تا اتومبیل‌هایی که عبور می‌کنند آن‌ها را سوار کنند. منطقه‌ای شبیه نرماندی است، پر از دشت‌ها و تپه‌ها. دخترها سعی دارند سوار یک قایق موتوری کوچک شوند. «للیان» یک پولیور مشکی یقه اسکی پوشیده است. منطقه‌ای را که قبلاً با گمانه‌زنی رؤیت کرده بودم، همان طور که از گزارشم به مؤسسه کنترل در پاریس متوجه شده‌اید منطقه هلدر در هلند است».

کنترل: آن‌ها درواقع با نگاه داشتن ماشین‌ها خود را به آمستردام در هلند رسانده بودند. آن روز آن‌ها سوار یک قایق موتوری شده بودند که به شمال آمستردام، به ناحیه هلدر بروند. «للیان» یک پولیور یقه اسکی پوشیده بود ولی رنگ آن کرم بود نه سیاه.

چند روز بعد «ریموند رینت»، مراجعت «للیان» به پاریس را اعلام کرد و حرکات او را تا بازگشت به منزل والدینش پیگیری نمود.

بعدها وقتی «للیان» به وسعت اطلاعات پدرش پی برد، تصور کرد که یک کارآگاه خصوصی او را تعقیب کرده است. این مورد نشان می‌دهد که این تماس‌ها و رؤیت‌ها در فردی که استعدادهای خداداد فراروانی دارد، تا چه حد می‌تواند دقیق باشد. یعنی اعمال شخص گمشده، مناطق و حتی اسامی بسیاری از خیابان‌های پاریس با دقت بیان شده بودند.

نمونه‌های دیگر:

۱ - «کروست» (۱۸۱) روان‌سنجی است که با نگاه داشتن اشیاء در دست می‌تواند گذشته هر چیز و هر کس را که با آن شیء پیوند دارد، شرح دهد. پلیس هلند از این قدرت او سود برده است. در سال ۱۹۴۹ او مورد جنجال برانگیز یک جنایت را به دقت معلوم کرد.

پلیس چندین مظنون را در ارتباط با اتهامی دستگیر کرده بود اما به هیچ وجه نمی‌توانست هیچ‌یک از آن‌ها را قاطعانه محکوم کند. دو شیء بسته‌بندی شده را به «کروست» دادند. او بدون باز کردن بسته‌ها گفت اولی یک جعبه توتون است. خانه‌ای که این جعبه از آن‌جا آمده بود مشخص کرد و گفت دو برادر میان‌سال در آن‌جا زندگی می‌کنند. او خصوصیات ظاهری آن دو را شرح داد و گفت مجرم اصلی آن‌ها هستند. در بسته دوم یک ساک بود. «کروست» بلافاصله شرح داد که درون آن پتویی است. این دو برادر دختر عقب مانده‌ای را ربوده و به انباری برده‌اند و بعد از ارتکاب جرم او را درون پتویی پیچیده، بعد بین آن دو بحث درگرفته او را زنده بگور کنند یا در رودخانه غرق نمایند. بعد دختر را در انبار زندانی می‌کنند و می‌روند. دختر از آن‌جا می‌گریزد.

پلیس آن دو نفر را وادار به اعتراف کرد. «کروست» دقیقاً پیش‌گویی کرد یکی از آن دو نفر ظرف یکی دو هفته دست به خودکشی خواهد زد. او همچنین گفت آن دو برادر، جنایات دیگری نیز مرتکب شده‌اند؛

از جمله در زمان جنگ به دختری یهودی که از ترس نازی‌ها به آن‌ها پناه آورده بود، حمله کردند. او حتی می‌توانست محل این واقعه را نیز مشخص کند.

۲ - در اواخر سال ۱۹۷۴ یک کارگر «کارخانه گاز مانیسپال» گم شد. چند روز بعد یکی از آشنایان او نزد آقای «کروست» آمد و کلاه او را به «کروست» داد تا به عنوان یک شیء القاء‌کننده از آن استفاده کند. آقای «کروست» گفت: «این شخص حالتی فوق‌العاده عصبی دارد. احساس می‌کنم به نوعی با زغال‌سنگ ارتباط دارد. آیا این مرد در کار قاچاق بوده است؟ فکر می‌کنم او در کارش به نیرنگ متوسل شده است. او را می‌بینم که در حال پریدن روی دوچرخه‌ای است. شلوار کار و ژاکت آبی پوشیده است، در امتداد جاده‌ای که تیره‌های سفید در طرف چپ آن دیده می‌شود، پیش می‌رود. یک درخت کاج هم در آن‌جا است. این مرد دیگر زنده نیست، او خود را به درختی آویخته است». دو روز بعد، جسد این کارگر را که به درختی حلق‌آویز شده بود، یافتند. او متهم به شیادی بود. وقتی باخبر شد که ممکن است اعمال پنهانی او آشکار شده باشد، در حالت ناامیدی با آویختن خود به درخت، خودکشی کرد. کالبد شکافی نشان داد که او قبل از مراجعه آن شخص به «کروست»، مرده بوده است.

۳ - یکی از موفقیت‌های «کروست» در پیدا کردن گمشده‌ای در سال ۱۹۶۱ بود. ۲۲ فوریه این سال دختر چهار ساله‌ای به نام «ادیت» از خانه‌اش در بروکلین ربوده شد. تا سه روز بعد پلیس نتوانست او را پیدا

کند. از «کروست» خواستند به نیویورک پرواز کند. او خواست که عکس «ادیت» و نقشه شهر و لباس او را برایش بفرستند. او بعد از مطالعه جزئیات اظهار کرد که مطمئن است دختر به قتل رسیده، بعد ساختمان خاکستری رنگ پنج طبقه‌ای را توصیف کرد و گفت طبقه دوم این ساختمان احساس بخصوصی را در او برمی‌انگیزد. ساختمان نزدیک رودخانه ایستگاه راه‌آهن است. قاتل لباس خاکستری می‌پوشد و پنجاه ساله است.

پلیس به جستجو در نزدیک روخانه هادسون پرداخت. از آن نزدیکی خط آهنی می‌گذشت و جسد «ادیت» در طبقه دوم خانه‌ای خاکستری رنگ پیدا شد. پلیس صاحب خانه را که مردی پنجاه ساله بود دستگیر کرد.

۴ - در سال ۱۹۷۰ در شمال انگلستان قاتلی پیدا شد که به زن‌ها حمله می‌کرد و آن‌ها را به قتل می‌رساند. پرونده او، ده‌ها یابنده روحی را به خود جلب کرد، تا سرانجام شخصی به نام «رابرت کراکنل» (۱۸۲) وارد ماجرا شد. در ۱۹۸۰ او جزئیات خانه‌ای را که قاتل در آن زندگی می‌کرد به طور کامل برای پلیس شرح داد و پیش‌گویی کرد قاتل یک بار دیگر مبادرت به قتل می‌کند و بعد از آن دستگیر می‌شود. آخرین جنایت قاتل در ۱۷ نوامبر ۱۹۸۰ انجام شد و بعد در ۴ ژانویه ۱۹۸۱ پلیس او را دستگیر کرد. او بیمار روانی تشخیص داده شد و به حبس ابد محکوم گردید. جزئیات محل زندگی او دقیقاً به همان صورت بود که «کراکنل» پیش‌گویی کرده بود.

۵ - در ژوئن سال ۱۹۷۵ دختری ده ساله در حالی که در جنگلی در شمال کارولینا بازی می‌کرد ناپدید شد. از شخصی به نام «هارکوس» کمک خواستند و او اعلام کرد جسد دختر در عمق ۲ متری آب و در حالی که صورتش رو به زمین است قرار دارد. چند روز بعد جسد به همان صورت پیدا شد.

۶ - سال بعد «هارکوس» موفقیت دیگری به دست آورد. او موفق به کشف معمای قتل راننده تاکسی در میامی شد. او در تاکسی مقتول نشست و همان لحظه تصویر مرد دراز و لاغری که بر روی بازوی راستش خال کوبی داشت پیش رویش آمد. او اعلام کرد هفت‌تیری که در تاکسی پیدا شده در جنایت دیگری مورد استفاده قرار گرفته است. پلیس با این اطلاعات توانست قاتل را دستگیر کند.

۷ - اواخر اکتبر سال ۱۹۷۸ کودکی هفت ساله به نام «کارل کارتر» در خانه‌اش واقع در لوس‌آنجلس مفقود شد. هیچ مدرکی در دست نبود تا معلوم شود پسر بچه خودش فرار کرده یا ربوده شده‌است. پلیس بازنشسته‌ای که با خانواده «کارتر» نسبت داشت پیشنهاد کرد برای یافتن طفل به یک غیب‌گو مراجعه کنند. آن‌ها با متخصصی به نام «جون» که چند بار توانسته بود به پلیس کمک کند تماس گرفتند.

بعد از آن که لباس‌های کودک گمشده به «جون» نشان داده شد، «جون» اظهار کرد که او مرده و نحوه قتلش را نیز شرح داد. پلیس نقاش براساس توصیف «جون» چهره قاتل را ترسیم کرد. پدر «کارل» بعد از دیدن تصویر گفت: «شبیه به «بوچ» است». و

منظورش «هارولد بوچ» یکی از دوستان خانوادگی آن‌ها بود. «بوچ» دستگیر شد و نه تنها به قتل «کارل» بلکه به قتل دو پسر گم‌شده دیگر اعتراف کرد.

باستان‌شناسی فراحسی (۱۸۳)

بعضی از باستان‌شناسان با استفاده از افرادی که دارای قابلیت‌های ذهنی و روانی هستند، موفقیت‌های قابل‌ملاحظه‌ای در حفاری کسب می‌کنند. پیدا کردن محل دقیق مکان‌ها یا اشیاء تاریخی نیازمند حفاری‌های بی‌شماری است که ممکن است بی‌ثمر باشند، در حالی که باستان‌شناسان فراحسی در اغلب موارد قابلیت تعیین دقیق این گونه مناطق را دارند. برای مثال، دکتر «نورمن امرسون» (۱۸۴) از دانشگاه تورنتو، گزارش داده که تاجری به نام «جرج مک‌مالن» (۱۸۵) که در تعیین محل خرابه‌های باستانی و تصحیح اطلاعات تاریخی مربوط به آن‌ها، استعداد زیادی دارد به طور منظم با او همکاری می‌کند.

استفاده از روشن‌بینی موجب کشف «پرستشگاه ادگار» (۱۸۶) در کلیسای «گلستون‌بری» شد. «بلای باند» (۱۸۷) در کتابش تحت عنوان «دروازه‌ی یادآوری (ذهن)» نقل کرده است که محل دقیق و اندازه‌ی این پرستشگاه در هیچ سندی ذکر نشده بود. «باند» پس از طی چندین جلسه «نوشتن به طور خودکار»، اطلاعات دقیق و روشنی

را از محل پرستش‌گاه ارائه داد. در سال ۱۹۰۸، یعنی یک سال بعد کار حفاری و خارج کردن پرستش‌گاه از زمین آغاز شد. بیش‌تر اطلاعاتی که برای حفاری داده شده بود کاملاً صحیح بود.

با همکاری باستان‌شناسان سایکیک، «استفان شوارتز»، (۱۸۸) بنیان‌گذار «گروه موبیوس»، (۱۸۹) پروژه‌ی اسکندریه را به راه انداخته است.

هدف این طرح آن بود که خرابه‌های کتابخانه معروف اسکندریه و مقبره‌ی اسکندر کبیر را که احتمال می‌رفت در اسکندریه باشد، و اسکندر، خود آن را طراحی کرده و بنا نهاده بود، کشف شود. در مراحل اولیه پروژه یازده واسطه (مدیوم) در آمریکا برای کار روی نقشه‌ها، تعیین و گماشته شدند. تمام اماکنی را که آن‌ها یافتند، مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت. «نقشه‌یابی شهودی» آن‌ها روی سه محل متمرکز شد. «شوارتز» به همراهی دو تن از افرادی که دارای قابلیت‌های ذهنی-روانی بودند و تیمی برای جستجو و تحقیق و فیلم‌برداری، آمریکا را به قصد مصر ترک گفتند تا در محل به تحقیق بپردازند. یکی از افراد سایکیک، «هالا حمید» بود که در «مؤسسه تحقیقاتی استنفورد» به خاطر مشاهده از راه دور مشهور بود و دیگری «جرج مک‌مالن» بود که به دلیل همکاری با «امرسون» (باستان‌شناس) اعتبار زیادی کسب کرده بود. زمانی که این افراد محل را جستجو و ردیابی نمودند، آن گروه را با اطلاعاتی که فراهم آورده بودند، شگفت‌زده ساختند.

هنگامی که «هالا حمید» هنوز در آمریکا بود، محلی را که باید برای یافتن کتابخانه حفاری می‌شد تعیین و توصیف کرده بود. وقتی به اسکندریه آمد (شهری که هرگز ندیده بود) اتومبیل را دقیقاً به سوی محل مورد نظر هدایت نمود. محل تعیین شده همان طور که در رؤیا (تصویر ذهنی) دیده بود، پیدا شد. توصیف او از آن محل این بود: «راهرو یا خیابانی باریک و دراز با دیوارهای بلند در دو طرف آن... تیرهای نگهدارنده‌ی عمارت که فرو ریخته‌اند... بزرگ... چوبی. کانال‌ها و فاضلاب‌هایی زیرزمینی و در انتها روشنایی روز». او همچنین در طرحی که کشیده بود، ستونی را در سمت چپ قرار داده بود. همه چیز دقیقاً مانند تصویر ذهنی‌اش در محل وجود داشت. حتی همان ستون که در سمت چپ قرار داشت.

در کنفرانس باستان‌شناسان در سال ۱۹۷۳ به «مک‌مالن» قطعه سنگی که بر روی آن نقوشی حک شده بود دادند و از او خواستند مطالبی درباره تاریخچه آن بگویند. سنگ در جزایر ملکه شارلون نزدیک سواحل کلمبیای انگلیس پیدا شده بود. «مک‌مالن» گفت: یک بومی آفریقایی این سنگ را حکاکی کرده است. این شخص برده‌ای بود که از آفریقا به جزایر کارائیب آورده شده، یک انگلیسی این برده را خریده و به جزایر کلمبیا برده است.

از حسن تصادف در حین برگزاری کنفرانس، یکی از متخصصین صنایع دستی آفریقای جنوبی در اونتاریو حضور داشت. «امرسون» از او خواست تا سنگ را بررسی کند. این متخصص تشخیص داد که

نقوش روی سنگ با ماسک‌های سیرالئون شباهت دارد. این نظریه به ادعای «مک‌مالن» اعتبار بخشید که سنگ‌نگاره‌ای که در محل زندگی سرخ‌پوستان پیدا شده منشائی آفریقایی دارد.

«جرج مک‌مالن» با استفاده از توانایی ذهنی خود محل ویرانه باستانی روم شرقی را در ناحیه حفاری نشده‌ی خارج از محدوده‌ی حفاری‌های باستانی «ماریا»، تعیین نمود و محل استقرار دیوارها را به روی زمین نشان داد. او همچنین درباره‌ی کاشی‌ها، گچ‌بری‌ها، حمام بخار و مقبره و سایر جزئیات (از نظر جنس و جهات دیگر) آگاهی داشت. هنگامی که «هلا حمید»، پس از عزیمت «جرج»، با چشمان بسته به این محل هدایت گردید، همان محل را پیدا کرد و جزئیات چیزهایی را که آن‌جا بود توصیف و ترسیم نمود. او تصویر یک ستون شکسته‌ی گرد که به تنهایی در وسط قرار داشت، دیوار کوچک آجری و تصویری از یک حمام بخار یا استخر را دریافت کرد. حفاری مکان که هفته‌ی بعد آغاز شد، منجر به پیدا شدن همان چیزهایی که در نقشه توصیف شده بود، گردید.

هم گچ‌کاری‌ها و هم ستون گرد به صورت شکسته و مجزا پیدا شد. آجرهای کوچک (گرد به جای مربع) اگرچه متعلق به حمام بودند ولی در مسافتی دورتر پیدا شدند. در حقیقت «جرج» نقشه کلی حمام‌ها را پیش‌بینی کرد و در حفاری‌های بعدی آن‌ها را پیدا کردند.

متقاعدکننده‌ترین شواهد درباره باستان‌شناسی روحی در کتاب «گمانه‌زنی و باستان‌شناسی کلیسا» در ۱۹۸۷ به چاپ رسید. دو تن از

اساتید باستان‌شناسی دانشگاه «دارام» به نام‌های «کمبریج» و «بیلی» به اضافه مهندس «دنیس بریگز» متخصص گمانه‌زنی این کتاب را نوشتند.

«بریگز» می‌دانست که بسیاری از کلیساهای منطقه ساکسون انگلستان، بر روی محراب معابد باستانی بنا نهاده شده است. در سال ۱۹۸۱، «بریگز» ۴۴ کلیسای بزرگ و کوچک را نقشه‌برداری کرد و محل محراب‌های قدیمی را از روی گمانه‌زنی روحی ترسیم نمود. خود او در این مورد چنین گفت: «من از میله‌های چوب رختی استفاده کردم».

دو استاد دانشگاه با دیدن نقشه‌ها تحت تأثیر قرار گرفتند اما درباره صحت آن‌ها یقین نداشتند. آن‌ها توانستند اجازه حفاری را دریافت کنند. نتیجه حیرت‌انگیز بود. حدسیات «بریگز» تا حد سانتیمتر دقیق بود. در یک مورد، «بریگز» اصرار داشت که شکلی چهارگوش در زیر محراب قرار داشته، حفاری وجود چنین چیزی را نشان نداد اما در دفاتر کلیسا وجود پلکانی چوبی و چهارگوش در زیر محراب مسجل شد. این پلکان در عهد «ویکتوریا» از آن محل برداشته شده بود.

«بریگز» عقیده داشت هر نوع به‌هم‌ریختگی و جابه‌جایی خاک، اثری به جا می‌گذارد که به ذهن من انتقال می‌یابد و از روی آن می‌توانم محل اشیاء قدیمی را مشخص کنم.

یکی از کسانی که استعدادش در کنفرانس روح‌گرایان پیشرو در ریک جاولیک پایتخت ایسلند بررسی شده است، «پیتر هارمون» نام دارد.

استعداد او شبیه به باستان شناسان فراروانی است. او قدرت کشف منابع زیرزمینی آب را دارد و مدت ۳۵ سال در پورتلند به این کار پرداخته است. یک بار یکی از مشتریانش تلفنی برای کشف آب در مزرعه‌اش با او تماس گرفت. پیتز فوراً پاسخ داد: «در مزرعه شما یک لانه سگ قرار دارد. کمی به سمت شمال غربی لانه، یک بطری خالی نوشابه روی زمین افتاده، درست در همان محل می‌توانید چاه آبی حفر کنید». مشتری از او پرسید: «از کجا محل لانه سگ و بطری را می‌دانستید؟» او گفت: «نمی‌دانم، خود به خود و به طور ناگهانی تصویر آن محل پیش رویم آمد».

نمونه‌هایی از تجارب فراروانی

استعدادهای ویژه

برخی از افراد، دارای قابلیت‌ها و استعدادهایی هستند که به رغم غیر معمول نبودن ماهیت آن‌ها، ویژه و استثنایی می‌نمایند زیرا اعمال آن‌ها نسبت به افراد معمولی از کیفیت یا سرعت بسیار متفاوتی برخوردار است. به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌شود.

۱ - «موزارت» آهنگساز معروف آلمانی که در سه سالگی قادر به نواختن پیانو و از پنج سالگی به بعد قادر به تصنیف قطعات پیچیده و سمفونی بود، در نوجوانی، طی مراسمی مذهبی که سالی یک بار در واتیکان اجرا می‌شد، توانست تنها با یک بار شنیدن قطعه موسیقی مخصوص این مراسم، آن را به‌طور کامل و با همه ریزه‌کاری‌های ظریفش بنوازد. با آن‌که اجرای این قطعه در مکان‌ها و زمان‌های دیگر ممنوع بود، پاپ به او اجازه داد هر وقت که می‌خواهد این قطعه را اجرا کند.

۲ - در سال ۱۸۵۰ یک برده سیاهپوست نابینا به نام «تام وبکینز» در مزرعه برده‌داری جنوبی، در آمریکا متولد شد. او هیچ‌گاه پیانو را به چشم ندیده بود ولی قادر بود هر آهنگی را پس از یک بار شنیدن عیناً تقلید کند. این استعداد او در مورد پیچیده‌ترین قطعات موسیقی نیز وجود داشت. او در سال ۱۸۸۰ به اروپا سفر کرد و با نواختن پیانو، حیرت موسیقی‌شناسان آن دوره را برانگیخت.

۳ - در سال ۱۹۳۴ دولت لهستان نابغه‌ای به نام دکتر «سالوفینکشتاین» را در اداره خزانه‌داری خود استخدام کرد که قادر بود کار چندین حسابدار ورزیده و دستگاه ماشین حساب را انجام دهد. او با کامپیوترهای الکترونیک ساخت آن زمان رقابت می‌کرد، مثلاً می‌توانست ظرف چند ثانیه عددی مانند ۳۱۰۸ را در ذهن خود به مجذور اعدادی مانند ۲ - ۱۲ - ۱۶ - ۵۲ برساند. به طور معمول

حداقل ۴ دقیقه طول می‌کشد تا یک ریاضی‌دان بتواند چنین محاسبه‌ای را روی کاغذ انجام دهد.

۴ - در دهه‌ی ۱۹۶۰، روان‌شناسی آمریکایی به نام «ویلیام هوروتیز» یک جفت دوقلو به نام «چارلز و جرج» را مورد بررسی قرار داد. این دو، استعداد شگفتی در تعیین روزها در گذشته و حال داشتند. اگر به آن‌ها گفته می‌شد ۳۰ سپتامبر ۳۰۴۸ چه روزی خواهد بود، آن‌ها سریعاً تعیین می‌کردند که این تاریخ چه روزی از هفته خواهد بود. این دو نفر هیچ‌گونه محاسبه‌ای برای پاسخ‌های خود انجام نمی‌دادند.

۵ - در سال ۱۹۶۴ جوانی بلژیکی به نام «اسکاو ورهگ» مورد آزمایش قرار گرفت. او قادر به نوشتن و خواندن نبود، اما می‌توانست ظرف شش ثانیه مکعب عددی مانند ۶۸۹ را به دست آورد. همچنین در ظرف ۴۰ ثانیه توان پنجم یک عدد ۳۵ رقمی را محاسبه می‌کرد.

۶ - شخصی روسی به نام «شرشوسکی» می‌توانست فهرستی مرکب از ۱۰۰ کلمه نامربوط را به راحتی به خاطر بسپارد. محققان متوجه شدند که حافظه او تصویری است و هر کلمه یا عدد را به همان شکلی که نوشته شده بود به خاطر می‌سپرد.

۷ - یک پسر نابینای انگلیسی به نام «جفری جانت»، که از هر دو پا فلج بود، بیش‌تر ساعات خود را به تماشای تلویزیون می‌پرداخت. او کلمه به کلمه برنامه‌هایی را که ظرف ۳ یا ۴ روز متوالی از رادیو یا تلویزیون پخش می‌شد عیناً تکرار می‌کرد. این برنامه‌ها، شامل اخبار، وضع هوا، برنامه‌های مستند، نمایش‌نامه‌ها و برنامه‌های فکاهی

می‌شد. همچنین ساعت دقیق پخش این برنامه‌ها، مدت اجرای آن‌ها و آگهی‌های تجارتي را که در خلال آن‌ها پخش شده بود، دقیقاً به خاطر می‌سپرد.

۸ - در سال ۱۹۵۷ پسری به نام «بابی» در ایالت کنتاکی آمریکا توسط دوازده نفر پزشک متخصص، مورد آزمون قرار گرفت. او شش ساله بود و به دلیل عقب‌ماندگی مادرزادی در آموزش‌گاه مخصوص کودکان عقب‌مانده نگهداری می‌شد. این کودک می‌توانست جملاتی را که به زبان‌های لاتین، اسپانیولی، فرانسوی، آلمانی و ترکی برایش نوشته می‌شد بخواند. او در خانواده‌ای فقیر متولد شده بود و هنگام تولد تحت عمل سزارین، از ناحیه سر آسیب دیده بود.

پیش‌آگاهی

۱ - «وینستون چرچیل» (۱۹۰) نخست وزیر انگلیس گاهی اوقات کشش‌های درونی خاصی برای انجام بعضی اعمال در خود احساس می‌کرد. در حین جنگ جهانی دوم، یک روز غروب، او وزیر کشور را برای صرف شام دعوت کرد. در آن هنگام لندن مرتب بمباران می‌شد. به ناگاه نخست‌وزیر به آشپزخانه رفت و به آشپز گفت، فوراً غذا را به پناهگاه ببر، خودت هم به آن‌جا برو. چند دقیقه بعد بمبی در کنار خانه به زمین افتاد و آشپزخانه منفجر شد.

۲ - در کتاب «مهمان ناشناخته» مورد دیگری درباره او نقل شده است. یک بار «چرچیل» هنگام سوار شدن به اتومبیل مکث کرد، اتومبیل را دور زد، در را باز کرد و برخلاف همیشه در طرف دیگر نشست. این عمل غیرمنتظره همه را متعجب کرد. اتومبیل به راه افتاد. در یکی از خیابان‌های لندن بمبی نزدیک اتومبیل به زمین خورد و یک طرف اتومبیل درهم کوبیده شد.

همان شب همسر «چرچیل» از او پرسید که چرا سمت دیگر اتومبیل نشست. او پاسخ داد: «قبل از آن که به در اتومبیل برسم، انگار کسی به من گفت دست نگه‌دار. من مکث کردم و فکر کردم بهتر است در سمت دیگر بنشینم».

۳ - در سال ۱۹۷۳ محقق روح‌گرا «روزالیند هی‌وود» کتابی به نام «کندوی بی‌پایان» نوشت. یکی از تجربیات او در این کتاب چنین شرح داده شده است:

«پیام‌ها به صورتی غیرعادی بر من ظاهر می‌شود. یکی از پیام‌ها چنین بود: «باید شیرهای اصلی آب خانه بسته شود و الاً لوله آب در حمام خواهد ترکید». فکر کردم در میان گذاشتن این موضوع با شوهرم، اصلاً فایده‌ای ندارد. به هر صورت به او گفتم. او با ملایمت شرح داد که در تابستان امکان ترکیدن لوله وجود ندارد. فکر کردم شیرها را ببندم و کلید را به سرایدار بدهم تا اگر لوله ترکید او بتواند کاری انجام دهد. او کلید را با اکراه گرفت زیرا عقیده داشت لوله آب

در تابستان نخواهد ترکید. به هر صورت کلید را به او دادم و دنبال کار خود رفتم. چند ساعت بعد لوله آب ترکید».

۴ - در سال ۱۹۸۶ یک معدنچی انگلیسی به نام «گریکستون» برنده ۱۳۰۰۰۰ پوند جایزه قرعه‌کشی در فوتبال شد. او گفت ساعت پنج صبح با احساس غریبی بیدار شدم و فکر کردم امروز باید حتماً بلیط شرکت در قرعه‌کشی را بخرم. او آن‌قدر به این موضوع اطمینان داشت که به دوستانش هم توصیه کرد در مسابقه شرکت کنند.

۵ - بسیاری از کسانی که موفقیت‌های مالی بزرگ کسب می‌کنند می‌گویند که الهامات درونی در لحظات حساس آن‌ها را راهنمایی کرده است. «جسی لیومور» یکی از سهام‌داران میلیونر راه‌آهن «یونیون پاسیفیک»، چند روز قبل از زلزله سان‌فرانسیسکو (۱۹۹۱) براساس ندای درونی تمام سهامش را یک جا فروخت.

۶ - «درهوک» در حین جنگ دوم، قدرت نهان‌بینی را هنگام سقوط از نردبان به دست آورد. او بعد از به هوش آمدن با کمال تعجب متوجه شد قادر است فکر افراد را بخواند و آینده را ببیند. یکی از بیمارانی که قرار بود از بیمارستان مرخص شود به دیدن او آمد تا خداحافظی کند. لحظه‌ای که با او دست داد «درهوک» فهمید که او به زودی در خیابان کشته خواهد شد و ساعتی بعد چنین شد.

برون فکنی کالبد اختری

۱ - یکی از مشهورترین این موارد، سرگذشت سرگرد «تودوپال» صنعتگر، باستان‌شناس و نویسنده است. وی در زمان جنگ جهانی دوم، روزی در خانه‌ی خود، که سفینه‌ای شناور بر رودخانه‌ی نیل بود، ناگهان به تبی شدید دچار گشت. ضعف چنان بر او مستولی شده بود که نتوانست کارکنان خود را خبر کند تا برای یافتن پزشک به دهکده‌ی مجاور بروند. در همین حال ناگهان صدای در زدن به گوشش رسید. تازه‌وارد ظاهراً پزشک ولی با سر و وضعی عجیب و غیرعادی بود. به جای لباس‌های سبک خاص مناطق استوایی، وی کت و شلواری زمستانی و تیره رنگ بر تن داشت. تازه‌وارد با خوشرویی به او سلام می‌گوید و بر لبه‌ی تخت می‌نشیند. سرگرد پیش خود می‌اندیشد که او به طور حتم از سوی جنبش مقاومت برای کمک‌رسانی فرستاده شده است. سرگرد از او تشکر می‌کند، ولی پزشک پاسخ می‌دهد که متأسفانه اندکی دیر رسیده است و در همین حال به سرگرد توصیه می‌کند که یکی از خدمتکاران خود را به جست و جوی داروی مخصوص نزد فلان داروساز گیاهی بفرستد، سپس نسخه‌ای نیز برای او می‌نویسد. در این موقع سرگرد متوجه می‌شود که قادر است از ورای کلاه پزشک که روی میز عسلی گذاشته شده، همه چیز را ببیند. با این وصف مانند هر انگلیسی اصیل دیگر خونسردی خود را همچنان حفظ می‌کند و از پزشک می‌پرسد که

کیست و از کجا می‌آید. تازه‌وارد به او پاسخ می‌دهد که پزشک است و از چندی پیش عادت کرده است که مطب خود را هر روز عصر اندکی زودتر تعطیل کند تا بتواند خود را متمرکز سازد و در ضمن تمرکز دعا کند که به جایی فرستاده شود که بیش از همه به او نیاز دارند. پزشک ناشناس، پس از آن که به سرگرد اطمینان می‌دهد که به زودی شفا خواهد یافت، دوره نقاهت خوبی را برای وی آرزو می‌کند و به طبیعی‌ترین طرز ممکن آن محل را ترک می‌گوید. سرگرد مدتی پس از شفا یافتن به انگلستان بازگشت و با تمام وسایل ممکن به جست و جوی پزشک عجیب خود پرداخت. وی حتی از «بی. بی. سی» درخواست کرد که ماجرای او را پخش کند و از ناجی نیکوکارش تقاضا نماید که خود را معرفی کند. چندی بعد پزشک مورد بحث با «سرگرد پال» تماس گرفت و سرگرد بلافاصله او را شناخت. وی پزشکی اسکاتلندی بود که به طور منظم به چنین تجربه‌هایی می‌پرداخت. تنها نگرانی او این بود که مبدا عادت خاص او به اطلاع نظام پزشکی برسد و به اخراج وی از صنف پزشکان بینجامد.

۲ - در سال ۱۷۷۴ «آلفونس دولیگوری» (۱۶۹۶ - ۱۷۸۷) مؤسس یک گروه رهبانی که بعدها نامش در زمره مقدسین مسیحی ثبت شد، هنگامی که در صومعه خود در «آرزو» روزه گرفته بود به خلسه‌ای عمیق فرو رفت و بی‌حرکت در اتاقک خود باقی ماند. هنگام به هوش آمدن گفت که در بستر مرگ «پاپ کلمات چهاردهم» حضور داشته است، یعنی مکانی که چهار روز با صومعه او فاصله داشت. این مطلب

بعداً توسط کسانی که در آخرین ساعات زندگی پاپ نزد او بودند، به این صورت تأیید شد که «دولیگوری» واقعاً در آن‌جا حضور داشته، با آن‌ها حرف زده و در آخرین مراسم به آن‌ها کمک کرده است.

۳ - در سوم اکتبر سال ۱۸۶۳، کشتی تجاری «سیتی اولیمریک» از لیورپول به سمت ایالات متحده رهسپار شد. در این کشتی، «اس. آر. ویلموت» یک کارخانه‌دار اهل کنتاکی سفر می‌کرد و می‌خواست به خانه و نزد زن و فرزندش در ایالات متحده برود. در شب ۱۳ اکتبر، «ویلموت» خواب دید که همسرش با لباس خواب وارد کابین او در کشتی شده است ولی وقتی مشاهده کرد که یک نفر دیگر هم در آن اتاق است، کمی مکث کرد، سپس از پهلوی به جلو رفت، و خم شد، او را بوسید و پس از چند لحظه از صحنه دور شد. صبح روز بعد، مسافر دیگر آن اتاق که مردی آرام و بسیار مذهبی بود به علتی که روشن نبود، نسبت به «ویلموت» احساس خشم کرد. هنگامی که این شخص را در فشار گذاشتند تا علت را توضیح دهد، «ویلیام تیت» با تعجب گفت: «کار درستی نبود که انجام دادی و به آن ترتیب، زنی را که به ملاقات آمده بود پذیرفتی». وی اظهار داشت زمانی که دراز کشیده و هنوز بیدار بود، شاهد صحنه‌ای بوده است که درست با جزئیات خواب «ویلموت» منطبق بوده است. هنگامی که در روز ۲۳ اکتبر، کشتی به نیویورک رسید، از اولین چیزهایی که «ویلموت» از همسرش پرسید این بود که آیا ۱۰ روز پیش با وی دیدار داشته است؟ همسر «ویلموت» اظهار داشت با آگاهی به شرایط طوفانی اقیانوس

اطلس و شنیدن گزارش‌های در هم شکستن یک کشتی دیگر که همراه این کشتی از لیورپول عازم سفر شده بود، آن شب را به بستر رفته و در باب سلامت شوهرش بیش از حد مضطرب بوده است. در طول آن شب حس کرد که وارد دریای طوفانی شده، کشتی بخاری سیاه رنگی را یافته و در آن به جستجوی همسرش پرداخته تا این که کابین شوهرش را پیدا کرده است ولی در آن کابین، مردی دیگر را دیده که به او زل زده و به همین دلیل برای یک لحظه از ورود به آن اتاق ترسیده است ولی به هر حال وارد اتاق شده و پیش از ترک آن، شوهرش را بوسیده است. هنگامی که از این خانم در مورد کشتی سؤال شد، او توانست وضع غیرمعمولی موجود در آن کابین را با دقت بیان کند. این شرح حال توسط مقامات انجمن تحقیقات روحی آمریکا پیگیری شد و به نظر می‌رسید علتی برای شک کردن نسبت به گواهان این ماجرا موجود نباشد.

۴ - «بن جانسون» درام نویس (۱۵۷۲ - ۱۶۳۷) در حالی که بر اثر ابتلا به مرض طاعون در فاصله‌ای دور در حال مرگ بود، توسط پسرش دیده شد.

۵ - «جان دون» (۱۹۲) هنگامی که در پاریس بود همزاد همسرش را دید، در حالی که همسرش در لندن زندگی می‌کرد. همسر او در همان ساعت در حال وضع حمل بچه‌ای بود که مرده به دنیا آمد.

۶ - «پال توییچل» (۱۹۳) راوی تعالیم اکنکار می‌توانست «دومکانی» باشد یعنی در یک زمان در دو محل حاضر شود. یک بار که اشتباهاً او

را دستگیر کرده بودند، به ناچار شب را در زندان بسر برد. چون از این بابت خشمگین بود، خود را در میدان شهر ظاهر ساخت و عده زیادی او را در حال قدم زدن دیدند. مهارت «توئیچل» در دومکانی بودن، در این مورد وضع او را تغییر نداد ولی باعث شرمساری زندانبان شد که فکر می‌کرد زندانی او پشت میله‌های زندان است.

۷ - در کتاب «اسرار همزاد انسان» تألیف «رالف شرلی» ماجرای راهبه‌ای نقل شده است که آموزگار بود و در آن واحد در دو محل دیده می‌شد. کودکانی که داخل سالن بودند می‌دیدند که آرام پشت میزش نشسته است. اما آن‌هایی که از پنجره به بیرون نگاه می‌کردند، می‌دیدند که در باغچه بیرون مدرسه مشغول کار است.

۸ - بسیاری از افرادی که در خواب، خروج کالبد اختری را تجربه می‌کنند وقتی بیدار می‌شوند اندکی از مشاهدات خود را به خاطر می‌آورند اما گاه این مشاهدات چنان وحشت‌آور هستند که آشکارا به خاطر می‌آیند.

در یکی از این موارد دختری خواب دید که در هوا شناور است و به منزل دوستش می‌رود. او می‌دید که وارد منزل شده و دوستش روی تخت‌خواب افتاده است. هنگام برگشتن از درختی که نزدیک خانه دوستش بود برگری جدا کرد، دخترک ناگهان بیدار شد و خواست به خودش بقبولاند آنچه دیده رؤیایی بیش نبوده است. اما برگری که در خواب کنده بود واقعاً در دستش بود. بلافاصله به منزل دوستش تلفن کرد ولی جوابی نیامد، لذا با جای دیگری تماس گرفت تا شخصی را

به منزل دوستش بفرستد. وقتی آن شخص وارد شد متوجه شد که حال صاحبخانه بسیار وخیم و در وضعیتی رو به مرگ است.

۹ - یک پزشک وابسته به سپاه پادشاهی انگلیس پس از بلند شدن با هواپیما، در یک روستا سقوط کرد و درون یک گودال افتاد و به پشت بر زمین خورد. از گودال محل حادثه، هیچ یک از ساختمان‌های اطراف دیده نمی‌شد ولی این پزشک ظاهراً همه مراحل عملیات نجات را دیده بود. او به یاد آورد که از محل سقوط هواپیما و از نقطه‌ای به فاصله دویست فوتی بالای آن به حادثه نگاه می‌کند و جسم خود را می‌بیند که کمی نزدیک محل حادثه افتاده است. او سرپرست گروه و خلبان سالم هواپیما را می‌دید که به طرف بدنش می‌دویدند و تعجب می‌کرد که چرا آن دو این کار را می‌کنند، زیرا مایل بود در آن لحظه تنها باشد. او راننده آمبولانسی را می‌دید که بلند شده و دسته‌ای به دست دارد، سپس به جای خود بازگشت، اتومبیل را نگاه داشت و کمی مکث کرد تا یکی از اعضای گروه پزشکی به پشت آمبولانس بپرد. او آمبولانس را می‌دید که در برابر یک بیمارستان کوچک توقف کرد تا آن شخص چیزی را از آن‌جا جمع کند و سپس آمبولانس به راه خود ادامه دهد. این پزشک که تا این لحظه ناخودآگاه بود، در این لحظه حس کرد که از صحنه حادثه دور می‌شود و به روستای نزدیکی می‌رسد و به سمت غرب و با سرعت فراوان روی اقیانوس اطلس پرواز می‌کند. این سفر، ناگهان با بازگشت آگاهی او به بدنش در زمانی پایان می‌گیرد که متوجه می‌شود آن مأمور ماده‌ای فرار به

گلپیش می‌ریزد. پرس و جوی بعدی در مورد شرایط حادثه ثابت کرد که نظر این پزشک در باب رویدادهای واقع شده در محل حادثه از هر نظر درست بوده است.

رؤیاهای صادق

۱ - «مارک تواین» در سال ۱۸۵۸ در کشتی بخاری «پنسیلوانیا» آموزش دریانوردی می‌دید. «هانری» برادر ۲۲ ساله وی نیز در همان کشتی مشغول کار بود. یک شب «مارک» خواب دید در یک اتاق، گروهی اطراف تابوتی گرد آمده‌اند. وقتی نزدیک شد برادرش «هانری» را در آن تابوت دید که خوابیده است و گل سرخی روی سینه‌اش گذاشته‌اند. «مارک» وحشت‌زده از خواب پرید و ماجرا را برای خواهرش تعریف کرد. روز بعد او باید برای انجام کاری در بندر می‌ماند. بی‌آن‌که «هانری» را در جریان خوابی که دیده بود بگذارد، از او خواست مواظب خود باشد و در صورت بروز حادثه چه کارهایی انجام دهد. «هانری» خنده‌کنان گفت که کافی است زن و بچه‌ها را به قایق‌های نجات سوار کند. روز بعد خبر رسید که کشتی غرق شده و «هانری» در اثر انفجار دیگ بخار کشتی کشته شده است. مراسم تدفین «هانری» در کلیسا عیناً شبیه خواب «مارک» بود.

۲ - «دانت» کتاب کمدی الهی را در سه مجلد به نام‌های دوزخ و برزخ و بهشت نوشت. پس از مرگ وی متوجه شدند که سیزده بند از

کتاب بهشت مفقود شده و اثری از آن باقی نمانده است. سپس نوشتن آن سیزده بند را به یکی از فرزندان وی به نام «ژاکویو» سپردند. شبی «ژاکویو» در عالم رؤیا پدر خودش یعنی «دانت» را دید که لباسی ژنده و فرسوده به تن دارد، اما چهره‌اش نورانی و باصفاست. «ژاکویو» از پدر پرسید مگر تو زنده‌ای؟ «دانت» در جواب گفت: «آری اما نه مثل شما». «ژاکویو» درباره‌ی سیزده قسمت کتاب کمدی الهی پرسید و «دانت» در عالم رؤیا دست فرزندش را گرفت و مخفی‌گاه آن سیزده قسمت را به وی نشان داد. «ژاکویو» هنگامی که از خواب برخاست به همراه یکی از دوستان پدرش به محلی که در خواب دیده بود رفت و سیزده قسمت گم‌شده را در آن‌جا یافت.

۳ - «آبراهام لینکلن» (۱۹۴) رئیس جمهور آمریکا روزی به همسر خود گفت که دیشب خواب دیدم در اطاق‌های کاخ باشکوهی گردش می‌کنم، ولی ذی‌روحو در آن‌جا نبود. موقعی که در قسمت شرقی آن قصر گردش می‌کردم صدای گریه و شیون‌های دلخراشی به گوشم خورد، وارد اطاق شدم در برابر خود نعش مرده‌ای را دیدم که در کفن سفیدی پیچیده شده است. در اطراف، چند سرباز و عده‌ی زیادی از مردم با چشمان اشک‌آلود و حالت محزون دیده می‌شدند. من از سربازی پرسیدم این نعش متعلق به کیست؟ او جواب داد جنازه‌ی رئیس جمهور است که به دست قاتلی ناشناس کشته شده است و بلافاصله صدای گریه و ناله آن عده بلند شد، به طوری که از خواب

بیدار شدم و دیگر به خواب نرفتم. چند روز بعد خواب رئیس جمهور به وقوع پیوست و او کشته شد.

۴ - «دون راد» که مدیر موزه طبیعی یکی از شهرهای شیلی و یکی از علمای بزرگ طبیعی بود، در یکی از شب‌های ماه سپتامبر ۱۹۱۰ خواب دید که در نهایت صحت و سلامت است و در خیابانی که همیشه در آن گردش می‌کرد راه می‌رود. وقتی به انتهای خیابان رسید، قبری توجه او را جلب کرد و چون جلو رفت روی صلیب بالای قبر این جمله را خواند: «راد طبیعی‌دان بزرگ ۷ نوامبر ۱۹۱۰». صبح، خواب خود را با خنده و شوخی برای دوستانش تعریف کرد. «دون راد» روز ۷ نوامبر سال ۱۹۱۰ یعنی همان روزی که بر روی صلیب گور در خوابش نوشته شده بود، رخت از جهان بربست.

پرواز جسم

۱- «ژوزف دسا» در ۱۶۰۳ در ایتالیا متولد شد. او کودکی رنجور و مریض بود. در ۲۲ سالگی به فرقه‌ای مذهبی پیوست و به دلیل روزه‌داری‌های طولانی و ریاضت‌کشی معروف شد. یک روز، بعد از اجرای مراسم عشاء ربانی به‌ناگاه به هوا بلند شد، بالای سر جمعیت به حرکت درآمد و به بالای محراب رسید. بعد از آن می‌توانست در

هوا پرواز کند. اشخاصی معتبر از جمله فیلسوف آلمانی «لایبنیتز» به پرواز او شهادت داده‌اند.

۲ - در شب ۱۳ دسامبر ۱۸۶۸ «دانیل داگلاس هومز» و دوستش «آدار» و دو مرد دیگر در خانه بودند که «هومز» دفعتاً در هوا بلند شد و حرکتش به طرف بالا امتداد یافت. «هومز»: «گفت از جای خود حرکت نکنید» و بعد به حالت شناور وارد اتاق مجاور شد، چند لحظه‌ی بعد پشت پنجره اتاق اول ظاهر شد، ثانیه‌ای در هوا توقف کرد، بعد پنجره را باز نمود و وارد اتاق شد و نشست و خندید.

۳ - برخی از مدارس مذهبی تبت روشی را ابداع کرده‌اند که توسط آن می‌شود شکلی از پرواز یا سبکی بدن را به دست آورد. روش مزبور، حرکت به مکان‌های دور دست را فوق‌العاده آسان می‌سازد. این روش که به «لونگ گوم» (۱۹۵) یا راه رفتن در حالت خلسه مشهور است، زمانی بخشی از تعلیمات خاص قاصدان دونده را که در سراسر این کشور انجام وظیفه می‌کردند، تشکیل می‌داد. «لونگ گوم» تمرکز ذهن را با تمرینات تنفسی ترکیب می‌کند و باید آن را به مدت ۲ تا ۳ سال در حالت انزوا و تنهایی تمرین کرد.

۴ - در ۱۹۲۰ یک محقق فرانسوی به نام «الکساندرا دیوید نیل» در تبت به راهبی برخورد که زنجیرهای سنگینی به بدن او متصل بود. او گزارش کرد، این مرد بر اثر کشف شیوه‌های اسرارآمیز، وزن بدنش را از دست داده و در صورتی که زنجیرها را باز می‌کردند به پرواز درمی‌آمد.

پیش‌گویی

۱ - یکی از معروف‌ترین غیب‌گویی‌های تاریخ در زمان «شاه کراسوس» اتفاق افتاد. او عازم جنگ با یکی از همسایگانش بود و بنا به نوشته‌ی «هرودت» مورخ یونانی، تصمیم گرفت با پیش‌گویان در این مورد به مشورت بنشیند. او می‌خواست بداند کدام پیش‌گو از همه صادق‌تر است و برای تمام پیش‌گویان معروف این سؤال را فرستاد: «شاه لیدیا امروز به چه کاری مشغول است؟». پنج تن از پیش‌گویان در پیش‌گویی شکست خوردند. نفر ششم درست پیش‌گویی کرد. او غیب‌گوی «معبد آپولو» در «دلفی» بود. «پیش‌گویی» او چنین بود: «بوی لاک‌پشتی را احساس می‌کنم و بوی گوشت بره‌ای را در پاتیلی جوشان. این پاتیل و درپوش آن از جنس برنج است». در همان هنگام شاه لاک‌پشت و بره‌ای را در ظرفی برنجی می‌پخت.

پیش‌گوی معبد دلفی برای پیش‌گویی نتیجه‌ی جنگ انتخاب شد و چنین گفت: «امپراتوری بزرگی نابود خواهد شد». «شاه کراسوس» نپرسید کدام امپراتوری و امپراتوری خودش نابود شد.

۲ - در سال ۱۹۱۲ یکی از عجیب‌ترین حوادث قرن روی داد. اقیانوس‌پیمای «تایتانیک» که تصور می‌شد مطمئن‌ترین کشتی‌ای باشد که تا آن زمان ساخته شده است، در اقیانوس اطلس به یک کوه یخ برخورد کرد و بیش از هزار و پانصد نفر از مسافران غرق شدند.

دکتر «یان استیونسون» استاد روان‌پزشکی دانشکده پزشکی دانشگاه «ویرجینیا» مطلع شد که افراد بسیاری قبل از آن که این حادثه اتفاق بیفتد با یک احساس ناشناخته قبلی از آن آگاه شده بودند و این اطلاعات را جمع‌آوری کرد. برخی از آن‌ها نامه‌هایی بود که قبل از سفر کشتی نوشته شده بود. به عنوان مثال:

چند روز قبل از حادثه خانم «جک مارشال» و بچه‌هایش در ساحل ایستاده و شاهد حرکت «تایتانیک» به سوی دریا بودند. خانم «مارشال» با صدای بلند گفت: «این کشتی پیش از رسیدن به آمریکا غرق می‌شود. صدها نفر را می‌بینم که در آب‌های یخ دست و پا می‌زنند».

یک بازرگان انگلیسی ده روز پیش از آن که با «تایتانیک» به آمریکا سفر کند در خواب دید که کشتی در حالی که واژگون شده، در آب غوطه‌ور است و مسافری و خدمه در دریا شنا می‌کنند. شب بعد باز همین خواب را دید. وی سرانجام از این سفر منصرف شد و خواب‌های خود را برای خانواده‌اش تعریف کرد.

۳ - یک منجم و طالع‌بین پاکستانی به نام «غلام اخترخان» نامه‌ای به «ریچارد نیکسون» (۱۹۶۶) نوشت و گفت: «آنچه از طالع شما و حرکت ستارگان و وضع فعلی آن‌ها در آسمان درک کرده‌ام نشان می‌دهد که در سال دیگر هنگام انتخابات، شما رئیس‌جمهور خواهید شد» و پس از دو سال وی رئیس‌جمهور شد. در همان سال یک اخترشناس آلمانی از روی حرکت ستاره‌ها زلزله شدیدی را در

آمریکای جنوبی پیش‌گویی کرد و این مطلب را در روزنامه‌ها منتشر کرد. سه روز بعد از اعلام او، زلزله شدیدی در کشورهای پرو و آرژانتین و برزیل رخ داد.

۴ - در سال ۱۸۹۵ دختر جوانی به نام «اوانجلین آدامز» در شهر بوستون آمریکا پیدا شد که به طالع‌بینی شهرت یافت. در سال ۱۸۹۹ وی در هتل ویندسور اتاقی گرفت. پس از چند روز طالع صاحب هتل را پیش‌گویی کرد و به وی گفت که طالعش در نحس‌ترین و شوم‌ترین حالت است. چند روز بعد هتل ویندسور آتش گرفت. همسر، دختر و سایر اعضای خانواده هتل‌دار در آتش سوختند. وی در زمینه پیش‌گویی شهرت یافت تا آن‌جا که افرادی مثل «ادوارد هفتم» پادشاه انگلستان به دفتر وی مراجعه می‌کردند. او در سال ۱۹۳۰ پیش‌گویی کرد که دو سال دیگر از جهان خواهد رفت. وی قبل از مرگ خود به پسر ۱۴ ساله خانواده‌ای به نام «کارول» گفت که در حرفه طالع‌بینی موفقیت چشمگیری خواهد داشت. کارول تحصیلات حقوق را به پایان رساند و موفقیتی در این کار به دست نیاورد. بعدها «کارول رایتر» مشهورترین طالع‌بین و اخترشناس آمریکا شد.

۵ - «جین دیکسون» یک زن آمریکایی مقیم واشنگتن زمانی که دختر کوچکی بود گوی بلورینی از یک کولی فالگیر دریافت کرد. او با این گوی همچون اسباب‌بازی، بازی می‌کرد و گاهی اوقات می‌توانست رویدادهایی را در آن ببیند. این رویدادها بعدها برای افراد خانواده و دوستانش اتفاق افتاد. از سال ۱۹۵۲ روزنامه‌نگاری به نام

«روت مونتگمری» سالی یک بار پیش‌گویی‌های او را منتشر کرده است. برخی از آن‌ها که مربوط به شخصیت‌های سیاسی است عملاً اتفاق افتاده است. تکان‌دهنده‌تر از همه‌ی آن‌ها پیش‌گویی‌هایش درباره قتل «کندی» رئیس‌جمهور آمریکا بود. «جین دیکسون» حتی بعضی از حروف نام خانوادگی متهم به قتل را، پیش‌گویی کرده بود.

۶ - «ادگار کیس» یک عکاس آمریکایی بود که از اوایل عمر، متوجه شد وقتی در خواب هیپنوتیک است، می‌تواند بیماری کسانی که حضور ندارند و حتی برخی از آنان را نمی‌شناسد، تشخیص بدهد. فقط کافی بود نام و مکان بیمار را بداند. «کیس» ضمناً می‌توانست در خواب هیپنوتیزی خود دقیقاً شرح بدهد که هر کدام از اشخاص غایب، مشغول چه کاری هستند. چون تشخیص‌های او به طرز عجیبی درست بود، بسیاری از پژوهش‌گران، پیش‌گویی‌های او را مورد مطالعه قرار دادند. بسیاری از پیش‌گویی‌های «کیس» در مقیاس بزرگ و مربوط به جنگ‌ها، تغییر نحوه‌ی رفتار ملت‌ها و تغییراتی در وضعیت زمین است. وی می‌گفت قسمت‌هایی از ساحل شرقی و غربی ایالات متحده زیر آب خواهد رفت، خیلی از شهرهای بزرگ دنیا ویران می‌شود، اکثر نواحی ژاپن زیر آب فرو می‌رود و خشکی جدیدی در اقیانوس اطلس پدید می‌آید. «کیس» همچنین ادعا می‌کرد این خشکی جدید قسمتی از سرزمینی است که حدود ۱۲۵۰۰ سال قبل بالای آب بوده و تمدن پیشرفته‌ای داشته است. «کیس» این سخنان را قبل از سال ۱۹۴۵ بیان کرده بود.

پدیده‌ای به نام پولتر گایست

«پولتر گایست» (۱۹۷) به معنای ارواح ناآرام و آشوبگر است و بروز آن در پرتاپ و به حرکت درآمدن خود به خود اشیاء نمودار می‌شود. گفته می‌شود «پولتر گایست» به واسطه‌ای برای ظهور نیاز دارد. این واسطه معمولاً دختر یا پسری در سن بلوغ است. گزارش‌ها نشان می‌دهد در این وضعیت اشیاء منزل حرکت می‌کنند، اجسام پرتاپ می‌شوند، شیشه‌ی پنجره‌ها شکسته می‌شود و گاه اجسام حجیم و وزین جابه‌جا می‌گردند. ممکن است صداهای بلند ایجاد شود ولی به ندرت به انسان‌ها صدمات جسمی وارد می‌شود.

می‌توان «پولتر گایست» را شکلی از «روان جنبشی» (PK) خودبه‌خود دانست که معمولاً در محیط خانوادگی بروز می‌کند. به‌طور عمده این پدیده با ۵ شکل نمود پیدا می‌کند که عبارتند از: شکل کوبنده یا ضربه‌زننده، نوع سنگ‌پران، شکل حمل و نقل‌کننده اشیاء به نقاط دوردست، «پولتر گایست» آب‌فشان و بالاخره «پولتر گایست» آتش‌افروز.

نوع سنگباران‌کننده از آن جهت اعجاب‌انگیز و مرموزتر است که تکه‌های ریز سنگ در داخل خانه پدید می‌آیند، به پرواز درمی‌آیند و بالاخره به جایی یا هدفی برخورد می‌کنند. یک مثال خوب، موردی است که در آغاز قرن ۲۰ توسط «وی. جی. گروتندیاک» گزارش شده است. «گروتندیاک» یک راننده کامیون بود که شبی در یکی از

جنگل‌های سوماترا در اطاق چوبی جنگلی، مورد تهاجم این شکل از «پولتر گایست» قرار گرفت. او گفته‌است: «خیلی زود به خواب رفتم، در حدود یک ساعت بعد از نیمه شب، زمانی که نیمه بیدار بودم احساس کردم که گویی تکه سنگ‌هایی از طرف سقف اطاق بر کف چوبین آن، سقوط می‌کنند. کاملاً بیدار شده بودم، بلند شدم و به اطراف نگاه کردم. آنچه بر زمین می‌افتاد سنگ‌های سیاهی بودند که طول آن‌ها به سه تا هشت میلیمتر می‌رسید. در این موقع متوجه شدم که این سنگ‌ها، گویی در یک مسیر منحنی از سقف جدا می‌شوند و بر کف اطاق و در نزدیکی بالش من، فرود می‌آیند. بلند شدم و اطراف را جستجو کردم و از کمک راننده که یک جوان مالایایی بود و در اطاق مجاور خوابیده بود خواستم به نواحی اطراف جنگل بروم و تا فاصله مناسبی را جستجو کند. او به کمک یک چراغ دستی باطری‌دار بسیار پر قدرت، تمام نواحی را به دقت واریسی کرد. در همان لحظاتی که آن جوان در بیرون مشغول بود، سقوط سنگ‌ریزه‌ها ادامه داشت. سعی می‌کردم تا سنگ‌هایی را که از سقف به پایین می‌آمدند، بگیرم، اما موفق به انجام این کار به ظاهر ساده نشدم. سنگ‌ها قبل از آن که به کف اطاق و بر روی دست‌هایم سقوط کنند، مسیر خود را در فضا عوض می‌کردند. در هر صورت موفق نشدم. سقف اتاق‌ها را بررسی کردم و حتی یک سوراخ بسیار کوچک در آن‌ها پیدا نکردم». براساس مطالبی که آقای «گروتندیاک»، بیان کرده است، سنگ‌ها هرگز از سوراخ‌های سقف یا دیوارهای اطاق به آن وارد نمی‌شدند و به همین

دلیل توجیه قابل قبولی برای این پدیده وجود نداشت. بنابراین سنگ‌ها چگونه به داخل اتاق وارد می‌شدند؟

هر چند شواهد و نمودهای «پولترگایست» در خارج از آزمایشگاه‌های علمی امروز، بروز و ظهور می‌کنند، با این وجود جزء پدیده‌هایی به حساب می‌آیند که به خوبی قابل بررسی و مشاهده می‌باشند. این در حالی است که تعداد بیش‌تری از پدیده‌های مذکور، توسط افسران پلیس و کارشناسان ادارات آب یا آتش‌نشانی، مورد بررسی قرار گرفته‌اند و پدیده‌های اصیل و واقعی توسط شاهدان معتبر به خوبی مشاهده شده‌اند. جالب توجه است که عوامل «پولترگایست» در سراسر جهان از الگوهای روان‌شناسانه مشخص و معینی پیروی می‌کنند.

فراروان‌شناسان، حوادث مربوط به روح آشوب‌گر را به علت این که معمولاً در رابطه‌ی کامل با شخص زنده رخ می‌دهد، مواردی از حرکت اشیاء بر اثر نیروی ذهن یا PK می‌دانند و چون این حوادث بارها رخ داده و به طور ناگهانی و خود به خود شروع می‌شوند، آن‌ها را معمولاً تأثیر مکرر خودبه‌خود ذهن روی ماده (RSPK) می‌نامند. این موارد ظاهراً تأثیرات ناخودآگاه هستند، زیرا شخصی که به نظر می‌رسد آن‌ها را به وجود می‌آورد، از دخالت خود در این امر ناآگاه است. در بیش‌تر موارد یک حالت پرخاش‌گری پر قدرت دیده می‌شود که معمولاً متوجه یک فرد مقتدر یا مستبد است که یکی از والدین و یا کارفرمای شخص می‌باشد. این افراد خشم و تنفر خود را به صورتی

آگاهانه و علنی نمایان نمی‌کنند، بلکه آن را با استفاده از مکانیسم‌های دفاعی مانند سرکوب، تصعید و انکار، پنهان می‌کنند. این حملات در واقع نوعی از بیان ناخودآگاهانه عصبانیت، خشم و نارضایتی هستند. در شرایطی که ضمیر ناخودآگاه فرد قادر به مهار و تحمل ناراحتی‌های بسیار شدید و ویرانگری که او با آن‌ها مواجه شده است، نمی‌باشد، این انرژی‌های متراکم روانی به صورت پدیده «پولترگایست» آزاد و رها می‌شوند. به این ترتیب «پولترگایست» مانند یک دریچه اطمینان، پیش از آن که انفجار عظیمی پدید آید (و فرد دچار اختلالات روانی شود) به طور خودبه‌خود باز شده و انرژی متراکم را آزاد می‌کند.

اشیائی که از وسط دیوار و دیگر موانع، بدون وجود هیچ شکافی عبور می‌کنند، شاید بزرگ‌ترین زمینه‌ای باشد که مسئله روح آشوب‌گر در مقابل تئوری‌های علم فیزیک قرار داده است. به علاوه این موضوع از حوزه توجیه فراروان‌شناسی این پدیده نیز خارج است.

نمونه‌هایی از ظهور پدیده پولترگایست

۱ - در سال ۱۸۷۷ در یکی از مزارع «دری گونلی» ایرلند سروصداهایی غیر عادی شنیده شد. ساکنین این مزرعه پدری با ۵ فرزندش بودند. سروصداها اکثراً شامل صدای ضربه و حرکت اشیاء بود که در اطراف «مگی» دختر ۲۰ ساله خانواده رخ می‌داد. یک بار «مگی» و بچه‌های دیگر خوابیده بودند و پدر مراقب آن‌ها بود که

ضربه‌ها و صداهاى بلندی شنیده شد و تکه سنگریزه درشتی روی تخت‌خواب افتاد، «بارت» گفته‌است:

«من بدون آن که کلمه‌ای بر زبان بیاورم در دلم از او خواستم که تعداد معینی ضربه بزند. برای این که امکان هرگونه خطا یا گول خوردن خودم را از بین ببرم دست‌هایم را در جیب کناری پالتویم گذاشتم و از او خواستم به تعداد انگشتانی که در جیب خود باز کرده بودم، ضربه بزند. او به درستی این کار را انجام داد، این آزمایش را چهار بار تکرار نمودم و در هر چهار بار جواب صحیح را دریافت کردم».

۲ - در فوریه و مارس سال ۱۸۸۳ ظروف آشپزخانه «جوزف وایت» در «ورک ساپ» واقع در ناتینگهام شایر انگلستان بدون دلیل شکستند. این خرابی‌ها در حضور دختر کم عقلی که از خانواده دیدن می‌کرد، بیش‌تر شد. «ویلیام هیگز» افسر پلیس فراخوانده شد و در حضور او و پزشکی که برای دیدن کودک آمده بود مشاهده شد که لگن دستشویی به آرامی از محل خود بلند می‌شود. لگن مزبور بلند شد و به سقف رسید و سپس ناگهان به زمین سقوط کرد و خرد شد.

۳ - در دسامبر سال ۱۸۹۴ خانم «بست»، دخترش و دو دختر یتیم که با آنها زندگی می‌کردند، از گوشه و کنار منزل ضربه‌ها و صدای خش و خش حرکت اشیاء را شنیدند. آنها یکی از همسایه‌ها به نام آقای «نیومن» را صدا زدند، زیرا چکمه‌ای به در پشتی ضربه می‌زد.

در حضور او چکمه دوباره بلند شد و خانم «بست» آن را گرفته و به درون باغ پرت کرد، نیومن گفت:

«من بیرون رفتم و پایم را روی چکمه گذاشتم و گفتم گمان نمی‌کنم هیچ نیرویی بتواند این چکمه را تکان دهد. درست موقعی که داشتم از آن جا دور می‌شدم، چکمه پشت سر من بلند شد و کلاه مرا انداخت».

۴ - در سال ۱۹۷۰ خانه‌ای در انگلستان آماج سنگ‌باران شد. معلوم نشد سنگ‌ها در تاریکی شب از کجا بر خانه می‌ریزند. اعضای خانواده بعد از آن که تمام شیشه‌ها و اسباب و اثاثیه‌شان خرد شد و آتش گرفت مجبور به ترک خانه شدند.

۵ - در سال ۱۹۷۲ موردی در آلمان، خانواده «شرفید» را آشفته کرد. در ابتدا لکه‌های کوچک رطوبت بدون دلیل روی فرش‌ها و دیوارها ظاهر می‌شد. بعد لکه‌های بزرگ‌تر و جریان آب از زیر پله‌ها بیرون زد. خانه کم‌کم غرق در آب شد. کوشش همسایه‌ها برای خالی کردن آب بیهوده بود. حتی با وجود مسدود کردن لوله، آب از همه جا بیرون می‌زد. روان‌شناسان تشخیص دادند علت اصلی ماجرا دختر ۱۳ ساله خانواده است.

۶ - در غروب جمعه ۲ مارس ۱۹۸۴ فضای خانواده «راش» با وقایع غریب و مخرب به هم خورد. در کمد لباس‌ها به هم می‌خورد، موتور دستگاه‌های مختلف خاموش و روشن می‌شد. روز بعد چراغ‌های خانه خود به خود خاموش و روشن می‌شد، شیرهای آب باز و بسته می‌شد و

شمعدان‌ها، لوسترها و اثاثیه شروع به حرکت کردند. منشأ این حوادث غریب، مشخص نبود. اگر چه وقایع بیش‌تر زمانی اتفاق می‌افتاد، که «تینا» ی ۱۴ ساله آن‌جا بود. وقتی «تینا» بیرون می‌رفت خانه آرام می‌گرفت و وقتی باز می‌گشت حوادث مجدداً آغاز می‌گشت. کشیشی به آن‌جا آمد و همراه «تینا» به خواندن دعا پرداخت. در آن دقایق هیچ اتفاقی نیفتاد، اما به محض آن‌که کشیش رفت شمعدان‌های برنجی که بر روی میز بود به پرواز درآمد و به پشت سرش خورد. شمعی از جای خود بیرون آمد و در طول اتاق به پرواز درآمد، بعد ساعت از روی قفسه کتاب‌ها بلند شد و به سر «تینا» خورد. انگار همه چیز در جهت او به پرواز درآمده بود.

گمانه‌زنی

روش سنتی برای آب‌یابی، یا گمانه‌زدن، به این ترتیب است که ابتدا یک ترکه دوشاخه از درختی سایه‌دار مثل بید، فندق یا هلو می‌برند و در جلوی بدن، موازی با زمین نگاه می‌دارند.

در این حالت ماهیچه‌های بازو تا اندازه‌ای کشیده می‌شود. می‌گویند همین که گمانه‌زن به آب می‌رسد، این کشش قدری در دو شاخه گسترده می‌شود و در آن حرکت القا می‌کند. شکل این حرکت به خود فرد، بستگی دارد. بعضی می‌گویند: «بالا پریدن ترکه گمانه‌زنی نشان‌دهنده سطح یک جریان زیرزمینی آب و حرکت چرخشی

نشان‌دهنده عمق آن است»، اما همه کاملاً با این نظر موافق نیستند. روش‌های مورد استفاده گمانه‌زن‌ها بسیار متنوع است. ابزار مورد استفاده می‌تواند میله فلزی چوب‌رختی، استخوان بالن، سیم مسی، عصا، دو شاخه، قیچی جراحی، آونگ و... باشد. هر ابزار گمانه‌زنی را می‌توان به روش‌های مختلف نگه داشت و حرکت آن را تعبیر کرد ولی معمولاً همه روش‌ها به موفقیت می‌انجامد.

گمانه‌زن‌ها معتقدند که با این وسیله می‌توان نه تنها آب و موادمعدنی، بلکه اشیاء پنهان شده در خاک و مکان‌های باستانی و خلاصه هر چیزی را که در قصد پیدا کردن آن باشد، پیدا کرد.

در کتاب فیزیکدان آلمانی «جورج بایر» که در سال ۱۵۵۶ نوشته شده، چنین آمده است. «باید چوبی دو شاخه را در حالی به دست گیریم که نوک انگشتان ما به سمت آسمان باشد، هنگامی که پایمان به محلی برسد که رگه‌های آب در آن نهفته، نوک دوشاخه تکان خواهد خورد یا خواهد پیچید. وقتی قدمی به طرف دیگر برداریم چنین حرکتی وجود نخواهد داشت».

یکی از جالب‌ترین جنبه‌های عینی بررسی پدیده گمانه‌زنی، آزمایش‌هایی بود که در آن گمانه‌زن‌ها حرفه‌ای نبودند. نتیجه نشان داد از هر ده نفر افراد عادی، نه نفر می‌توانند عمل گمانه‌زنی را با موفقیت انجام دهند.

در مورد گمانه‌زنی یک فرضیه معتقد است که آب و هر نوع ماده معدنی از خود انرژی تشعشع می‌کند. طرفداران این نظریه می‌گویند،

همان طور که هر کسی بوی پنیر را احساس می‌کند، این تشعشع نیز توسط گمانه‌زن‌ها احساس می‌شود. عده‌ای دیگر می‌گویند که گمانه‌زن‌ها درست مثل خفاشی که در تاریکی شب با صدور امواج و دریافت بازتاب آن‌ها، راه خود را پیدا می‌کند، از خود امواجی صادر می‌کنند که مانند امواج رادار عمل می‌کنند.

در حال حاضر مهم‌ترین واقعیت‌های علمی در خصوص گمانه‌زنی عبارت است از این که آب در اثر اصطکاک بین خود و خاک، میدانی ایجاد می‌کند که می‌تواند خواص الکترومغناطیس داشته باشد. لاستیک و چرم این میدان را عایق می‌کنند، اما ظاهراً فلزات تأثیری ندارند زیرا فلزات تأثیری میدانی اعمال می‌کنند که شاید بر اثر وضعیتهای در میدان مغناطیسی زمین باشد. این میدان‌های ایجاد شده برای بعضی اشخاص و حیوانات قابل تشخیص است. حساسیت ناآگاه به این میدان‌ها را می‌توان به کمک شیئی مانند میله یا آونگ که وسایلی برای قابل رؤیت کردن جهت و شدت میدان می‌باشند، آشکار کرد.

از دیدی دیگر چنین می‌نماید که این تغییرات مغناطیسی بسیار اندک، آن قدر قوی است که می‌تواند سبب شل شدن عضلات گمانه‌زن و پایین آمدن چوب یا میله شود.

یک کمیسیون تحقیقاتی در شوروی بعد از هزاران آزمون گزارش داد که ترکه‌های دوشاخه هم در برابر منابع زیرزمینی آب و هم در برابر کابل‌های الکتریکی با نیرویی که اندازه آن تا ۱۰۰۰ گرم سانتی‌متر

اندازه‌گیری شده است، واکنش نشان می‌دهند. آن‌ها معلوم کردند گمانه‌زن با هر سرعتی حرکت کند و هر قدر با دقت با صفحات فولادی یا زره سربی پوشیده شود، باز هم میله‌های آب‌یابی عمل می‌کنند. این گزارش همچنین حاکی است که ترکه‌ها فقط به مدت دو یا سه روز خوب کار می‌کنند و ترکه شکسته را اگر تعمیر کنند، از حساسیتش کاسته می‌شود. در بعضی از آزمون‌ها، سرب، روی و طلا در عمق ۷۲ متری تشخیص داده شد و گزارش آزمون‌ها نشان می‌داد که از گمانه‌زنی می‌توان موفقیت‌های خیره‌کننده‌ای در زمینه یافتن محل کابل‌های الکتریکی زیرزمینی، لوله‌ها، نقاط آسیب‌دیده در شبکه کابل، سنگ‌های معدنی و آب به دست آورد. آزمایش‌هایی که در کشورهای مختلف انجام شده همه حاکی از این است که نیروی گمانه‌زنی هر چه باشد، توسط میله‌ی تنها نمی‌تواند عمل کند. حتماً باید موجود زنده‌ای «واسطه» باشد. زمین‌شناس هلندی «سولکوترومپ»، نشان داده است که گمانه‌زنان معمولاً نسبت به میدان مغناطیسی زمین حساسند و نسبت به آن مقدار از تغییرات میدانی که با مغناطیس‌سنج قابل تشخیص است واکنش نشان می‌دهند. او همچنین کشف کرده است که یک گمانه‌زن خوب می‌تواند میدانی مصنوعی به قدرت یک دویستم میدان کره زمین را تشخیص داده و با استفاده از میله خود حدود آن را در اتاق آزمایش مشخص کند. گمانه‌زن‌هایی که در آزمایشگاه فیزیک پاریس آزمایش می‌شدند، می‌توانستند با گذشتن از فاصله یک متری پشت یک

سیم‌پیچ و با در دست داشتن میله گمانه‌زنی به سادگی بگویند که جریان الکتریسیته وصل است یا قطع. در دانشگاه هال کشف کرده‌اند که در بعضی از میدان‌ها، فشار خون و ضربان نبض گمانه‌زن افزایش می‌یابد. دانشمندان شوروی افراد را از «دیدگاه» گمانه‌زنی به چهار دسته تقسیم می‌کنند. میله به گروه اول، که شامل تمام زن‌ها می‌شود، می‌چسبد (درصد موفقیت زنان در گمانه‌زنی چهل درصد بیش‌تر از مردان است). گروه دوم شامل مردانی است که میله کاملاً از آنان دور می‌شود، در حالی که افراد دو گروه دیگر به ترتیب میله را از شانه و کمر دفع می‌کنند. نقشه‌های طیف بدن انسان که به کمک الکتروکاردیوگراف تهیه شده، چنین گروه‌بندی را تأیید می‌کند.

کتاب‌های گمانه‌زنی پر است از گزارش گمانه‌زن‌هایی که اشخاص گمشده، تبهکاران و جسد مردگان را با دنبال کردن راهنمایی‌های یک شیء «حساس شده» پیدا کرده‌اند. این شیء معمولاً یک آونگ است با وزنه‌ای که قطعه‌ای از اشیاء متعلق به شخص مورد نظر را شامل می‌شود. این فن موفقیت‌های درخشان و چشمگیری هم داشته است که شگفت‌ترین آن‌ها این است که گمانه‌زنی به جای آن که برای یافتن مقصود خود روی زمین کار کند، روی نقشه‌ای که با مقیاس بزرگ از منطقه‌ای ناآشنا تهیه شده بود، کار کرده است. با اندک اطلاعی از تأثیر شکل روی بسامد، می‌توان تصور کرد که اشکال دوبعدی روی نقشه و عکس، ممکن است خواصی مشابه با اشیاء حقیقی داشته باشند.

فن استفاده از آونگ برای به دست آوردن اطلاعاتی درباره مکان و مشخصات اشیاء، را می‌توان در تعیین جنسیت استفاده کرد. ژاپنی‌ها قبل از شکسته شدن تخم‌مرغ‌ها، به کمک مهره‌ای که به انتهای نخ‌ی ابریشمی بسته شده، جنسیت جوجه‌ها را تعیین می‌کنند. طبق ادعای کارخانه‌ها این روش تا ۹۹ درصد موفقیت‌آمیز است.

روش‌های کهن در شناخت و بیدارسازی انرژی حیاتی

«تایی چی»

هزاران سال پیش چینیان در جستجوی غایت توانایی جسم و ذهن انسان برآمدند و به دنبال آن به وجود نوعی انرژی زنده در او پی بردند. آن‌ها معتقد بودند که همه چیز در جهان، اعم از جان‌دار و بی‌جان، از این انرژی تشکیل شده است. آن‌ها این نیرو را «چی»، سرمنشأ حیات، نامیدند. واژه‌ی چینی «چی» به معنای هوا، نیرو، حرکت، انرژی و حیات است. فرزندان چینی اعتقاد داشتند که بدن انسان به طور طبیعی منبع «چی» است و این منبع انرژی، قابل پرورش می‌باشد. آن‌ها آگاه شدن از وجود این جریان را لازمه آغاز پرورش آن دانستند. بدین معنا که انسان بخشی از عالم است و نیروی خود را از منشأ انرژی یعنی «چی» دریافت می‌کند. در حقیقت در هر

شخصی نیروی «چی» به صورت نهفته وجود دارد. فرزنانگان چینی با اعتقاد بر این که نیروی «چی» توسط تمرینات جسمی و ذهنی قابل بیدار شدن است، تمرین‌ها را ابزاری برای بالا بردن میزان تندرستی و موجب برقراری تعادل و هماهنگی بین جسم و ذهن دانستند و بر این اساس سیستمی را پایه‌گذاری کردند که علاوه بر تربیت و تقویت قدرت‌های جسمی، بر رشد معنوی نیز تأکید داشت. این سیستم در قالب نوعی هنر رزمی، با نام «تایی چی» شناخته شد. حرکات بدنی هنر «تایی چی» بر مبنای فلسفه «تایی چی» به تدریج تدوین و کامل شد.

فلسفه «تایی چی» بر نظریه «یین و یینگ» استوار است

براساس نظریه اسطوره‌ای «یین و یینگ»، تمام پدیده‌های جهان دارای دو نیروی مخالف و متضاد هستند که «یین و یینگ» نامیده می‌شوند. نیروهای «یین و یینگ» از انرژی مطلق «چی» مشتق می‌شوند و نظام طبیعت به وسیله تضاد این دو نیرو در حال تعادل است.

از این رو هسته هنر «تایی چی» نیز از تعادل نظام عالم الهام گرفته و از ابتدا هماهنگی و تعادل بین ذهن و جسم، عصاره‌ی این هنر بوده است.

به‌کارگیری این فلسفه، اساتید «تایی چی» را به کسب قابلیت‌هایی عجیب رساند که از قدرت ذهنی ناشی می‌شد و بدین ترتیب «تایی چی چوآن» به قدرت‌مندترین هنر رزمی که تا آن زمان شناخته شده بود، تبدیل گشت.

یک استاد «تایی چی» می‌تواند با یک ضربه آرام و ملایم ولی متمرکز، شخصی را به هوا پرتاب کند و به زمین بزند. این ضربه توسط نیروی «چی» زده می‌شود. این نیرو را می‌توان به وسیله تمرینات تنفسی، بدنی، تمرکز فکر،... و به روش‌های خاص بیدار کرد. روند این بیداری ممکن است ده‌ها سال به طول انجامد، اما بعد از بیداری، تا آخر عمر، زنده و فعال و در اختیار صاحب نیرو، باقی خواهد ماند.

هدف «تایی چی»

هدف از هنر «تایی چی»، تربیت «چی» در بدن است، که بدین منظور دو گام اصلی لازم است: مدیتیشن و حرکت.

هنرجو بعد از تمرینات مدیتیشن و تنفسی به تدریج جریان «چی» را در بدن احساس می‌کند. با تمرینات بیش‌تر، این احساس قوی‌تر می‌شود. در مرحله بعدی، «چی» به خواست ذهن و جسم جریان می‌یابد. با انجام تکنیک‌های پیشرفته و مدیتیشن «تایی چی»، انرژی

درونی «چی» تبدیل به قدرت درونی «جینگ» می‌شود که در بسیاری از امور زندگی کاربرد خواهد داشت.

گردآوری، تشخیص و استفاده از «چی» برای تولید نیروی درونی یعنی «جینگ» به خود هنجو بستگی دارد. عوامل زیادی جهت افزایش حساسیت هنجوی «تایی چی» نسبت به تشخیص «چی» وجود دارد که در این جا به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

در حالت معمولی، به واسطه عدم برقراری هماهنگی کامل بین ذهن و جسم، به تدریج جریان «چی» در فرد، راکد می‌گردد. هماهنگی یعنی درگیر کردن تمامیت ذهن و تمامیت جسم، که هر یک طی تربیتی کامل فعال می‌شوند.

در تمرین «تایی چی» و به خصوص در حرکات توأم با مدیتیشن، نقش‌آفرینی کامل ذهن و جسم، به طوری که هر یک در کمال کارایی باشند، به هماهنگی می‌انجامد. بدین ترتیب، آنچه انجام می‌شود صرفاً حرکت یک منطقه از بدن مثل دست یا پا نیست. اگر هر یک از قسمت‌های بدن در هماهنگی با سایر اعضا کوتاهی کند، یا این که بدن صرفاً از الگوی ظاهری حرکت پیروی کند، بدون این که اندیشه و تفکری در کار باشد، نتیجه کار جز اشتباه و اختلال نخواهد بود.

در تمرین «تایی چی»، برای فراهم کردن شرایط مناسب جهت افزایش هوشیاری نسبت به «چی»، باید بر سراسر بدن و همچنین بر ذهن کاملاً تمرکز داشت.

در جنبش مدیتیشن «تایی چی»، معنای آرام کردن (ریلاکس) این است که فرد خود را چه از لحاظ ذهنی و چه از لحاظ جسمی، کاملاً رها کند و این به معنی تسلیم شدن و واگذاشتن است؛ تسلیم کامل به تمام عالم و به جاودانگی. هر گاه فرد بتواند خود را به بی‌کرانگی تسلیم کند، به آرامش دست می‌یابد و در وحدتی می‌آساید که در فلسفه‌ی «تائو» از آن به عنوان «وحدت آسمان و انسان» یاد می‌شود. به عبارت دیگر اگر فرد آنچه که هست باقی بماند، از دایره‌ی تمامیت و وحدت عالم جدا می‌افتد، اما اگر بتواند خود را وانهد، به راستی جزئی از عالم خواهد شد. تا وقتی که فرد به رهایی (شونگ) کامل ذهنی و جسمی دست نیابد، نمی‌تواند جریان «چی» را تشخیص دهد.

زمانی که در حرکات مختلف «تایی چی»، نرمی و حالت‌های آرام کردن (ریلاکسیشن) کاملاً رعایت می‌گردد، یک نوع هماهنگی کامل و مفید بین اعضای مختلف بدن برای جابجا کردن و انتقال انرژی «چی» به وجود می‌آید.

در چین عهد باستان، پیروان «تایی چی» و تائوئیست‌ها برای افزایش حساسیت نسبت به «چی»، تکنیک‌های تنفسی را به کار می‌گرفتند. به همین علت در زبان چینی واژه‌ی «چی» و «هوا» یکی هستند. به طور کلی، احساس جریان «چی» در بدن توسط تنفس عمیق هدایت می‌شود و به وسیله آن به وجود می‌آید.

انجام دادن تمرین‌های «تایی چی» در قالب مدیتیشن یکی دیگر از راه‌های توسعه هوشیاری «چی» است. اگر صرفاً تمرینات بدنی «تایی

«چی» انجام شود، آن را ورزش «تایی چی» می‌نامند که هیچ ارتباطی با هنر اصیل «تایی چی» ندارد. برای انجام دادن حرکات «تایی چی» باید مدیتیشن کرد تا انرژی در ذهن به جنبش درآید. با استمرار آن در مدتی طولانی، «چی» به شیوه‌ی «تایی چی» به جریان می‌افتد.

«چی کنگ» علمی است جهت ایجاد و تقویت سلامتی انسان. این روش در چین به صورت عمومی مورد استفاده است. «چی کنگ» نمایانگر حرکتی فعال در جهت جلوگیری و معالجه بیماری‌های مختلف، حفاظت و تقویت سلامتی و طولانی کردن زندگی است. در حال حاضر کلینیک‌های بسیاری در سراسر چین دایر شده و استادان زیادی در این مراکز مشغول مداوای بیماران به روش «چی کنگ» هستند.

«چی» و «کنگ» را بدین شکل توصیف می‌کنند: نیروی «چی»، در هوای اطراف ما پراکنده است و با تنفس‌های صحیح و اصولی جذب بدن می‌شود و در داخل بدن ذخیره می‌گردد. این نیرو همچنین شامل تشعشع مادون یا ماوراء قرمز، الکتریسیته ساکن، ذرات روان و غیره است و تنفس آن، تنها معنی تنفس اکسیژن و بازدم دی اکسید کربن را ندارد و دارای پیغام‌های پیچیده‌ای از انرژی است که آن را اصطلاحاً «چی حقیقی» می‌نامند.

«کنگ» عبارت است از یک سلسله تمرینات ذهنی و فیزیکی برای کنترل نیروی «چی» در جهت درمان و غلبه بر بیماری‌ها و افزایش طول عمر.

به طور کلی «چی کنگ» دارای سبک‌های زیادی است و در مدارس مختلف به شیوه‌های گوناگونی تمرین می‌شود، ولی می‌توان آن را به این صورت دسته‌بندی کرد: «چی کنگ ایستا، چی کنگ پویا و چی کنگ سخت».

اعمال شگفت‌آور «چی کنگ»

ایجاد بی‌وزنی از دستاوردهای «چین کانگ» یکی از شاخه‌های «چی کنگ» است. «شانگ چیا لینگ» استاد «چی کنگ» در یک نمایش، یک لامپ مهتابی را به وسیله دو حلقه کاغذ از سقف آویزان نمود و سپس به حالت بارفیکس از آن آویزان شد، درحالی که کاغذها پاره نگردید.

همچنین اساتید «چی کنگ» قادرند توسط هدایت نیروی «چی» با ضربه‌ای توسط سر، سنگی عظیم یا شمش بزرگی از آهن را به دو نیم نمایند.

در عمل‌های جراحی، اساتید «چی کنگ» به وسیله انتقال نیروی «چی» به عضو مربوطه، بی‌حسی موضعی ایجاد می‌نمایند و عمل جراحی بدون درد و با هوشیاری بیمار انجام می‌شود. از «چی کنگ» برای ترک اعتیاد نیز استفاده می‌گردد.

انتشار نیروی «چی» به وسیله «چی کنگ» نه تنها روی انسان، بلکه در رشد گیاهان نیز مؤثر است. در یک آزمایش به وسیله نیروی

«چی» در حدود ۳۰ درصد از مواد قندی بذر چغندر در ریشه آن افزایش یافت و در یک آزمایش دیگر به کمک نیروی «چی»، گوجه فرنگی‌ها به طور طبیعی در دمای ده درجه زیر صفر رشد کرده و به عمل آمدند.

از «چی کنگ» در طب فشاری نیز استفاده می‌شود. استاد «هانگ شیاکونگ» با استفاده از نیروی «چی» در نقاط مختلف بدن بیمار فشار وارد می‌آورد و آن‌ها را معالجه می‌نماید. کارگر جوانی که از ارتفاع ۲۰ متری سقوط کرده و ستون مهره‌های او دچار آسیب دیدگی شده بود، از فاصله یک متری توسط نیروی «چی» که از بدن استاد خارج می‌شد و به بدن وی انتقال می‌یافت، معالجه شد.

درباره جادو و جادوگری

سحر و جادو چیست؟

جادو در لغت به معنی فریفتن، کسی را به چیزی مشغول کردن و یا کسی را از چیزی منصرف کردن است. همچنین به معنای دل‌جویی کردن یا ربودن عقل کسی از طریق گفتار و نگاه نیز به کار رفته است. در جایی این لغت به معنای گروه شیاطین و گمراه‌کنندگان، فریبندگان و دروغ‌پرستان آمده است.

همچنین منظور از سحر، نوشتن، خواندن، سوزاندن و دود کردن چیزهایی و تصویر کردن، دمیدن یا گره زدن با اوراد مخصوص و یا چیزهایی را به شکل و وضع خاص در جایی دفن کردن است.

جادوگر کسی است که برای رسیدن به مقاصد خود، به منظور نفوذ در قلب یا عقل دیگری، از سحر و جادو استفاده کند. گاهی سحر منجر به احضار شخص سحر شده و یا خواباندن و بیهوش ساختن او می‌شود و گاه نیز منجر به دوستی یا تنفر شخص سحر شده نسبت به دیگری می‌گردد.

اعمالی نظیر به خدمت درآوردن ملائک، احضار و تسخیر جن و ارواح نیز از اقسام جادوگری است. از انواع دیگر آن، پیش‌گویی است که در عمل به معنای گرفتن اخبار زمان آینده از کائنات است. استفاده و سوءاستفاده از هر یک از علوم مافوق طبیعی، از لحاظ فنی، جادوی سیاه نامیده می‌شود. جادوی سیاه روشی برای ارتباط با ارواح خبیث در جهت اهداف شیطانی نیز به شمار می‌رود. جادوگری بر دو پایه استوار است: جهل جادو شونده و بازیگری جادوگر.

تاریخچه مختصری از جادوگری

منشأ جادوگری به دوران قبل از تاریخ برمی‌گردد. گفته شده که سومریان نخستین بنیان‌گذاران نهادهای جادوگری در تمدن‌های بزرگ عهد عتیق بوده‌اند. این مطلب از طریق آخرین کشفیات از متون عهد عتیق سومریان، در مورد تمدن آن‌ها به دست آمده است. به اعتقاد برخی از دانشمندان، کشف خواص گیاهان، عامل اولیه پیدایش جادوگری بوده است. اثرات گیاهان مختلف گاه موجب بیماری و مرگ و گاه باعث درمان و ایجاد آرامش می‌شود. در واقع شناخت گیاهان به انسان این امکان را داد تا با تهیه مواد سمی، مخدر یا نیروبخش، وضع زندگی خود را تغییر دهد. در قبایل اولیه، جادوگران طلسم‌هایی می‌ساختند و مراسمی برپا می‌کردند تا در درگیری‌ها، افراد قبیله‌شان به پیروزی دست یابند. در

اکثر موارد از فرمولی ساده استفاده می‌کردند؛ مثلاً اگر پیکره شخصی را می‌ساختند و آن را نابود می‌کردند، قربانی هم با سرنوشت مشابهی مواجه می‌شد. به همین دلیل انسان اولیه به دقت از موی سر، ناخن و لباس‌های خود محافظت می‌کرد تا مبادا به چنگ دشمن بیفتد و از آن در مراسم جادوی سیاه استفاده شود.

توانایی جادوگر در انجام چنین کاری و اجرای سایر گونه‌های سحر و جادو، او را در میان قبیله‌اش از اعتبار و حرمت خاصی برخوردار می‌ساخت و دامنه اختیاراتش را گسترش می‌داد. در این دوران مردم بر این باور بودند که هیچ چیزی فراسوی قدرت جادوگر وجود ندارد و جادویش از هر لحاظ زندگی آن‌ها را تحت کنترل دارد. گزارشات موجود نشان می‌دهد که جادوگران برای پیش‌گویی، از چیزهای عجیب و گوناگونی استفاده می‌کردند؛ از جمله امعاء و احشاء حیوانات، تارهای عنکبوت و پرندگان زنده. در طول نسل‌ها، این افراد از اسرار خود محافظت می‌کردند و آن‌ها را تنها به کسانی منتقل می‌کردند که به عضویت فرقه‌هایشان پذیرفته می‌شدند.

درست پیش از ظهور مسیحیت، نوآوری‌های شومی در جادوگری رومی وارد شد. آن‌ها به‌رغم نگرش منطقی که نسبت به زندگی داشتند، کاملاً مجذوب جادوگری شدند. از امپراتور گرفته تا شهروندان عادی، تقریباً همگی به طور تفریحی با طلسم محبت و پیش‌گویی و لعن و نفرین سروکار داشتند. برای مثال امپراتور «کمودوس» با استفاده از امعاء و احشاء پسران اشراف‌زادگان، آینده را پیش‌گویی

می‌کرد. او این شیوه را به جانشین خود «کاراکالا» نیز آموخت. در همین زمان صاحبان قدرت میان سحر و جادوی سفید و سیاه تمایز قایل شدند. در حالی که جادوی سفید مجاز محسوب می‌شد، جادوی سیاه محکوم گشت.

با ورود مسیحیت به اروپا در طول چند قرن، تغییرات مختصری به وجود آمد ولی تهدید کشیشان درباره آتش دوزخ، برای کافران مؤثر واقع نشد. اما پس از آن که کلیسا تبدیل به یک قدرت جهانی شد و مسیحیت به عنوان مذهب رسمی و یگانه پذیرفته شد، جادوگری به صورت فرقه‌ای مخفی درآمد. با فرا رسیدن قرون وسطی و آغاز جنگ‌های صلیبی، کلیسا شروع به نابود کردن جادوگران یا متهمان به جادوگری نمود که قرن‌ها به طول انجامید.

جادوگری در انگلستان سنتی است که از دیرباز وجود داشته است. با آن که بیش‌تر اوقات اعمال جادوگرانه در خفا صورت می‌گرفته و گاه نیز متوقف گردیده، اما همواره در این کشور جادوگری به نحوی ادامه داشته و آنچه امروز تحت این عنوان عملی می‌شود، در حقیقت احیاء همان شیوه‌های قدیمی است.

دلایل کافی وجود دارند تا به این مطلب پی ببریم که در انگلستان، مردم طبقات مختلف اجتماع در این کار شوم دست داشته‌اند. در زمان ملکه الیزابت گروهی از اشراف‌زادگان ناراضی تلاش کردند تا علیه او سحر و جادو کنند. طبق مدارک به دست آمده، آن‌ها مجسمه‌هایی مومی از ملکه و تعدادی از سربازان سخت‌کوش او ساختند.

ملکه الیزابت نقش مهمی در مبارزه علیه جادوگری و انزجار از آن را داشت. او مسئول تصویب قانون مجازات برای جادوگری در سال ۱۵۶۳ میلادی بود و مجازات مرگ با چوبه دار را برای جادوگرانی که با اعمال خود، قصد کشتن و نابودی دیگران را داشتند تعیین نمود.

گردهمایی جادوگران

محققین، سالیان متمادی درباره این که آیا جادوگران برای بزرگداشت خدایان گرد هم جمع می‌شده‌اند یا نه، بحث‌های طولانی داشته‌اند. دکتر «مارگارت موری» از اروپای غربی در کتاب خود با نام «فرقه جادوگری» آورده است: «گردهمایی جادوگران به همان شکلی که در عصر حجر با پرستش رب‌النوع باروری و شکار شروع شده بود، گسترش یافت». جادوگران حتی در طول سال‌هایی که تحت تعقیب و شکنجه نیز قرار می‌گرفتند، گاهی اوقات گردهم جمع می‌شدند. دکتر «موری» معتقد است که تعداد اعضای در جلسات به طور سنتی ۱۳ تن بوده و برای اثبات این ادعا مثال‌هایی از فرانسه، آلمان، اسکاتلند و انگلستان می‌آورد. به گفته محققان، هر جلسه دارای رئیس یا کشیشی عالی‌مقام بوده و در بعضی از کشورهای اروپایی، گردهمایی‌ها در هر ناحیه، یک فرماندهی عالی‌مقام داشته است.

محل تجمع و گردهمایی‌ها، بسیار دقیق انتخاب می‌شد و اغلب در محل‌هایی که دارای آثار و بقایا و بناهای تاریخی بودند، برپا می‌گردید.

طبق اسناد معتبر، جادوگران در دو نوع جلسات شرکت می‌کردند، «اسبات» و «سابات». «اسبات» جلسه‌ای متشکل از گروهی کوچک بود که برای بحث درباره‌ی مسئله شکنجه یا طلسم و اموری از این قبیل برگزار می‌شد. «سابات» اجتماع شبانه جادوگرانی بود که در قرون وسطی و در دوره‌ی رنسانس، به طور مخفیانه، برای پرستش شیطان و انجام شعائر آیینی، انجام می‌شد. در این نوع جلسات، تعداد کثیری از جادوگران شرکت می‌کردند تا به خاطر اعتقادات و باورهای محرمانه خود جشن و سرور برپا کنند. همچنین اکثر موضوعات مربوط به جادوگری در این نوع جلسات، مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. مسلماً داروها و معجون‌ها، بخش مکمل جادوگری و این گونه جلسات بود و احتمال می‌رود که بسیاری از جلسات «سابات» زائیده‌ی ذهن مسموم افرادی باشد که تحت تأثیر مواد مخدر قرار داشتند.

تردید نیست که در تمام جلسات گردهمایی، ضیافت وجود داشت و در آن جادوگران به کارهای زشت و اعمال غیراخلاقی می‌پرداختند. داستان‌های زیادی از این جلسات نقل کرده‌اند، مانند شهوت‌رانی‌ها، آشامیدن خون و خوردن گوشت بدن کودکان و... به طور مثال طبق تحقیقات «پیتر هاینینگ»، نوعی از مراسم جادوی سیاه یا «بلاک مس» توسط «کاترین دومدیچی» دختر «لورنزو دومدیچی» جادوگر و

همسر «هنری دوم» پادشاه فرانسه، بنیان گذاشته شد. او که زنی فاسد بود به سوی عناصر شیطانی علوم مافوق طبیعی کشیده شد که در آن دوران در اروپا بسیار رواج داشت. این اقدام او تا قرن‌ها تأثیرات بسزایی در فرانسه و سایر کشورهای اروپایی داشت.

شیطان، سرچشمه جادوگری

شیطان اسمی خاص نیست، بلکه مفهومی عام دارد که شامل هر موجود متمدن، طغیان‌گر و خراب‌کار می‌شود، از جنس جن یا انسان و غیر آن‌ها. از آن‌جا که شیطان دور از حق و رحمت خداست، در ریشه اصلی، این واژه به معنی بُعد و دوری و چاه عمیق که قعر آن از دسترس دور است تفسیر شده؛ همچنین به معنی آتش گرفتن و برافروخته شدن به خاطر خشم و غضب است زیرا شیطان از آتش آفریده شده است. در داستان سجده بر آدم نیز شیطان گرفتار خشمی آتشین شد. شیطان را «غرور» به معنای نیرنگ و غفلت در حال بیداری نیز می‌گویند. زیرا افراد را با نیرنگ و فریب از راه راست بیرون برده و حق و باطل را در نظر آنان دگرگون می‌کند.

به بیانی ساده، شیطان عامل اصلی آزار، رنج، قتل، شکنجه و تجاوز در ارتباطات بشری است که در طی قرون و اعصار با ظاهری زیبا و فریبنده در افکار و اعمال بشر نفوذ کرده و با تحریک خودخواهی‌ها و امیال خودپرستانه، او را وادار به انجام اعمال پلید و شیطانی نموده

است. یکی از ابزار مؤثر و خطرناک شیطان برای گمراهی و سقوط روح بشر، جادوگری و اعمال جادوگرانه است.

پیمان با شیطان

پیمان با شیطان غالباً ریشه تمام اعمال جادوگری تلقی می‌شود. در ابتدا انسان طبق قراردادی، روحش را برای مدت معینی در ازای ثروت و افتخار به شیطان واگذار می‌کرد که این توافقی شفاهی بود. اما بعد از قرن دوازدهم این پیمان‌ها به شکل عهدنامه و با خون جادوگر نوشته می‌شد. شاید به این دلیل که بسیاری از جادوگران از عواقب کار ناهماهنگ خود مطلع می‌شدند و قصد پیمان‌شکنی می‌کردند.

چشم شیطان

یکی از نیروهایی که در ازای پیمان با شیطان به جادوگران اعطا می‌شود، توانایی ایجاد درد یا مرگ با استفاده از چشم شیطان است. این نیرو که گاهی اوقات «چشم زخم» نامیده می‌شود، جادوگر را قادر می‌سازد تا با نگاهی به دیگران آسیب برساند. به این موضوع در تاریخ به وفور اشاره شده و تاکنون موارد زیادی از جادوگران دارای چشم شیطان به ثبت رسیده است. روش استفاده از چشم شیطان به وسیله

خود شیطان فاش گردیده است. در حال حاضر در ایرلند عده‌ی زیادی از مردم، به چشم شیطان اعتقاد دارند.

اشکال گوناگون جادوگری

نکرومانسی

ارتباط با مردگان یا «نکرومانسی» بخشی از جادوگری می‌باشد. در دوران گذشته، سقوط به جهنم برای مشورت با مردگان را «نکرومانسی» می‌دانستند؛ اما بعدها احضار ارواح مردگان برای پی بردن به آینده و یافتن گنج‌های مدفون را «نکرومانسی» دانستند. معروف‌ترین نمونه از «نکرومانسی» به دوران بسیار قدیم و حکایت شائول از کتاب مقدس (عهد عتیق) برمی‌گردد. «شائول پادشاه یهود تغییر قیافه داده، لباس معمولی بر تن کرد و شبانه به منزل زنی جادوگر رفت و به او گفت که می‌خواهد با روح یک مرده صحبت کند و از زن جادوگر خواست که روح «سموئیل نبی» را احضار کند. وقتی روح «سموئیل» احضار شد، پادشاه درباره‌ی نبردی که در پیش داشت با او مشورت کرد و «سموئیل» بلافاصله شکست قطعی «شائول» را

پیش‌گویی نمود. پادشاه که چاره‌ای جز نبرد نداشت به جنگ رفته و در کنار سربازانش کشته شد». جالب است بدانیم که در آن زمان به دستور خود «شائول» تمام جادوگران و فال‌گیران از کشور بیرون رانده شدند و اگر کسی اقدام به جادوگری می‌کرد به کام مرگ فرستاده می‌شد.

لیکانتروپی

در طول تاریخ، قابلیت تبدیل انسان به حیوان یا «لیکانتروپی»، یکی دیگر از نیروهای جادوگران شناخته شده است. نویسندگان یونان و روم باستان (مانند پترونیوس) درباره‌ی زنان و مردانی نوشته‌اند که با فرا رسیدن شب به گرگ تبدیل می‌شدند و در پی شکار گوشت انسان می‌رفتند. بعدها در سایر کشورها، شیطان‌شناسان گفته‌اند که این افراد از نظر جسمی نیز تغییر می‌کرده‌اند، موی بدنشان رشد کرده، بر روی چهار دست و پا راه می‌رفتند و همچنین سرشان نیز تغییر شکل می‌داده است. در آلمان قرون وسطی در چندین محاکمه آمده است که متهمین، شب‌ها در هیبت حیوانات (علی‌الخصوص گرگ) از خانه خارج می‌شدند، پیران و نوزادان را می‌گرفتند و می‌خوردند.

وَمپایر

خون‌آشام‌ها مانند انسانِ گرگ‌نما به جادوگری نسبت داده شده‌اند و در ادبیات جادوگری جای خاصی برای خود باز کرده‌اند. به خون‌آشام‌ها، کلمه «وَمپایر» را نیز اطلاق می‌کنند. بعضی از محققین آن را برگرفته از واژه‌ی «اوپر» که به زبان ترکی به معنای جادوگر است، می‌دانند. خون‌آشام در دوران بسیار قدیم در مراسم جادوگری در غرب ظاهر شد. گزارشاتی مبنی بر وجود آن‌ها از اواخر قرن هفدهم وجود دارد. براساس اخبار موجود، این اعمال شوم همچنان در قرن بیستم نیز ادامه دارد.

وودوو

با ورود سیاه‌پوستان آفریقایی به بسیاری از کشورهای جهان، شکل دیگری از جادوگری گسترش یافت. هواداران این نوع جادوگری آن را «وودوو» یا «وودون» می‌نامند. تاریخ «وودوو» به قدمت تاریخ جادوگری است؛ اما از قرن هفدهم به بعد در کشور هائیتی و در میان بردگان که برای کار در مزارع نیشکر برده شده بودند، رواج یافت. بردگان سیاه‌پوست که خود به خدایان روشنایی و تاریکی و خیر و شر اعتقاد داشتند، عجیب‌ترین مذهب جهان را که آمیزه‌ای از پرستش

عیسی مسیح (ع) و بت‌پرستی بود، ابداع کردند که با مراسمی شامل سرودهای مسیحی، قربانی کردن و بی‌بند و باری همراه بود. فرقه‌های «وودوو» توسط کشیشان زن و مرد اداره می‌شد. آن‌ها علاوه بر درمان بیماری قادر بودند باعث آسیب رساندن به افراد یا مرگ آن‌ها شوند. بعضی از محققان می‌گویند آن‌ها قادرند مردگان را احضار کرده و به آنان زندگی دوباره ببخشند و از آن‌ها در مقاصد شوم و پلید خود استفاده کنند. هواداران «وودوو»، آن‌ها را به سایر کشورها من‌جمله آمریکا (جایی که این کار، غیرقانونی اعلام شد اما در بعضی از نقاطش به شدت مورد توجه قرار گرفت)، خاورمیانه و چندین کشور جدید آفریقایی و اروپا گسترش داده‌اند.

انواع فنون جادوگری

روش‌های ایجاد حمله روانی (۱۹۸)

پدیده‌های توصیف شده در کتاب‌های قدیمی مربوط به جادوگری که اغلب توسط مخالفین جادوگران تدوین شده، در دسته‌بندی مشخصی قرار می‌گیرند. در این روایت‌ها به استفاده از انواع معجون‌ها، مرهم‌ها و بخورها به فراوانی اشاره شده است. با این که همه این عوامل

بخش قابل توجهی از مقوله جادوگری را تشکیل می‌دهند، نمی‌توان قاطعانه آن‌ها را نوعی حمله روانی به حساب آورد. هر حمله روانی از سه عامل تشکیل می‌شود که ممکن است در هر لحظه از یکی یا همه آن‌ها استفاده شود: اول، القاء از راه هیپنوتیزم و تله‌پاتی است. دوم، تقویت این القاء با احضار بعضی نیروهای نامرئی است. سوم، استفاده از ماده‌ای فیزیکی به عنوان نقطه تماس یا ارتباط مغناطیسی است.

نیروی به کار گرفته شده ممکن است به صورت جریانی مستقیم که تمرکز شخص، عامل آن است، باشد یا در نوعی خازن روانی (که ممکن است یک عنصر بدوی مصنوعی یا طلسم باشد) ذخیره شود. با استفاده از تمرکز ذهنی می‌توان نیروی عظیمی به وجود آورد. بدین صورت که از نیروی ذهن بشر به عنوان وسیله راه‌اندازی استفاده شود و در خلال تمرکز کامل ذهنی، با نیروهای کیهانی و همانند آن تماس برقرار گردد که از این طریق نیروهای بی‌نهایت عظیم‌تری در اختیار شخص قرار می‌گیرند. این به مانند مکانیزم و عمل کرد جعبه دنده‌ی ماشین است که دنده‌ی کوچک‌تر (نیروی ذهن بشر) به حرکت درمی‌آید و با ارتباط با دنده‌ی موتور اصلی (نیروهای کیهانی) آن را فعال می‌کند. پس از چند لحظه کار طاقت‌فرسا نیروی ماشین کوچک به اهرم‌های ساکن ماشین بزرگ منتقل می‌شود و با آتش گرفتن سوخت، موتور شروع به کار می‌کند. پس از آن تنها کافی است که

دنده را عوض کرد و ماشین را راند. آیین جادوگری به این شکل فعال می‌شود.

جادوگر پس از فراخوانی و تمرکز نیرویش باید هدف خود را مشخص کند. او باید با قربانی خود ارتباط سماوی برقرار کند. برای این کار لازم است رابطه نزدیکی به وجود آورد. نخست باید قربانی خود را بیابد و نقطه تماس در قلمرو خود را مشخص کند و سپس از آن‌جا شروع به نفوذ در هاله او نماید. نیروی غیرمتمرکز چندان فایده‌ای ندارد. شیوه‌ی معمول این است که شیء آغشته به مغناطیس قربانی مورد نظر، مانند طره‌ای از مو، ناخن یا هر چیزی که بنا بر عادت می‌پوشد یا با خود حمل می‌کند را به دست آورد. چنین شیئی از نظر مغناطیس با صاحبش ارتباط دارد و جادوگر می‌تواند با گرفتن رد و در نتیجه ورود به قلمرو قربانی‌اش، با او ارتباط برقرار کند. پس از آن مانند همه القاء‌کنندگانی که توانسته‌اند قربانی خود را به مراحل اولیه هیپنوتیزم برسانند عمل می‌کند. او با استفاده از حلقه اتصال مغناطیسی، به گوش قربانی‌اش دسترسی پیدا می‌کند و قربانی، نیمه خودآگاهانه القاء‌هایش را می‌شنود. بعد از این باید دید آیا بذر افکاری که این گونه کاشته می‌شود ریشه خواهند کرد یا از ذهن بیرون رانده خواهند شد. در هر صورت قربانی دستخوش آزار و ناآرامی خواهد شد. جادوگر جادوی سیاه اگر نتواند حلقه اتصال مغناطیسی را برقرار کند باید به شیوه‌های دیگر روی آورد. یکی از رایج‌ترین شیوه‌ها، جایگزینی است، یعنی چیزی را انتخاب می‌کند و با آیین خاصی آن را

با قربانی مورد نظر یکی می‌انگارد. در سوابق مربوط به محاکمه جادوگران اغلب به شیوه‌ی قدیمی ساختن مجسمه‌ای مومی و ذوب آن در مجاورت آتش یا فرو کردن میخ در مجسمه‌ای چوبی که به نام قربانی تعمیم یافته بود، برمی‌خوریم.

متخصصان جادوی سیاه، اشیاء مغناطیس شده را در اتاق‌هایی که قربانی اغلب در آن‌ها به سر می‌برد می‌گذارند یا این که در مسیر رفت و آمدش دفن می‌کنند. این طلسم‌های شیطانی، نه تنها با نیروی خود فعال می‌شوند بلکه برای جادوگر نقطه تمرکزی به شمار می‌آیند.

تسخیر و اشغال روح

یکی دیگر از نیروهایی که به جادوگران نسبت داده‌اند نیروی تسخیر است که به موجب آن جسم شخص توسط ارواح خبیثی مورد هجوم قرار گرفته و تسخیر می‌شود. ارواح خبیث باعث می‌شوند که از شخص رفتار عجیب و غریب سر بزنند. شیطان‌پرستان قرون وسطی اظهار داشته‌اند که جادوگران روش‌های متعددی برای تسخیر دارند.

مسئله اشغال روح خیلی مهم است. این کلمه معمولاً به معنی بیرون رفتن از کالبد و جایگزین شدن روح دیگری در آن کالبد است. اما این تعریف بیانگر آنچه واقعاً اتفاق می‌افتد نیست. در اشغال روح واقعاً روحی جانشین روح دیگر نمی‌شود، بلکه یک روح زیر سلطه روحی دیگر قرار می‌گیرد. این سلطه از طریق هیپنوتیزم است و با استفاده از

نظریه شناخته‌شده‌ی هیپنوتیزم می‌توان آن را توضیح داد. با این فرق که در این مورد، هیپنوتیزم‌کننده، موجودی فرازمینی است. تصور می‌شود که موجود فرازمینی با استفاده از اشغال روح از طریق هیپنوتیزم و یکی انگاشتن خود با قربانی‌اش، در ابتدا شخصیت خود را بر او تحمیل می‌کند و در نتیجه، وسیله‌ای برای ابراز وجود خود می‌یابد. اما با این وجود چه این شرایط ناشی از بیماری روح یا جسم باشد و چه در نتیجه اعمال جادوی سیاه، تحقق چنین سلطه‌ای فقط در شرایط غیرطبیعی امکان‌پذیر است.

ظهور جسم اثیری

متخصصان علوم مافوق طبیعی عقیده دارند ذهن از راه «همزاد اثیری» یا آنچه دانشمندان مسیحی «ذهن میرا» نامیده‌اند، بر جسم اثر می‌گذارد. انجام اعمال فیزیکی از راه دور به طریق جادوگرانه با استفاده از این همزاد اثیری امکان دارد. همزاد اثیری در درجه اول مجموعه‌ای از ارتعاش‌های مغناطیسی در چارچوبی است که شبکه‌های آن، سلول‌ها و تارهای جسم فیزیکی را همچون سبدي در خود نگه می‌دارند.

نوع دیگری از حمله ارواح، آن‌هایی هستند که به وسیله ارواح مصنوعی انجام می‌شوند. تفاوت آن‌ها با اندیشه‌های شکل گرفته این است که پس از خلق به وسیله ذهن خلاق جادوگر، وجودی مستقل و

غیروابسته پیدا می‌کنند، هر چند که کاملاً در چارچوب آنچه جادوگر در نظر داشته است باقی می‌مانند. این موجودات شبیه باطری الکتریکی هستند که ذره ذره از راه تابش خالی می‌شوند و اگر به طور مرتب شارژ نشوند، عاقبت ضعیف شده و می‌میرند. مسئله چگونگی ساخته شدن، شارژ شدن، مردن و نابودی این ارواح مصنوعی، یکی از مباحث مهم در علم جادوگری عملی است.

شیطان‌پرستی و جادوی سیاه

با مطالعه و بررسی اروپای نیمه دوم قرن هجدهم، به ظهور فرقه جدیدی از پرستش‌کنندگان شیطان که به طور مخفیانه عمل می‌کردند، پی می‌بریم. نام این گروه، شیطان‌پرستان بود. آن‌ها تفاوت کمی با اعضاء جادوی سیاه داشتند؛ زیرا هر چند که صریحاً به کلیسا حمله نکردند، اما به همان اندازه اعمال شیطانی و هرزگی را پیش گرفتند. چنین فرقه‌هایی اعضایشان را از بین تمام طبقات جامعه انتخاب و شیطان را رهبر نامرئی خود تصور می‌کردند.

این فرقه‌ها از بسیاری لحاظ طلایه‌دار پرستش‌کنندگان کنونی شیطانند، چرا که اعمال شیطانی و توهین آشکارشان به قانون، تماماً عناصر جادوی سیاه قرن بیستم می‌باشد.

با این که تمامی مدارک شیطان‌پرستی معاصر قابل ارائه نیست، اما حقیقت وجود آن غیرقابل انکار است. اهانت به مقدسات، نمونه بارز

اعمال شیطان‌پرستی می‌باشد. شیطان‌پرستان معمولاً به صورت انفرادی عمل نمی‌کنند بلکه در شکل انجمن‌های اهریمنی فعالیت دارند که جنایات را رهبری می‌کنند و یا از آن‌ها سود می‌جویند.

«پالادیسم»، یکی از حوزه‌های قلمرو ابلیس است که از رهبران «فراماسونری» و «لوسیفرین‌هایی» که دنیای قدیم و جدید را در بر گرفته، تشکیل شده و شامل یک ضد پاپ، یک صومعه و یک دانشکده کاردینال‌ها است که به نوعی، تقلیدی مسخره از دربار واتیکان است. «فراماسونری»، قدرت اصلی و نظامی است که صهیونیست از آن بهره‌جویی می‌کند تا از استقرار و برپایی حکومت الهی در جهان جلوگیری کند و حکومت شیطانی را برقرار نماید. در پس لژهای «فراماسونری»، مراسم تشریف شیطان، با دعا و قربانی در محیطی دهشتناک همراه با بی‌حرمتی به مقدسات انجام می‌شود.

بخشی از این برنامه‌ها از مراسم جادوی سیاه تشکیل شده‌اند که در محیطی مملو از وحشت و توطئه، همراه با جنایات آیینی انجام می‌گردد. تشکیلاتی مانند «فراماسونری»، ایدئولوژی‌ها و برنامه‌های خود را از طریق سحر و جادو القاء می‌کنند؛ چنان‌که گاه پیش آمده دولتی سال‌ها از آن‌ها فرمان برده و بسیار دیر فهمیده که در اشتباه بوده است.

یکی از رهبران آن‌ها می‌گوید: «ما نه تنها دارای حکومت دموکراسی نیستیم، بلکه بایستی تکرار کرد که ما تحت حکومت شیطانیم».

بنابراین در یک کلام باید گفت که شیطان رهبر واقعی سیاست آن‌هاست.

جادوگری و پرستش شیطان در قرن بیستم

جادوگری و عبادت شیطان در قرن بیستم به حیات خود ادامه می‌دهد. این عمل شوم و جنایت‌کارانه در میان مردم اروپایی، آفریقایی، آمریکایی و... همچنان رواج دارد. به طور مثال در کشور آلمان، هر ساله تقریباً هفتاد مورد جادوگری به دادگاه گزارش می‌شود و مردم آن به طور گسترده‌ای از اذیت و آزار جادوگران رنج می‌برند.

همچنین در بعضی از کشورهای جهان، فرقه‌های جادوگری با تبلیغات گسترده در ستون مجلات، برای پذیرش عضو جدید آگهی منتشر می‌کنند. به همین دلیل با وجودی که بسیاری از مردم جادوگری را ریشخند می‌کنند، تعداد کسانی که آرمان‌های جادوگری را دنبال می‌کنند رو به فزونی است. به طوری‌که تنها در بریتانیا، ده هزار نفر به جادوگری مشغولند و در آمریکا تعداد این افراد بیش‌تر است. به ویژه جوانان آمریکایی بسیار مشتاقند تا به گروه‌های کثیر جادوگران بپیوندند. تنها در بوستون، بیش از سیزده گروه جادوگری وجود دارد. جادوگری در لوس‌آنجلس، بیش از هر زمانی رایج است. معروف‌ترین جادوگر آمریکا، غیب‌گویی انگلیسی و دختر یک جادوگر است. او درباره جادوگری می‌گوید: «آمریکا فرقه‌های رسمی معدودی

دارد، اما این فرقه‌ها به مراتب ساختگی‌تر و دروغین‌تر از هر جای دیگر جهان هستند؛ هر چند که فرقه‌های اصیل و واقعی‌تری از جادوگری در سراسر جهان در حال شکل‌گیری هستند و طولی نخواهد کشید که جادوگری به عنوان مذهبی قانونی و معتبر جایگاه خود را به دور از هر گونه آزار و اذیت و هراس در میان سایر مذاهب به دست خواهد آورد».

جادوگری در جنگ‌های خونین آفریقا نیز تا کنون نقش مهمی داشته است؛ به طوری که سربازان کنگویی به سبب جادو، بی‌محابا در برابر آتش قرار می‌گرفتند. در نایروبی، عده‌ای از حکیمان جادوگر در مسابقات فوتبال برای مسئولین دردسر ایجاد می‌کردند. همچنین در استرالیا، دانشمندان در حال انجام تحقیقاتی بر روی حکیمان جادوگر بومی هستند که قادرند تا کسانی را که با آن‌ها خصومت دارند از طریق جادو از بین ببرند...

شکی نیست که در حال حاضر فرقه‌های جادوگری وجود دارند اما از فعالیت‌های آن‌ها گزارشات دقیقی در دسترس نیست؛ زیرا کسانی که عضو این فرقه‌ها می‌شوند متعهد به رازداری می‌گردند و در صورتی که کسی مایل به ترک گروه یا افشای رازهای فرقه باشد با خطری جدی مواجه می‌شود. اما گاه بعد از انتشار خبر وقوع جنایات و اعمال فجیع آن‌ها، گوشه‌ای از اسرارشان برملا می‌گردد.

دیدگاه ادیان الهی درباره جادوگری

به طور کلی جادوگری در بسیاری از مکاتب و ادیان الهی گناه کبیره قلمداد شده و در مراتب کفر و شرک قرار گرفته است. همچنین مجازات مرگ برای کسانی که آگاهانه از نیروهای ماورائی سوء استفاده می‌کنند، تعیین شده است.

دیدگاه قرآن به طور کلی در مورد سحر و جادو این چنین است که: «سحر و شرک مقرون یکدیگرند»، «سحر گناهی بزرگ است»، «ساحر هرگز پیروز نمی‌شود» و «جادو، بستن چشم‌های مردم است». خداوند در سوره بقره می‌فرماید: «و چون از جانب خدا پیامبری برایشان فرستاده شد که راستی کتاب آسمانی آن‌ها را تصدیق می‌کرد (منظور قوم یهود می‌باشد)، گروهی از اهل کتاب چنان که گویی نسبت به آن کتاب هیچ‌گونه علم و آگاهی ندارند، کتاب خدا را پشت سر افکندند و پیرو آن افسون‌هایی شدند که شیاطین در سرزمین سلیمان و دوران حکومت او می‌خواندند. سلیمان هیچ‌گاه نسبت به خدا کافر نشد ولی شیاطین به مردم افسون‌هایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی می‌انداختند، اما هیچ‌کس را جز به اجازه‌ی خداوند زیان نمی‌رسانیدند. چیزهایی می‌آموختند که به ضررشان بود و سودشان نمی‌داد. محققاً بدانید هر کس خریدار سحر و جادو شود، از جهان دیگر بهره‌ای نخواهد داشت و آنان اگر

می‌دانستند، درمی‌یافتند که دل‌ها و جان‌های خویش را به گرو زشت‌ترین چیزها نهاده‌اند.

در دین مسیحیت، آنانی را که ادعای جادوگری و تسخیر ارواح کنند مستحق سنگ‌سار شدن می‌دانند. از عهد جدید آمده است: «ساحران و تابعان ایشان را به شدیدترین عذاب‌ها تهدید می‌فرماید». سحر در دین موسی راه نداشت، بلکه این شریعت، اشخاصی را که از سحر مشورت‌طلبی می‌نمودند با تهدید به شدیدترین قصاص، منع می‌نمود.

جادوگر مورد لعن و نفرین خداست

مسلم است که جادوگران دارای قابلیت‌هایی در فراگیری نیروهای ماورائی هستند. آن‌ها جهت پرورش قابلیت‌های خود تحت آموزش اساتید قرار گرفته، توانمند شده و به قدرت‌های ماورائی دست می‌یابند، اما بعد از کسب این قدرت‌ها به قوانین جهان‌های ماورائی پشت کرده و از توانمندی‌های خود در امور زمینی و این جهانی استفاده می‌کنند.

هر جهانی دارای قوانین خاص خود می‌باشد و اگر کسی بخواهد از قوانین یک جهان در جهانی دیگر استفاده کند، دچار عمل ناهماهنگ شده و نظم آن جهان را بر هم می‌زند. از طرفی هر جهان دارای مکانیزم‌هایی حفاظتی می‌باشد که اجرای درست قوانین آن جهان را کنترل می‌کنند؛ مکانیزم‌هایی که اجازه نمی‌دهند تحت هیچ شرایطی نظم جهان‌ها از بین برود. بنابراین جادوگران، که تحت حمایت و

پشتیبانی قدرت شیطان در تلاشند که از چارچوب این قوانین فراتر رفته و از قدرت‌های ماورائی خود سوء استفاده کنند، با توجه به قوانین هستی یقیناً متحمل عواقب و مجازات‌های شدیدی گشته و ملعون خدا هستند.

تاریخ جادو و جادوگری، خود گواه این مطلب است. با بررسی تاریخ می‌بینیم که اکثر جادوگران به خاطر سوء استفاده از توانمندی‌های خود، دچار اتفاقات ناگواری در طول زندگی‌شان شده‌اند. بعضی از آن‌ها به طور عجیب و وحشتناکی مرده‌اند. به طور مثال در قرون وسطی تعداد زیادی از جادوگران، زنده زنده در آتش سوزانده شدند.

بنابراین فراگیری سحر و جادو و استفاده از آن، با مقاصد پلید و با هدف تقرب به شیطان و به نیت ضرر رساندن به دیگران، یکی از زشت‌ترین اعمال است که در این دنیا به کفر و در جهان آخرت به بی‌بهرگی منجر خواهد شد.

- تأثیر از فاصله، نوشته پل ژاگو، ترجمه ساعد زمان
- جوهره‌ی تایی‌چی، نوشته ونسان لیائو، ترجمه مهیار جلالیانی
- نیروی روانی گیاهان، نوشته جان ویتمن، ترجمه جهانگیر بهارمست
- دستان شفابخش، نوشته خوزه سیلوا، ترجمه مجید پزشکی
- هاله درمانی با دستان شفابخش نوشته باربارا آن‌برنن، ترجمه مهیار جلالیانی
- ریکی، نوشته بودوجی باگینسکی و شلیلا شارامون، ترجمه اکرم افشار
- ارتعاشات شفابخش، نوشته آماندا کاکرن و کلر جی. هاردی، ترجمه نفیسه معتکف
- هاله انسانی، نوشته جودیت کالینز، ترجمه رؤیا منجم
- مقالات تحقیقی و تجربی از اینترنت
- سیری در تاریخ جادوگری، نوشته پیتر هاینینگ، ترجمه هایدی قولایی
- شیطان فراماسون، گردآورنده اوژن وبر ترجمه شهلا المعی
- روش‌های جنگ روانی ۲ - بکارگیری فنون کهن و جادویی، نوشته دیون فورچون، ترجمه فرهاد کاظمی
- سایت‌های اینترنتی:

www.psiexplorer.com

www.skeptic.com

www.alternativescience.com

منابع و مأخذ

- فوق طبیعت نوشته لایال واتسن، ترجمه شهریار بحرانی و احمد ارجمند
- سفر به ماوراء، نوشته ریچارد کاوندیش و جی.بی.راین، ترجمه امیرعلی راسترو
- سفری به دنیای اسرارآمیز ناشناخته‌ها تألیف و ترجمه سیروس گنجوی
- خطای رومئو نوشته لایال واتسن، ترجمه دکتر فرخ سیف بهزاد
- تله پاتی حس ششم، نوشته علی‌اکبر محمدزاده
- درآمدی بر فراروان‌شناسی، نوشته جی.بی.راین ترجمه امیر راسترو
- حس ششم، نوشته لاری کتل کامپ، ترجمه محمود حکیمی
- ماوراء ذهن بشر، نوشته کارل استیونسون، ترجمه شهین نوروزی باستانی
- نیروهای اسرارآمیز بشر، نوشته کالین ویلسون، ترجمه شهکام جولایی
- قوای مخفی، نوشته سید عبدالله سیار
- نگاه سوم یا حس برتر، نوشته فروغ تحصیلی و پرتو مفتاح
- اثر روان بر ماده، نوشته اسکات روگو، ترجمه دکتر رضا جمالیان
- تقویت نیروهای روحی روانی، نوشته ژاک مارتین ترجمه دکتر رضا جمالیان
- در جستجوی تعادل، نوشته نارایان دات شریمالی
- مانیتیسیم شخصی، نوشته پل ژاگو، ترجمه مشفق همدانی

ضمیمه اول

معرفی مرکز جهانی ZX

مرکز جهانی انرژی زایی

شناخته شده ترین پدیده هایی که تاکنون به صورت آزمایشی در زمینه انرژی زایی و رشته های مشابه آن مشاهده شده، آزمایشاتی است که توسط گروه هایی از کارورزان باطنی یا سایر افراد مستعدی که توانایی مادرزادی داشته اند، به صورت سیستماتیک، در کشورهای مختلف صورت گرفته است. در این گفتار سه گروه از شاخص ترین این جریانات را مورد اشاره قرار می دهیم.

در این متن، از سه گروه مذکور با علامت اختصاری (قراردادی) ZX، VX و WX نام می بریم. هر یک از این سه گروه انرژی زایی در یکی از مناطق جهان فعالیت دارند و هر کدام دارای چندین شاخه می باشند. WX در آمریکا و آمریکای جنوبی، VX و ZX در آسیا.

در یک مقایسه کلی میان این سه گروه انرژی زایی می توان گفت که گروه WX از نظر تعداد و تنوع پدیده ها بر دو گروه دیگر برتری دارد. VX بیش تر بر شفابخشی و درمان متمرکز است. از نظر کیفیت و قدرت پدیده ها ZX بر دو گروه دیگر برتری دارد، اما تاکنون در آن به فعالیت های شفابخشی پرداخته نشده است. همچنین منسجم ترین ساختار به گروه WX تعلق دارد. فعالیت هر سه گروه به اندازه های مختلف، نا آشکار می باشد و تعهد ناشناختگی همچون همه ی

جریان‌های اسرارگرا در مورد این سه جریان هم (به نسبت‌های مختلف) وجود دارد. به همین دلیل اطلاعات ضد و نقیضی درباره‌ی فعالیت‌های آنان در دست است. بنابراین از میان حرف‌های مختلفی که در این باره وجود دارد تنها به آن دسته از مطالبی اشاره می‌کنیم که از طریق منابع موثق دریافت شده است. ابتدا به ZX (۱۹۹) می‌پردازیم. بعضی از آزمایشات و تمریناتی که در مرکز انرژی‌زایی ZX ، به صورت کنترل شده و تحت قواعد ایمنی‌سازی انجام می‌شود عبارتند از:

- ۱ - تبدیل دانه به جوانه (در زمان کوتاه)
- ۲ - تبدیل تخم به جوجه (در زمان کوتاه)
- ۳ - توقف ضربان قلب (این تمرین و تمرینات، با سوژه‌های حیوانی انجام می‌شوند)
- ۴ - اختلال در فعالیت مغز یا توقف آن
- ۵ - اختلال یا توقف فعالیت سایر قسمت‌های سیستم عصبی و هورمونی و سایر قسمت‌های بدن
- ۶ - اختلال در آگاهی و حافظه (اختلالات شعوری)
- ۷ - انتقال فکر و انتقال اراده
- ۸ - انتقال خواب
- ۹ - تبادول انرژی از طریق رؤیاها
- ۱۰ - تهاجم روانی

۱۱ - تخلیه‌ی انرژی

۱۲ - انتقال انرژی

در ZX تمرینات انرژی‌زایی یا تحت شرایط کنترل شده و با نظارت دقیق مربی صورت می‌گیرد و یا به خود شخص واگذار می‌شود که هرگاه فرصت مناسبی را برای تمرین کردن به دست آورد، به انجام تمرین متناسب با آن بپردازد. این واگذاری با توجه به تدابیری است که در ZX به عمل آمده تا از هر گونه سوء استفاده‌ی احتمالی و تجاوز به حقوق دیگران جلوگیری شود. بنابراین تمرینات روزمره تحت قواعد کاملاً معینی قابل انجام است. در دل همین تجارب کنترل نشده و روزمره‌ی کارورزان است که در ذکر تمرینات تکراری (بعضاً خسته‌کننده) گاهی خاطراتی به یاد ماندنی رخ می‌دهد که افراد جز برای مربی خود، مجاز به فاش ساختن آن نیستند مگر آن که این موضوع با اجازه‌ی مربی مربوطه باشد. احتمالاً مجموعه‌ی خاطرات این کارورزان حجم زیادی را شامل می‌شود زیرا هر یک از کارورزان به طور معمول دارای صدها و شاید هزاران تجربه‌ی ناموفق و موفق است. طبق برنامه، کارورزان بیش‌تر این خاطرات را ثبت می‌کنند. بعد از هماهنگی‌هایی که به عمل آوردیم اجازه پیدا کردیم که به تعداد کمی از این تجارب روزمره‌ی کارورزان (ZX) دسترسی پیدا کنیم که به ذکر آن‌ها می‌پردازیم. سعی کردیم از هر یک از شاخه‌های تمرینات مستقیم انرژی‌زایی حداقل یک خاطره‌ی «قابل ارائه» را پیدا و ذکر کنیم.

کشیدن و خروپفش نبود، می‌شد با اطمینان گفت که مرده است. بعد از مدتی مربی‌ام که خودش برای بیدار کردن آن شخص تلاش می‌کرد و در واقع نتیجه‌ی تمرین مرا ارزیابی می‌کرد به من اشاره داد که بیدارش کنم و من هم فرمان‌های ذهنی بیداری را ارسال کردم. او خیلی زود بلند شد اما حالت کسی را داشت که مفهوم زمان و مکان را از دست داده است. با شک و تردید به من نگاه می‌کرد. شاید چیزی را فهمیده بود.

خاطره دوم: آزمایش شفابخشی در شرایط اضطراری^(۲۰۰)

چند ماهی بود که در خانه‌ی مربی‌ام زندگی می‌کردم. یکی از دخترهای همسایه مربی‌مان ظاهراً علاقه‌ی زیادی نشان می‌داد که با من ارتباط داشته باشد. من هم شدیداً به او علاقه‌مند شدم، اما برای من چنین ارتباطی غیرمجاز محسوب می‌شد. مربی‌ام متوجه این موضوع شده بود بنابراین صریحاً به من دستور داد که این شخص را نادیده بگیرم، چون این احساس هوس است و به زودی از سرم می‌پرد. اما من واقعاً فکر می‌کردم عاشق شده‌ام. از شرح ماجرای این موضوع می‌گذرم اما نتیجه این تجربه، چیز دیگری بود.

بعد از مدتی آن دختر به اصطلاح برایم ضرب‌العجل تعیین کرد و گفت همین امشب باید جوابم را بدهی. با مربی‌ام در میان گذاشتم، او قاطعانه گفت که جواب رد بده. شب همدیگر را دیدیم و من با

نمونه‌هایی از آزمایشات انرژی‌زایی در ZX

خاطره اول: آزمایش کنترل خواب و خواب بستن

یکی از قسمت‌های تمرین خواب‌های از راه دور این طور بود که باید سوژه را در خواب بسیار عمیق قرار دهیم و امکان بیدار شدن او را سلب کنیم. به طوری که سوژه تحت هیچ شرایطی نتواند بدون فرمان عامل از خواب عمیق بیدار شود. همراه با مربی‌ام در مینی‌بوس شهری نشسته بودیم و او در حال تعیین سوژه‌های تمرینی برای من بود. در چند موردی که برایم مشخص کرد نتوانستم نتیجه‌ی موفقی را نشان بدهم، شاید به این دلیل که او با تبحری که در این کار داشت سخت‌ترین سوژه‌ها را که به آن «روان عایق» می‌گفتم انتخاب می‌کرد. اما بالاخره در یکی از سوژه‌ها توانستم به نتیجه‌ی نهایی برسم. ما در عقب مینی‌بوس نشسته بودیم. او یک نفر را در جلوی مینی‌بوس به من نشان داد تا به عنوان سوژه‌ی تمرینی روی آن کار کنم. فشار خیلی زیادی به خودم آوردم و آن شخص در خواب بسیار عمیقی فرو رفت. با صدای بلند، خروپف می‌کرد. به مقصد رسیدیم و همه پیاده شدند اما او همچنان خروپف می‌کرد. من نباید می‌گذاشتم بیدار شود. مربی‌ام به همراه راننده‌ی مینی‌بوس شروع کردند به بیدار کردنش. داد می‌زدند، تکانش می‌دادند اما فایده‌ای نداشت. اگر نفس

صراحت به او جواب رد دادم. او گفت اگر این طور باشد خودش را می‌کشد و من سعی کردم او را از این فکر منصرف کنم چون آدم خیلی لجوجی بود و این طور به نظر می‌رسید که حرفش حرف است. از قرار معلوم برای همیشه خداحافظی کردیم. حدود نیم ساعت تا چهل دقیقه‌ی بعد، از خانه‌ی آن‌ها صدای جیغ و فریاد شنیدیم. دیواری که بین دو تا خانه بود خیلی عریض نبود و صدای آن‌ها به گوش می‌رسید. صداها حاکی از آن بود که او از حال رفته و خواهرش برای مادرش توضیح می‌داد که او پنجاه عدد قرص^(۲۰۱) خورده است، هر چه هم از خودش سؤال می‌کردند صدایی نمی‌آمد که نشان دهد جواب می‌دهد. داشتند حاضرش می‌کردند که به بیمارستان ببرند. مربی‌ام هم در اتاق بود و صداها را با خونسردی و آرامش می‌شنید. او گفت چون ما مسبب این کار بوده‌ایم و در آن دخالت داشته‌ایم پس باید کاری بکنیم. یکی دیگر از کارورزان هم آن‌جا بود. قرار شد یک جلسه انرژی‌زایی، از راه دور روی آن کار شود. فوراً جلسه‌ی انتقال انرژی شروع شد. آن‌ها فرستاده بودند پدر دختر بیاید. اما قبل از رسیدن پدرش حالش خوب شد به شکلی که حتی از رفتن به بیمارستان منصرف شدند. چند روز بعد هم یکی دو بار دیگر باز هم آن دختر پیغام داد که اگر فلان نشود، خودکشی می‌کند و مربی‌ام با بی‌اهمیتی گفت دیگر هر کاری بکند به تو ارتباطی ندارد.

بعد از چند هفته‌ای فهمیدم که موضوع واقعاً هوس بوده چون خیلی زود تمام آن به اصطلاح محبت به نفرت تبدیل شده بود. بعداً هم این

خانم پیغام عجیبی برایم فرستاد مبنی بر این که هر بلایی که به سر دوست پسرش بیاید (منظورش کتک‌کاری و این‌ها بود) آن را از چشم من و فلانی (مربی‌ام) می‌داند و حسابان را می‌رسد.

خاطره سوم: آزمایش انرژی‌زایی تخریبی

تأثیرگذاری به روی تعدادی سوژه‌ی حیوانی، توقف ضربان (قلب و مغز) و جریان خون آن‌ها، تمرینی بود که می‌بایست طی یک مقطع چند ماهه بر آن متمرکز می‌شدم. بعد از این که در جستجو برای سوژه‌های حیوانی که بتوانم کار تأثیرگذاری را به روی آن‌ها انجام دهم به نتیجه‌ی مشخصی نرسیدم، تصمیم گرفتم که به روی تعدادی مرغ و خروس که مربوط به برادرم بود، تمرینات را اجرا کنم. از نظر هماهنگی ارتعاشی در وضعیت مناسبی بودم. حدود ده تا از مرغ و خروس‌ها را به عنوان موضوع تمرین انتخاب کردم. تمرینات چند هفته‌ای طول کشید و نتیجه موفقیت آمیز بود. تقریباً هر سه روز یکی از آن‌ها می‌مرد. کار به خوبی پیش می‌رفت و اشکال اصلی آن در این بود که همه‌ی آن‌ها از طریق توقف ضربان قلب نمردند. شاید به این دلیل که من پس از فرمان‌های توقف ضربان قلب، فرمان مرگ را هم همراه می‌کردم. از بین آن‌ها، یکی از خروس‌ها خودش را به داخل یک تشت آب انداخت و در آن مرد. تشت آبی که اغلب از آن آب می‌خورد. عمق آب خیلی کم بود اما در هر حال من صبح جنازه‌ی آن

را در تشت آب دیدم. یکی دیگر هم، بعد از اجرای تمرین، مثل دیوانه‌ها شد. از حیاط به سمت بیرون دوید، به طرف جاده رفت و خودش را زیر ماشین انداخت. بقیه هم (احتمالاً) به صورت توقف ضربان قلب یا توقف فعالیت مغز مردند.

خاطره چهارم: آزمایش القاء خواب منیتیکی

بعد از پایان یک دوره‌ی نسبتاً طولانی از تمرینات القاء خواب‌های منیتیکی از راه دور، به مربی‌ام اعلام کردم که آمادگی اجرای آزمون پایانی مرحله‌ی خواب‌ها را دارم. او چند مرحله‌ی آزمونی را برایم مشخص کرد. به عنوان اولین مرحله، یک روز صبح چند نفر را به خانه‌ای که در آن‌جا ساکن بودم آورد. آن‌ها از افرادی بودند که تا حدودی تحت اختیار ایشان عمل می‌کردند اما کاملاً از ماجرا بی‌خبر بودند. دلیل بی‌خبری‌شان هم این بود که مبادا دچار تلقین شوند و به خودشان تلقین کنند که قرار است بخوابند. آن افراد در حیاط ماندند و ما در داخل خانه ماندیم. مربی‌ام آن‌ها را یکی یکی صدا می‌زد و به داخل می‌آورد. هر کدام از آن‌ها را در وضعیت متفاوتی از نظر جسمانی قرار می‌داد. نشسته، سرپا و شاید در حال حرکت هم بود. آن‌ها کمی هم متعجب شده بودند. قرار بود بدون این‌که من حرکتی مبتنی بر قصدی که دارم انجام دهم، هر یک از افراد را در زمان خیلی کوتاهی (با زمان مطلوب ۳ ثانیه) عمیقاً خواب کنم و ارتباط ذهنی خود را با

آن‌ها برقرار کرده و کنترل و برنامه‌ریزی ذهنشان را به عهده بگیرم. در آن مرحله با همه‌ی افراد جز یک نفر به نتیجه رسیدم. آن‌ها عمیقاً و به سرعت می‌خوابیدند، البته بدون این‌که من چیزی بگویم و یا علامتی را از منظورم بروز دهم، چون مبنای کار ارتباط ذهنی بود. بعد از این‌که می‌خوابیدند ذهناً به آن‌ها فرمان‌هایی را می‌دادم که در همان لحظه مربی‌ام (که به کنارم آمده بود)، روی کاغذ می‌نوشت و نشانم می‌داد. به جز آن یک نفر همه افراد، با چشم بسته فرمان‌های ذهنی مرا اجرا می‌کردند. بعد از پایان تمرین، آن افراد در جریان موضوع قرار گرفتند با ذکر این مطلب که این‌ها قبلاً برای سوژه‌ی تمرینی بودن، اعلام آمادگی کرده بودند. برای گذار از آن مرحله من چند سال دیگر هم تمرین کردم. فکر می‌کنم دلیل این متوقف شدن هم شکست من در ارتباط با آن یک نفر بود.

معرفی بزرگان روح زایی^(۲۰۲)

تجاربى که در این بخش به ذکر آنها می‌پردازیم برگزیده و خلاصه‌ای از بعضی اعمال خارق‌العاده‌ی یکی از بزرگ‌ترین اساتید باطنی است که تاکنون به تجربه‌ی بشر رسیده است. گزارش‌هایی که درباره‌ی این روح بزرگ و متعال وجود دارد حاصل مشاهدات و تجربه‌های ده‌ها تن از کسانی است که با وی برخورد و تماس داشته‌اند. این مشاهدات شدیداً توسط گزارش‌دهندگان تأیید شده است. در بازنویسی آنها ما ناچار شدیم بیش‌تر قسمت‌های آن را حذف کرده و تنها به بعضی از آنها، آن هم به صورت خلاصه شده، اکتفا کنیم، زیرا بسیاری از این نقل‌قول‌ها و تجربه‌ها برای عموم افراد و بالخصوص اشخاص ناآشنا با مضامین روحی و باطنی دور از ذهن تلقی می‌شود. از آن‌جا که می‌دانیم او مخالف معروف شدن است و به دیگران اجازه نداده است تا در ذکر کارهایش نامی از وی برده شود، ما نیز از ذکر نام او خودداری می‌کنیم.

مقصود ما از بیان این وقایع تجربه شده یادآوری حقایق دیگری درباره‌ی توانایی‌های ناشناخته انسان و نشان دادن فاصله‌ی میان واقعیت‌های شناخته شده و واقعیت‌های دور از دسترسی است که درباره‌ی استادان حق و مردان خدا وجود دارد. به امید آن‌که از این طریق بتوانیم به شناختن و پیدا کردن چنین افرادی نایل شویم.

قسمت اول

بزرگ‌ترین معلم روح‌زایی

تعداد محققانی که در زمینه نیروهای ذهنی و قابلیت‌های فراحسی وجود دارند اندک است، اما تعداد معلمانی که در چنین موضوعاتی تعلیم می‌دهند بسیار کم‌تر و حتی نادر است. محققان رشته‌های پاراسایکولوژی و علوم روحی اغلب برخاسته از افراد تحصیل کرده و متخصص می‌باشند، اما همان نادر معلمینی که در موضوعات باطنی آموزش داده‌اند، عموماً فاقد تحصیلات چشمگیر ظاهری هستند.

یکی از معلمین نادر علوم باطنی مرتبط با انرژی‌زایی و بنابر نشانه‌های معتبر و اسناد علمی، بزرگ‌ترین معلم روح‌زایی، فردی است که در رأس جریان مرسوم به ZX قرار دارد. از او به نام‌های مختلفی یاد شده است و حرف‌های بسیار عجیب و حیرت‌انگیزی توسط افراد مختلف درباره اعمال خارق‌العاده و قدرت‌های تسخیرکننده‌ی او گفته می‌شود. حتی در این گفتار کوتاه ما مجاز نبودیم که نامی از او ببریم، زیرا او قویاً به شهرت و معروفیت پشت کرده است و در هاله‌ای از ناشناختگی و اسرار رو به ازدیاد فرو رفته است.

در جمع‌بندی بعضی از گزارش‌ها و مشاهدات افراد، درباره‌ی اعمال خارق‌العاده‌ی او می‌توانیم به مصداق‌های زیر که چکیده‌ی نهایی برخی از تجربه‌های گزارش شده است اشاره کنیم. به واسطه‌ی همین

گزارش‌های مستند، که در بعضی از وقایع آن به جای یک شاهد با چندین شاهد مواجه می‌شویم، کتابی درباره‌ی اعمال خارق‌العاده‌ی او تهیه شده است، اما در دسترس عموم قرار نگرفته است شاید به این دلیل که جز برای تعداد کمی از مردم پذیرش آن برای سایرین بعید باشد.

از مجموعه‌ی این دسته از گزارش‌ها نتیجه قطعی این است که اراده‌ی او خلاق است و چیزی که او می‌گوید انجام می‌شود. او هر چه را که قاطعانه گفته است، انجام شده و بر هر چیزی که تأکید کرده، تحقق یافته است. قدرت تغییردهنده‌ی که در کلام او وجود دارد، مهم‌ترین مشخصه‌ی او می‌باشد و بیش‌تر گزارش‌های تجربی افراد، دلالت بر قدرت خلاق کلام او دارد. به همین دلیل موضوع کلام تبدیل‌کننده بیش‌تر از هر موضوع دیگری درباره‌ی او گزارش شده است. اکنون به چکیده‌ی بعضی از گزارش‌هایی که توسط افراد مختلف داده شده است، اشاره می‌کنیم.

● تعلیم و راهنمایی با روش‌های زنده و فوق‌العاده (به کرات گزارش شده است).

● ایجاد تغییرات شدید (که بیش‌تر موقت بوده تا دایمی) در انرژی و آگاهی افراد و دگرگونی شدید بینش افرادی که مورد نظر وی بوده‌اند.

● اقتدار بر ارواح و انجام کارهایی از طریق آنان. بعضی از شاگردان نزدیک او معتقدند که تعداد کثیری از ارواح در خدمت او هستند و

بعضی از کارهای او را انجام می‌دهند. آن‌ها مشاهدات و تجربه‌های متعددی را برای این موضوع نقل می‌کنند.

● تسخیر روحی و گاهی جسمی افراد مورد نظر.

● تأثیر شدیداً ویرانگر لعن و نفرین که به بیماری و گرفتاری و حتی در چند مورد به مرگ منجر شده است.

● انتقال آگاهی و انرژی به افراد مورد نظر و ایجاد دگرگونی‌های شدید حسی و هوشیاری که اغلب هم موقتی بوده است.

● ظاهر شدن در رؤیای بعضی از افراد و پیامدهای عجیب مربوط به آن. این رؤیاها با پیام‌هایی به اشخاص یا بیان کردن تعلیمات یا دادن اخباری درباره‌ی موضوعات مختلف یا دریافتی عمیق یا تجربه‌ای متفاوت همراه بوده است.

● تفسیر و معنا کردن بعضی از علائم، نشانه‌ها، وقایع، حرکات و صداها به گونه‌ای که با آنچه واقع شده است، متناسب و در ارتباط بوده است.

● تسخیر و تسلط بر طبیعت (مانند ایجاد باد با حرکت انگشتان، ایجاد موج‌های بلند در دریا، فرمان باروری آبی به درخت، فرمان رویش فوری به دانه‌های گیاه و درخت، ایجاد باران در چند لحظه، ایجاد رعد و برق در آسمان صاف، فرمان دادن به پرندگان و موارد مشابه).

● خبر دادن از غیب و از گذشته و آینده درباره‌ی وقایع و افراد.

● فراخوانی موجودات ناشناخته و به تجربه درآوردن آن‌ها.

آنچه باعث افزایش امیدواری است این است که وقوع روند طبیعی انرژی‌زایی بالقوه برای همه‌ی انسان‌ها امکان‌پذیر است، اما در تجربه، تاکنون برای معدودی از انسان‌ها در تاریخ بشر اتفاق افتاده است.

ابعاد و مراحل دوره اول انرژی‌زایی در ZX

۱. **شناخت کلیات:** آشنایی کلی با پدیده‌ها و دانش انرژی‌زایی و شناخت تئوری‌های پایه‌ای انرژی‌زایی مرحله نخست این شناخت محسوب می‌شود.
۲. **تمرینات مقدماتی:** شامل تمرینات غیرحساس و بسیار ساده که کاملاً روش‌مند نبوده و برای عموم افراد قابل اجرا می‌باشد.
۳. **تمرینات شاخه‌ای:** در این مرحله از تمرینات، شاخه‌های مختلف انرژی‌زایی به طور مکرر و آزمایشی مورد تمرین قرار می‌گیرند. این تمرینات نسبتاً حساس محسوب شده و الزاماً تحت نظر مربی قابل انجام می‌باشد. راهبرد این گروه از تمرینات به مقطع بعدی توسط مربی اجرا می‌شود.
۴. **تمرینات همسو:** در این طیف، کلیه تمرینات و تجارب کارورز در راستای استعداد برتر انرژی‌زایی او قرار می‌گیرد و فعال‌سازی انرژی در یکی از مسیرهای انرژی صورت می‌گیرد.

- دیده شدن در یک زمان، در بیش از یک مکان.
 - شعله‌ور کردن و ایجاد آتش با نگاه کردن یا فوت کردن.
 - نجات دادن افراد مورد نظر از مرگ، با حضوری ناشناخته.
 - تسخیر و تصرف در ماده و اشیاء مختلف. انتقال روح یا انرژی (نور) به اشیاء یا تخلیه‌ی روح و انرژی اشیاء یا گیاهان یا حیوانات.
 - برکت دادن به چیزهای مختلف و افزایش شدید کیفیت آن چیزها.
- وجود این نشانه‌های بزرگ جدا از این که مربوط به چه شخصی است، بیانگر توانایی‌های روح انسان می‌باشد و از طریق آن می‌توان به وضوح به ردیابی روح‌زایی طبیعی که او به آن «پدرزادی» می‌گوید، پرداخت. روند روح‌زایی طبیعی که از بالا به پایین رخ می‌دهد، فاقد عناصری مانند تمرین و آزمون می‌باشد و در واقع نوعی هنر خودجوش روحی به حساب می‌آید که عواملی مانند تمرین و تلاش آگاهانه نقض‌کننده‌ی آن هستند. در چنین روندی از آشکارسازی اقتدارات روحی همه چیز با تکیه بر قدرت کلام و بدون استفاده از تکنیک‌ها یا روش‌های اختصاصی به انجام می‌رسد.
- تفاوت‌های زیادی بین دو روند طبیعی و اکتسابی (تمرین) روح‌زایی^(۲۰۳) وجود دارد که در مثال - در متون آموزشی انرژی‌زایی - به تفاوت بین چاه آب - که به واسطه‌ی تلمبه زدن باید از آن آب کشید - و رودخانه‌ی عریض و عمیق تشبیه شده است.

۵. **نشانه‌شناسی انرژی‌زایی:** کارورز ملزم به کشف بعضی از ویژگی‌های اختصاصی ساختار انرژی‌یک خود و چگونگی عملکرد آن می‌باشد. ردیابی هماهنگی و عوامل شخصی اثرگذار بر میزان هماهنگی، شناسایی زمان‌ها و وضعیت‌های مؤثر، یافتن انسدادها و به طور کلی پیدا کردن عوامل شخصی و اختصاصی موفقیت یا عدم موفقیت در انرژی‌زایی از جمله کارهایی است که کارورز به صورت مستقل یا با همکاری مربی به انجام می‌رساند.

۶. **فن - تمرین‌های انرژی‌زایی:** بعد از گذر از مرحله تمرینات همسو، در اغلب مواقع، کارورز به حوزه فن - تمرین‌های انرژی‌زایی وارد می‌شود. در این مرحله، روش‌مندی تمرینات افزایش یافته و به دنبال آن، قواعد جدیدی به روند کار وارد می‌شود و به همان نسبت نتایج و محصولات تمرین از تضمین بیش‌تری برخوردار می‌گردد.

۷. **شناخت محیطی:** طی شناخت محیطی، کارورز احاطه کاملی را بر آنچه به عنوان شاخه اصلی فعالیت خود انتخاب کرده است به دست می‌آورد. جنبه عملی و تجربی شناخت محیطی بیش از وجه نظری آن می‌باشد. این شناخت اساساً بر مشاهده کارورز قرار دارد و ناشی از برقراری ارتباط عمیق میان فرد و حوزه کارورزی مربوطه است.

۸. **پالایش و تطهیر:** با نزدیک شدن فرد به حوزه فنون که بسیار حساس و خطرپذیر می‌باشد، و با افزایش چشمگیر توانایی فردی که در نتیجه دستیابی به فنون حاصل می‌شود، ایجاد یک پالایش درونی

که به تطهیر اخلاقی کارورز از نقطه نظر خطرات و حساسیت‌های انرژی‌زایی منجر می‌شود ضروری است. پالایش درونی علاوه بر این که تضمین صلاحیت و شایستگی کارورز را دنبال می‌کند، آماده‌سازی کارورز را از جنبه‌های دیگر، برای دریافت فنون، در پی دارد. به عنوان مثال توانایی کافی برای حفظ ناشناختگی از پیامدهای دیگر پالایش و تطهیر است.

۹. **فنون انرژی‌زایی (تکنولوژی باطنی انرژی‌زایی):** در این حوزه، جنبه‌های تمرینی و آزمودنی انرژی‌زایی تا حد زیادی کاهش یافته و به صفر رسیده است. بنابراین نتایج کاری انرژی‌زایی تضمین شده و کاملاً قابل کنترل و پیش‌بینی می‌باشد. همین بر سرعت رسیدن به نتایج به اندازه قابل توجهی افزوده شده و کارورز انرژی‌زایی می‌تواند در زمان کوتاهی به نتایج مشابه قبلی و نیز محصولات جدید کاری دست یابد. در این حوزه به جمع‌بندی فرمول‌ها و تکنیک‌های انرژی‌زایی و تسلط فرد به آن‌ها پرداخته شده است. فرمول‌هایی که طی مراحل قبلی، به تدریج و به نسبت در دسترس کارورز قرار گرفته بودند.

۱۰. **هنر انرژی‌زایی:** با عبور از فنون انرژی‌زایی حیطه هنری انرژی‌زایی فرا می‌رسد و انرژی‌زایی شکل هنری و غیرفرمولی به خود می‌گیرد. در این جا شخص به تجربه جنبه‌های هنری و هنرهای مرتبط با انرژی‌زایی پرداخته و به فراروی از انرژی‌زایی و نفوذ در هسته اصلی روح‌زایی متمرکز می‌شود.

...انرژی آفریننده‌ی روحی توسط محققان بسیاری کشف و بکار گرفته شده، اما اندازه‌ی این بکارگیری بسیار متفاوت بوده است. مطابق گزارش‌های مستند تاریخی، بعضی از تجربه‌کنندگان تنها موفق به برخورداری از ذره‌ای از این قدرت حیرت‌انگیز شده‌اند و برخی دیگر توانسته‌اند در زیر بارش‌های شدید از روح خلاقه قرار گیرند...

با وجود قدرت خلاقه باطنی انجام هر کاری و تحقق هر خواسته‌ای امکان‌پذیر است... با استفاده از این انرژی آفریننده می‌توان هر تصویری را به تجسم در آورد و هر اندیشه‌ای را عملی ساخت... در کتب مقدس و متون باطنی ادیان مختلف نیز فراوان به این موضوع پرداخته شده و بیانات بسیاری درباره اقتدار عظیم و نیروی تبدیل‌کننده روح انسان از کلام خداوند و پیامبران الهی وجود دارد...

- توضیح برخی از ابعاد موضوع جریان خلاق روحی
- روش‌های مؤثر در فعال‌سازی جریان خلاق روحی:

- * بکارگیری مانتراها (اسماء و اذکار خاص)
- * شیوه‌های تنفس
- * واسطه‌های روحی (...)
- * استفاده از نمادها (اعداد، اشکال و حروف)...
- * بهره‌مندی از زمان - مکان‌های ویژه

بخشی از تعالیم الفبای ماورائی

(تئوری‌های اولیه انرژی‌زایی) در ZX (۲۰۴)

انرژی خلاقه‌ی روحی قدرتی ذاتی است که در روح انسان به صورت راکد و منفعل نهفته شده. دانایان و ژرف‌بینان ملل مختلف این قدرت اسرارآمیز را به وضوح پذیرفته‌اند و اشارات متعددی به وجود آن و روش‌های فعال ساختن آن کرده‌اند... در طول تاریخ و طی تجربه‌های فوق طبیعی انسان‌ها، این نیروی عظیم روحی به صورت بسیاری متجلی شده و پدیده‌های اعجازبرانگیز بسیاری از آن ناشی گشته، که از آن جمله است:

شفا دادن بیماری‌ها و درمان دردها. تسخیر روح و به فرمان درآوردن طبیعت و غلبه بر قوانین آن... پرواز و برخاستن از زمین. نامرئی شدن. انتقال اراده و افکار به دیگران. ویران ساختن و ایجاد خرابی‌ها... به کنترل درآوردن رؤیاها... تجربه‌ی ابعاد ناشناخته در رؤیا. خبر دادن از غیب، دیدن باطن امور، پیش‌گویی وقایع و معنی کردن علایم ناشناخته. افزایش سرعت روندها، مانند روند رشد یک دانه و جوانه زدن آن در یک لحظه...

* بکارگیری قابلیت‌های رؤیا و رؤیابینی

* استفاده از رقص‌های مقدس (رقص‌های روح)

* ...

• انرژی مادر

از آن‌جا که جریان خلاق روحی، قابل تبدیل به انرژی‌های گوناگون بوده و امکان زایش نیروهای مختلف از دل آن وجود دارد، به آن «انرژی مادر» نیز گفته می‌شود.

• جنس جریان خلاق

این جریان به صورت نور به رؤیت باطن‌بینان رسیده است. این نور اساساً سفید خالص است. اما در شرایط مختلف و بنابر نیازهای مختلف، به رنگ‌های آبی، سبز و بنفش و مشابه این‌ها درآمده است. همچنین در تعبیراتی که در علوم باطنی وجود دارد به مفهوم روح - نور یا نور- صدا بسیار اشاره شده است. گاهی نیز جریان مذکور به شکل یک توده یا سیاله نورانی، به رؤیت رسیده است.

• راه‌های کلی برخورداری از هماهنگی و همسویی

۱. «راه طبیعی» که به استعداد و آمادگی طبیعی و کنترل نشده فرد برمی‌گردد.

۲. «راه اکتسابی» که از حرکات کنترل شده و تمرینات متناسب بهره می‌گیرد.

۳. «میدان‌های گذرا» که احراز هماهنگی و همسویی، جهشی - موقتی است و تحت شرایط خاصی رخ می‌دهد.

• نظام‌های فعال‌سازی جریان خلاق روحی و راه‌های روح‌زایی:

۱ - (شیوه‌های) دعا

۲ - سحر و جادو

۳ - رقص‌های مقدس

۴ - اراده‌ی خلاق

۵ - واسطه‌های روحی

۶ - روش‌های توکل (بارش)

۷ - هنرهای ماورائی (فنون اسرار - تکنولوژی باطنی)

رئوس تعلیمی مربوط به انرژی‌زایی

(مقطع نامتعارف) در ZX

- ضرورت‌های شناخت باطنی (و فهم موضوعات معنوی)
- قصدهایی در تعلیم
- برخی از آثار اجرای اعمال باطنی در هنرهای ماورائی و بعضی از نظام‌های باطنی
- جریان خلاق روح
- محدوده‌ی خطرناک
- امکان سوءاستفاده از قابلیت‌های روح‌زایی
- قفل‌های ذهنی
- جادو، کفر است و جادوگر ملعون خداست
- شاخه‌های هنر تأثیرگذاری
- القاء، انتقال، تحمیل
- مراحل اولیه کارورزی ماورائی
- برخی از اصول پایه‌ی تأثیرگذاری
- مکانیزم‌های تأثیرگذاری
- راه‌های انرژی‌زایی (و تأثیرگذاری)

- مراحل عملی کارورزی در انرژی‌زایی
- اهمیت نیت در فتمرین‌ها
- تفاوت فنون و تمرینات
- مثال‌هایی برای وضوح نقش تمرینات انرژی‌زایی (تمرین فرمان)
- تمثیل چاه و تلمبه (بیان مثالی روش اراده‌ی خلاق)
- برخی از عوامل افزایش‌دهی اقتدار انرژی‌زایی
- نتایج احتمالی پیام‌ها (پست‌ها)ی ارسالی
- زاویه‌ی استقرار عامل نسبت به سوژه
- اشکال تمرین فرمان
- رؤیابینی و هنرهای ماورائی
- مفهومی از هماهنگی
- عوامل هماهنگی
- راه‌های کنترل و افزایش هماهنگی
- کشف هماهنگی
- اصول بنیادی خلاقیت و قوانین اولیه‌ی هماهنگی - ۱
- اصول ثانویه‌ی خلاقیت و قوانین فرعی هماهنگی - ۲
- ضرورت رعایت اصل ناشناختگی
- نقل قول‌های دیگر:
- متعارف و نامتعارف
- تمثیل دیوار آتش

• مسیرهای روح‌زایی

* * *

- استفاده از روش‌های هماهنگی‌زا (فوری یا تدریجی)
- تقابل متناسب قطبین و ابعاد الکتریکی بدن سوژه، عامل و محیط
- کاربری غیرمستقیم واسطه‌های روحی و موکلین
- تغییرات موزون تنفسی و زمان‌های هماهنگ تنفسی از میان جریان‌های آیدا، پنگالا و سوشومنا
- لمس کردن (تماس جسمی)
- کاربری انواع نظاره‌ها (فعال، معکوس، پایانی و...)
- کاربری پست‌ها (پیام‌ها)ی پیچیده (لفافه‌ای، دوزمانه، چندزمانه و...)
- استفاده از پاس‌های مغناطیسی یا الکتریکی
- استفاده از روش موازی یا مستقیم
- کاربری‌های عکس سوژه
- کاربری‌های مجسمه‌ی سوژه
- استفاده از آینه - حیوانات انعکاسی - اشیاء هادی انرژی و اشیاء انعکاسی دیگر

- روش‌های ذخیره‌ی انرژی
- روش‌های افزایش انرژی
- استفاده از نمادها (به ویژه در انتقال پست‌های پیچیده)
- یافتن خطوط و میدان‌های انرژی‌زا در زمین و استقرار در آن
- تأثیرگذاری بر جسم اختری و اثرات از بالا به پایین
- تأثیرگذاری بر جسم مادی و سپس بر جسم اختری (از پایین به بالا)
- نقاط حساس و اثرپذیر در انرژی‌زایی و شاخه‌های مختلف آن
- چگونگی و قواعد انرژی‌زایی جمعی به روی یک سوژه یا بیش‌تر
- چگونگی و قواعد انرژی‌زایی فرد بر جمع
- کاربری رنگ‌ها در خطوط و زمینه‌های ذهنی و کاربردهای عینی
- باز کردن ابعاد مکانیزم‌های تأثیرگذاری (اقتداری، فرکانسی، ضبط، تهاجم به مرکز...)
- شیوه‌های نامتعارف در راهبرد و عمیق کردن خواب‌ها
- جایگاه چشم
- ساختارها و مکانیزم‌های مرتبط با موضوع انرژی‌زایی در ذهن - مغز
- روش‌های افزایش خاصیت الکترومغناطیسی بدن
- چگونگی یافتن نقاط نفوذپذیر فضای ارتعاشی (کالبد اختری)
- استفاده از اثرات طبیعی وضعیت‌های زمین - کیهان

- روش‌های عبور از مقاومت‌های انرژی‌یک در سوژه
- هماهنگ‌سازی جریان رؤیاها با روند رشد در انرژی‌زایی
- چگونگی قلاب زدن قصدها (در انرژی‌زایی)
- استفاده از انرژی پراکنده‌ی روانی افراد و محیط در جهت هدف معلوم
- کاربری‌های فن نوشتن در انرژی‌زایی
- استفاده از تله‌های انرژی‌یک (در شاخه‌های انرژی‌زایی) و انواع چنین تله‌هایی
- اعداد و حروف مؤثر و قدرتمند در انرژی‌زایی
- مراکز خروج و ورود انرژی و چگونگی افزایش کنترل در ورود و خروج انرژی
- یکپارچه‌سازی و همسویی انرژی‌های پراکنده و سرگردان
- روابط میان انرژی‌زایی، حضورزایی و شعورزایی
- روش‌های تخلیه‌ی انرژی (در سوژه و عامل)
- شیوه‌های جذب انرژی از طبیعت (شارژ در طبیعت) و اتصال به منابع طبیعی انرژی
- روش پیاده‌روی مؤثر در انرژی‌زایی
- وضعیت‌های بدنی متناسب برای انرژی‌زایی و هر یک از شاخه‌ها
- ردیابی مراکز و مسیرهای انسداد انرژی
- راه‌های فوران و چگونگی‌ها

- روش‌های اجرای انرژی‌زایی در طول خواب و خودانگیختگی در بیداری
- ... -

• روش‌های جنگ روانی – ۱

اخبار و تحقیقات در پرده

در طول چند دهه‌ی گذشته سازمان‌های اطلاعاتی و ارتش کشورهای قدرتمند جهان، به کمک دانشمندان و محققان به ویژه فراروان‌شناسان دست به آزمایشاتی بسیار محرمانه زده‌اند تا در مسابقه تسلیحاتی نوین از یکدیگر سبقت بگیرند. از دیدگاه برخی ناظران، بُعدی هراس‌انگیز از جنگ سرد در حال ظهور است، بُعد توسعه فوق سری فن‌آوری‌های روانی و روانی - الکترونیکی. اسناد فاش شده و اخبار و اطلاعات موجود از امکان وقوع جنگ‌های فراروانی سخن می‌گویند. جنگ‌هایی که عامل اصلی در آن‌ها قوای ذهنی و روانی تمرکز یافته است و از طریق اعمالی نظیر جاسوسی از راه دور، تأثیرگذاری غیرحضوری بر اندیشه و اعمال اشخاص، همچنین بر ابزار حساس انجام می‌شود. این اخبار از وجود سلاح‌های مخوف روانی - الکترونیکی سخن می‌گویند. سلاح‌هایی هراس‌آور و اعجاب‌برانگیز که به منظور به زنجیر کشیدن ذهن عامه و جسم افراد، (از طریق ذخیره‌سازی و کنترل نیروهای ذهنی و روانی و ارسال آن‌ها از فواصل دور) عمل می‌کنند و در عین حال امکان ردیابی آن‌ها نیز وجود ندارد. «لئونید برژنف» رهبر شوروی در دهه‌ی ۱۹۷۰ محدود نمودن سلاح‌های نوینی را که از سلاح هسته‌ای خطرناک‌تر می‌دانست، از آمریکا درخواست کرد. این کتاب مجموعه کاملی از اسناد و اطلاعات

معرفی چند کتاب

۱. **الفبای ماورائی** (تئوری‌های اولیه انرژی‌زایی) جلد اول
۲. **روش‌های جنگ روانی (۱) - اخبار و تحقیقات در پرده**
۳. **روش‌های جنگ روانی (۲) - بکارگیری فنون کهن و جادویی**
۴. **روش‌های جنگ روانی (۳) - نتایج تحقیقات و کشفیات فراروانی**
(فعالیت سرویس‌های اطلاعاتی در جنگ روانی)
۵. **مشاهده از دور - دید مضاعف**
(پدیده‌های انرژی‌زایی و ردیابی نشانه‌های روح‌زایی - ۲)
۶. **تجهیزات انرژی‌زایی روانی - ابزار سایکوترونیک**

برای آشنایی بیشتر با هر یک از این کتاب‌ها به ذکر قسمت‌هایی از مقدمه و فهرست آن اکتفا می‌کنیم.

موجود برای هشدار دادن نسبت به خطر جدی و وحشتناکی است که عصر جدید با آن مواجه است یعنی تهدید جنگ روانی.

برخی از رؤوس مطالبی که در کتاب به آن پرداخته شده است:

- دسیسه روانی و تسلیحات سایکوترونیکی

- صحنه‌ی پیکار ذهنی نوین

- درآمدی بر آزمایش‌های «لئونید واسیلی‌یف» در زمینه تأثیرگذاری از راه دور

- تحقیقات فراروان‌شناسی در شوروی و آمریکا

- چند موضوع نگران‌کننده در تحقیقات روانی

- نیروی ضربتی سری روانی پنتاگون

- نبرد مغزها

- تا چه میزان خطرات واقعی و قریب‌الوقوع هستند؟

- تاریخچه‌ی فشرده‌ای از سلاح‌های سایکوترونیک شوروی

- راز تسلا و آبر سلاح‌های جدید شوروی

- مبارزان سایکیک

- انرژی سایکیک (فراروانی) چیست؟

- هنگامی که جعبه‌ی پاندورا باز شد

- اشاره‌ای به هیتلر و جنگ روانی

• روش‌های جنگ روانی - ۲

بکارگیری فنون کهن و جادویی

علوم خفیه و سری در همه فرهنگ‌های بشری حضوری انکارناپذیر و تأثیرگذار داشته است. آن‌جا که این علوم به حوزه تأمین اهداف و مقاصد شخصی و تجاوز به حقوق انسان‌ها وارد شده، نام جادو و جادوگری به خود گرفته است. جادوگری در همه مکاتب الهی منفور و مطرود اعلام شده‌است، چرا که برخلاف اراده الهی و دخالت در حریمی است که خداوند تجاوز به آن را ممنوع نموده است. شاگردان و جویندگان امور غیب همواره این نیروها را می‌شناخته‌اند، اما بی‌شک مردم عادی نمی‌توانند هیچ تصویری از این امور داشته باشند. این عامل (عدم اطلاع عمومی) عمده‌ترین نقش را در آسیب‌پذیری از سحر و جادو ایفا می‌کند و باعث وحشت عمومی و بیزاری مردم از آن می‌شود. نویسنده کتاب، خود تحت تأثیر یک حمله روحی و روانی قرار می‌گیرد و در پی آن برای افزایش آگاهی عموم نسبت به آسیب‌های روانی ناشی از حملات جادوگری به مطالعه و پیگیری در این زمینه اقدام می‌نماید. او به رغم آن‌که امکان افشای فنون، رموز و آموخته‌هایش را نداشته، تمام تلاش خود را برای بیان خطرات و احتمالات ممکن به کار بسته و اصلی‌ترین رسالت خود را، ایجاد بینش‌های ضروری در آشنایی با پدیده‌های جادوگری مرسوم، نموده است. بخش عمده‌ای از کتاب نیز به ارائه روش‌های دفاعی در مقابل

حملات مطرح شده، اختصاص یافته است. از آن‌جا که حفظ اسرار در فرقه‌ها و انجمن‌های سرّی از اولین شرایط ورود و پذیرش افراد است، او ضمن رعایت این شرط به بیانی روشن و صریح، نکات لازم و کاربردی را در اختیار خواننده قرار داده است.

مباحث اصلی مطرح شده در این کتاب به شرح زیر است:

- انواع حملات روحی (روانی)
- نشانه‌های تعرض روحی
- تحلیل ماهیت حملات روحی
- نمونه‌ای از جادوگری نوین
- برون‌فکنی کالبد اثیری
- خون آشامی
- تسخیر روح
- آسیب‌شناسی تماس‌های غیربشری
- خطرهای موجود در انجام جادوی آیینی
- تفاوت میان حمله‌های روانی عینی و ناراحتی‌های روانی ذهنی
- خطرات غیرغیبی لژ سیاه
- تأثیر عامل فراروانی در ناراحتی‌های روانی
- روش شناخت حمله روانی
- روش‌های ایجاد حمله‌ی روانی

- انگیزه‌های حمله‌ی روانی
- روش‌های دفاع در برابر حمله‌های روانی
- وجه فیزیکی حمله‌ی روانی و دفاع
- تشخیص ماهیت حمله
- شیوه‌های دفاع

• روش‌های جنگ روانی - ۳

نتایج تحقیقات و کشفیات فراروانی

(فعالیت سرویس‌های اطلاعاتی در جنگ روانی)

«المار آر. گروبر» محقق آمریکایی در این کتاب آخرین و جالب‌ترین نتایج تجربی، اما اغلب ناشناخته راء، پیرامون مطالعات و اکتشافات فراروانی، که طی چند دهه‌ی گذشته در مراکز مهم علمی - تحقیقی و به ویژه در آمریکا انجام گرفته، گردآوری نموده است. این تحقیقات اغلب در مؤسسه استنفورد انجام و توسط سیا و ارتش آمریکا حمایت مالی و عملی شده است. هدف از این حمایت‌ها به طور ویژه بررسی جنبه‌های کاربردی قدرت‌های روحی و روانی مثل تأثیرگذاری از فاصله و مشاهده از دور، در پدیده‌های جنگ روانی است.

نویسنده، علاوه بر شرح این تجارب و مشاهدات، به روشی مستدل و علمی مباحث را در جهت دستیابی به نتیجه‌ای معین برای ارائه تئوری‌هایی بنیادی که قابلیت توجیه و توضیح پدیده‌های فوق طبیعی را داشته باشد، پیش برده است و در انتها نیز به نتیجه‌ای بسیار جذاب و مؤثر رسیده است.

او در مقدمه کتاب چنین می‌گوید: «من این شانس را داشته‌ام که طی فعالیت شغلی خود به عنوان محقق در زمینه psi با دانشمندان مسئول پروژه سری psi و بسیاری از اشخاص دارای قدرت‌های مافوق طبیعی که با دانشمندان همکاری می‌کردند، آشنا باشم. این دوستی‌ها باعث شده که بتوانم از پشت پرده‌ی نتایج ظاهری و ادعاهای حیرت آور آگاه شوم و داستان واقعی جاسوسان psi، ظهور، موفقیت و سقوطشان را به صورتی مستند، نقل کنم».

برخی از رؤوس این کتاب عبارتند از:

- سرویس‌های اطلاعاتی و فراروان‌شناسی
- تاریخچه‌ی مشاهده از دور و جاسوسان دارای قدرت مافوق طبیعی
- تجدید تسلیحات مافوق طبیعی
- مسابقه تسلیحاتی روانی بین قدرت‌های جهان
- فراتر از بدن یا فراتر از حواس؟
- سلام‌هایی از سیاره‌ی مشتری

- انتقال غیرمتعارف اطلاعات
- جاسوسی روانی در عمل
- مصاحبه تله‌پاتیک
- واحد ضد ترور psi
- عرصه‌ی جدید جنگ روانی
- امواج مغزی و تجربه‌های خروج از بدن
- جادوگران، مجراها و موجودات فرازمینی
- جنگجوی روانی
- موجودات زنده به عنوان هدف
- بیداری روح
- اعمال استثنائی بدن انسان
- شکستن حصار ماده
- شناخت غیرمتعارف: رد پای اسرار
- تله‌پاتی و رؤیا
- psi در برزخ
- فرا تجزیه و تحلیل: فرمول جادویی
- گذر از دروازه‌ی آلفا
- آیا می‌توان psi را آموزش داد؟
- نیت در حکم عمل
- اثرات درمانی غیرمتعارف
- کنش متقابل ذهن و ماده

• تجهیزات انرژی‌زایی روانی - ابزار سایکوترونیک

با پذیرفته شدن وجود نیروهای باطنی و ماورائی از جانب محافل علمی امروز، تلاش برای دستیابی به وسایل و روش‌هایی برای گسترش، تقویت و تثبیت احتمالی این نیروها با وسایل جدید تکنولوژی، هر روز گسترش یافته و ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد. حاصل تلاش‌های انجام شده در سه دهه‌ی اخیر، دستگاه‌هایی است که نسبتاً کارآمد بوده و در بسیاری از موارد قابل عرضه برای استفاده‌ی عموم بوده‌اند. تحقیقات همچنان ادامه دارد و دستاوردها نیز به آنچه که به صورت تجاری عرضه شده است منحصر نمی‌باشد.

این ابزارها از طیف گسترده و متفاوتی برخوردارند. ساده‌ترین آن‌ها، نیازهای اولیه یک انسان طبیعی را در شرایط طبیعی زندگی که امروزه از آن محروم است تأمین می‌نماید. کارکرد دوربین‌های کرلیان برای مطالعه هاله‌های انسانی کاملاً مثبت ارزیابی شده‌اند، زیرا تأثیرات ذهن که تأثیر مستقیم بر هاله دارد، با این ابزار قابل مطالعه و اندازه‌گیری است.

دستگاه‌های دیگری برای افزایش بعضی از امواج مغزی که در حالت‌های جذبه و خلسه و تعمق‌های ماورائی افزایش چشمگیری می‌یابند، ابداع شده‌اند.

از این گونه ابزار شاید جالب‌ترین و حیرت‌انگیزترین آن، مولدهای سایکوترونیک هستند که برای انتقال انرژی و جمع‌آوری و تشدید

- جهت‌یابی به وسیله‌ی psi

- صفحه کلید psi در مغز

- اثر تغییر حالت ماه

- فراتر از تصور

- رمز هویت ذهن

- شبیه‌سازی psi

- گذر از سد زمان

- واکنش غیرارادی پیش‌آگاهی

- ارتباطات کیهانی: psi، زمین و آسمان

- کشف راز فراحسی

• مشاهده از دور - دید مضاعف

پدیده‌های انرژی‌زایی و ردیابی نشانه‌های روح‌زایی - ۲

خطر جدی سوءاستفاده از قدرت‌های باطنی در ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی در بعضی کشورهای غربی و ...

مشاهده از دور، اصطلاحی کلی است که مجموعه پدیده‌های ادراک فراحسی ESP (کسب اطلاعات از طریق غیر متعارف) را در بر می‌گیرد. در دهه‌های اخیر از روش‌های ابداعی نوین مشاهده از دور، در مباحث جنگ‌های فراروانی به وفور استفاده می‌شود.

ادراکات فوق حسی و نیروهای روحی و روانی و انتقال آن‌ها طراحی و ساخته شده است. این دستگاه‌های ویژه، سری بوده و فقط در اختیار سازمان‌های نظامی آمریکا و بعضی از کشورهای پیشرفته قرار دارد و تحقیقات علمی مربوط به این گونه موارد نیز مکتوم نگاهداری می‌شود.

برخی از دستگاه‌هایی که در این کتاب به معرفی آن‌ها پرداخته شده است:

- ذخیره‌ساز انرژی
- انرژی‌یاب
- آشفته‌ساز ذهن
- مولد ارتعاشات مخرب
- فکرخوانی
- افزایش‌دهنده‌ی حرکت اشیا بدون لمس آن‌ها
- دستگاهی برای کنترل انرژی
- ایجادکننده‌ی امواج آلفا، بتا، تتا و دلتای مغزی
- دوربین عکسبرداری تدریوس
- ایجاد نور و صدا برای عمیق‌سازی ذهن
- تقویت‌کننده‌ی حوزه‌ی امواج بیوالکتریک
- تأثیرگذاری بر درد از طریق مادون صوت

- عینک هاله‌بینی
- هیپنوتیسم‌کننده‌ی الکترونیکی

پی‌نوشت

-
- (۱) برای آشنایی اولیه با موضوع روح‌زایی به شماره‌ی اول «ماهنامه‌ی هنر زندگی متعالی» (ویژه نامه هنرهای ماورائی)، چاپ شهریور ۸۱ مراجعه نمایید.
 - (۲) Anomalous Cognition شناخت غیرمتعارف
 - (۳) Anomalous mental Phenomena علم پدیده‌های غیرمتعارف روانی
 - (۴) روشی برای مطالعه‌ی تجربه‌های القایی، مشابه تجربه‌های پیش از به خواب رفتن، می‌باشد.
 - (۵) Exceptional functions of the human body پدیده‌ی اعمال خارق‌العاده‌ی بدن انسان
 - (۶) Coordinated Remote Viewing مشاهده از دور با مختصات
 - (۷) Joseph Banks Rhine
 - (۸) Institute for Parapsychology
 - (۹) Wilhelm H.C. Tenhaeff
 - (۱۰) Louisa Ella Rhine
 - (۱۱) Hans Bender
 - (۱۲) Institute for Border Areas of Psychology & Mental Hygiene
 - (۱۳) Emilio Servadio

Helmont (۴۳)
 Leibnitz (۴۴)
 James Clerk Maxwell (۴۵)، فیزیکدان انگلیسی (۱۸۳۱ - ۱۸۷۹)
 George De Lawarr (۴۶)
 Ruth Drown (۴۷)
 Dr. John white (۴۸) فراروان‌شناس آمریکایی
 Dr. Stanley Kripner (۴۹) فراروان‌شناس آمریکایی
 (۵۰) هر شیء دارای بسامدی طبیعی است، چنانچه شیء القاء‌کننده‌ای ارتعاشی را به میزان بسامد طبیعی شیئی دیگر ایجاد کند، دامنه ارتعاش شیء دوم بیش‌ترین مقدار خود را پیدا می‌کند.
 (۵۱) Diapason، ابزاری U شکل که در آزمایشگاه‌ها برای تولید اصوات با بسامدهای معین به کار می‌روند.
 (۵۲) Isaac Newton، ریاضی‌دان و فیزیکدان انگلیسی، کاشف قانون جاذبه (۱۶۴۳ - ۱۷۲۷)
 (۵۳) Micheal Faraday، فیزیکدان و شیمی‌دان انگلیسی، کاشف قانون القای الکترومغناطیسی (۱۷۹۱ - ۱۸۶۷)
 (۵۴) Albert Einstein، فیزیکدان آلمانی (۱۸۷۹ - ۱۹۵۵)
 Theory of relativity (۵۵)
 (۵۶) Sub atomic، پدیده‌هایی که در حوزه‌های کوچک‌تر از ابعاد اتمی اتفاق می‌افتند.
 David Bohr (۵۷)
 (۵۸) Saxton Burr، محقق آمریکایی و استاد آناتومی دانشکده پزشکی دانشگاه ییل
 John S. Bell (۵۹)
 (۶۰) Dennis Gabor، فیزیکدان انگلیسی (۱۹۰۰ - ۱۹۷۹)
 hologram (۶۱)
 Rupert Sheldrace (۶۲)
 Fransis Bacon (۶۳)
 (۶۴) Psychokinesis تأثیر ذهن بر ماده
 Psyche (۶۵)
 Kinein_PK (۶۶)
 Daniel Douglas Homes (۶۷)
 Sir William Crooks (۶۸)

Foundations of physics (۱۴)
 Physical Review (۱۵)
 American Psychologist (۱۶)
 Psychological Bulletin (۱۷)
 Statistical Science (۱۸)
 Brain & Behavioral Sciences (۱۹)
 Perceptual & Motor Skills (۲۰)
 Jessica Utts (۲۱)
 Elmar R. Gruber (۲۲)
 prana (۲۳)
 yogi (۲۴)
 meditation (۲۵)
 chi (۲۶)
 yin (۲۷)
 yang (۲۸)
 ight (۲۹)
 numia (۳۰)
 (۳۱) Paracelcus، فیزیکدان سوئیسی و مصلح مذهبی (۱۴۹۳ - ۱۵۴۱)
 orgon (۳۲)
 (۳۳) Wilhelm Reich، روان‌پزشک اوایل قرن بیستم و همکار فروید
 Odic (۳۴)
 Baron Reichenbach (۳۵)
 (۳۶) O. Brunler، دانشمند اهل اسکاندیناوی که به خاطر کارش روی امواج مغزی مشهور است.
 magnetism (۳۷)
 Mesmer (۳۸)
 (۳۹) L. E. Eemman، متخصص بیوشیمی متولد ۱۹۴۷ در انگلستان
 Boirac (۴۰)
 Lie Beault (۴۱)
 illaster (۴۲)

Fredrich Jurgenson (۹۹

Peter Bender (۱۰۰

psychokinesis.Bio (۱۰۱

Gene Barry (۱۰۲

William Braud (۱۰۳

Psychic (۱۰۴ کسی که دارای استعداد ذهنی - روانی است.

Osmosis (۱۰۵ خاصیت نفوذ یک حل کننده مثل آب، از یک غشای تراوا یا نیمه تراوا.

Mathew Manning (۱۰۶

Craft (۱۰۷

Richmond (۱۰۸

John Kmetz (۱۰۹

Bernard Grand (۱۱۰

Oskar Estebany (۱۱۱

Dr. Robert Miller (۱۱۲

(۱۱۳ گیاهی از خانواده گندمی ها که در صنایع غذایی کاربرد دارد.

(۱۱۴ واحد اندازه گیری طول برابر با $54/2$ سانتی متر

(۱۱۵ دستگاه پلی گراف وسیله ای است که برای کشف حالات درونی افراد ساخته شده و می تواند هر

گونه تغییرات در کیفیت تنفس، فشار خون، ضربان نبض و ترقق ناشی از هیجانات احساسی و عاطفی

را با قلم ثبات روی نوار مخصوص ثبت کند و با توجه به همین تغییرات است که متخصصین

می توانند سخن راست را از دروغ تشخیص دهند.

Seymon & Valentina Kerlian (۱۱۶

J. I. Iniushin (۱۱۷

Victor Adamenko (۱۱۸

Dr. Marcell Vogel (۱۱۹

Ambrose (۱۲۰

Olga Worrall (۱۲۱

Cleve Backster (۱۲۲

Paul Savin (۱۲۳

(۱۲۴ گیاهی است آپارتمانی که انواع متفاوتی دارد و به خاطر زیبایی برگ هایش نگهداری می شود.

Riverand Luher (۱۲۵

(1918_(1854 Eusapia Palladinno (۶۹

Estanislav Tomzick (۷۰

Estella Crownshaw (۷۱

Rudi Schneider (۷۲

Harry Price (۷۳

Eugene Osty (۷۴

Nina Kulagina (۷۵

Uri Geller (۷۶

Stanford Research Institue (۷۷

Telepathy (۷۸

Gerald Fineberg (۷۹

Andrija Puharich (۸۰

Edgar Micheal (۸۱

Hal Puthoff (۸۲

cortex (۸۳

quanta (۸۴

Extra sensory perception (۸۵

MacroPK (۸۶

MicroPK (۸۷

Helmut Schmidt (۸۸

Random Event Generator (۸۹

feedback (۹۰

thoughtography or psychic photography (۹۱

Fukurai (۹۲

Hereward Carrington (۹۳

Jule Eisenbud (۹۴

Ted Serios (۹۵

Maine (۹۶

Willy Schwanholz (۹۷

Kiyota (۹۸

(۱۵۱) کارت‌های زینر برای آزمایش‌های تله‌پاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که حاوی پنج علامت بعلاوه، ستاره، دایره، خط‌های موج‌دار و مربع هستند و هر ۲۵ عدد آن‌ها یک دسته کارت را تشکیل می‌دهند.

Thomas Dunne (۱۵۲)

Thomas Brant (۱۵۳)

Karl Nicolayev (۱۵۴)

Juri Kamensky (۱۵۵)

Wolf Messing (۱۵۶)

Sir Hubert Wilkins (۱۵۷)

Harold Sherman (۱۵۸)

Gardner Murphy (۱۵۹)

(۱۶۰) کارل گوستاو یونگ روان‌شناس شهیر سوئیس (۱۸۷۵-۱۹۶۱)

Upton Sinclair (۱۶۱)

Stefan Ossoviki (۱۶۲)

Eric Dingwall (۱۶۳)

Albert Notenring (۱۶۴)

Emanuel Swedenborg (۱۶۵)

Hella Hammid (۱۶۶)

Gertrude Schmeidler (۱۶۷)

(۱۶۸) Effect_Sheep_Goat (آزمون‌های معروف به اثر گوسفند - بز)

Dr. Backtrof (۱۶۹)

Robert Moris (۱۷۰)

Victor Mildan (۱۷۱)

Leonid Vassiliev (۱۷۲)

(۱۷۳) محفظه‌ای که امواج الکترومغناطیس از آن عبور نمی‌کند.

(۱۷۴) هانس برگر «فیزیولوژیستی که تکنیک ثبت امواج الکتریکی مغز را با دستگاه ثبت امواج مغزی (الکتروانسفالوگراف) کشف کرد چنین فرض می‌کند که انرژی الکتریکی در مغز عامل به انرژی روانی تبدیل می‌شود و این انرژی می‌تواند از هر مانعی بگذرد. انرژی مزبور پس از آن که به مغز آزمودنی وارد شد، دوباره به انرژی الکتریکی تبدیل می‌شود و بدین ترتیب ذهنیات عامل را به سوژه منتقل می‌کند. او این انرژی روانی را نوعی انرژی فیزیکی می‌داند.

Judiet Colins (۱۲۶)

(۱۲۷) پستاندار آبری و منقاردار و صدف‌خوار جنوب استرالیا

Budoji Baginsky (۱۲۸)

Shallila Sharamon (۱۲۹)

(۱۳۰) Ayur veda: (به معنای دانش زندگی) طب کهن هند است و شامل گرفتن نبض برای

تشخیص بیماری، رژیم غذایی، داروهای گیاهی و پاک کردن بدن... می‌باشد.

tai chi (۱۳۱)

chi kong (۱۳۲)

Asklepios (۱۳۳)

Arigo (۱۳۴)

John Myers (۱۳۵)

Paramahansa Yogananda (۱۳۶)

Airgreen (۱۳۷)

(۱۳۸) دستگاه اندازه‌گیری جریان و ولتاژ الکتریکی

Dr. Elisabeth Targ (۱۳۹)

Pacipic Sum (۱۴۰)

Juliet Mutz (۱۴۱)

Granzwell (۱۴۲)

(۱۴۳) آزمایشات کنترل شده‌ای که در مرکز پزشکی می‌مونایدز در بروکلین انجام پذیرفته نشان می‌دهد انتقال تله‌پاتیک تصاویر، هنگامی که گیرنده در خواب است با موفقیت بالایی قابل انجام است.

Charles Honorton (۱۴۴)

Gannzfeld (۱۴۵)

Maimonides Medical Center (۱۴۶)

Frederick Myers (۱۴۷)

Galvanic Skin Response (۱۴۸)

Douglas Dean (۱۴۹)

Millan Razel (۱۵۰)

- ۲۰۲) روح زایی عنوان آخرین و جدیدترین مکتب باطنی، موسوم به هنرهای ماورائی می‌باشد.
- ۲۰۳) برای کسب اطلاعات بیش‌تر در این زمینه به نشریه‌ی «هنر زندگی متعالی» (ویژه‌نامه هنرهای ماورائی) مراجعه نمایید.
- ۲۰۴) انتخابی از کتاب القای ماورائی - ۱ (تئوری‌های انرژی‌زایی)
- ۲۰۵) فهرست و بخشی از مطالب کتاب القای ماورائی در ضمیمه آمده است.

- Psychic Detectives (۱۷۵)
- Arthur Young (۱۷۶)
- Eileen Garrett (۱۷۷)
- Jeffrey Mishlove (۱۷۸)
- Kathlyn Rhea (۱۷۹)
- Raymond Reant (۱۸۰)
- Croist (۱۸۱)
- Robert Kracknel (۱۸۲)
- Psychic Archeology (۱۸۳)
- Norman Emerson (۱۸۴)
- George McMullen (۱۸۵)
- Edgar Chapel (۱۸۶)
- Blay Bond (۱۸۷)
- Stephan Schwartz (۱۸۸)
- Mobius Group (۱۸۹)
- (۱۹۰) نخست وزیر انگلیس (۱۸۷۴-۱۹۶۵)
- (۱۹۱) زلزله‌ای که در ۱۸ آوریل ۱۹۰۶ روی داد.
- (۱۹۲) شاعر غزل‌سرای انگلیسی (۱۵۷۲-۱۶۳۱)
- Paul Twichel (۱۹۳)
- (۱۹۴) شانزدهمین رئیس جمهور آمریکا (۱۸۰۹-۱۸۶۵)
- gomLung (۱۹۵)
- (۱۹۶) سی و هفتمین رئیس جمهور آمریکا (۱۹۱۳-۱۹۹۴)
- Poltergeist (۱۹۷)
- (۱۹۸) برای اطلاع بیش‌تر به کتاب روش‌های جنگ روانی (۲) - بکارگیری متون کهن و جادویی ترجمه‌ی فرهاد کاظمی مراجعه کنید.
- (۱۹۹) مرکز تحقیقات و مطالعات انرژی‌زایی - روح‌زایی در نظر دارد در آینده (در صورت امکان) به معرفی دو گروه دیگر نیز بپردازد.
- ۲۰۰) در ZX اجرای تمرینات شفابخشی به ندرت و تنها در شرایط اضطراری و حاد ممکن است صورت گیرد.
- ۲۰۱) طبق دانش پزشکی چند عدد از این قرص‌ها هم می‌تواند شخصی را بکشد.



متافیزیک از نگاه فیزیک

فضا، زمان، ماوراء

(زمان ها و جهان های موازی)

فرد آلن ولف - باب توبن

شهریار ترقی شهرستانی

غیب و موضوعات مرتبط با غیب همگی نه تنها وجود داشته و دارند بلکه در عصر جدید، این موضوعات اسراری به تدریج دارای مبانی علمی خواهند شد و این کتاب برای ایمان ما به

غیب فرضیاتی علمی را ارائه می دهد.

شامل نظریات فیزیکدانان برجسته در مورد پدیده های ماورایی و خارق العاده مانند سفر بدون کالبد، شفابخشی، خلق و محو اجسام مادی با نیروی ذهن و ... به زبانی ساده

رؤیابینی کنترل شده و

ارتباط با رؤیاها

پاتریشیا گارفیلد (از بنیانگذاران انجمن مطالعاتی خواب و رؤیا) - تینا پورشاهید

رؤیا راهی برای ارتباط با غیب (تجربه اسرار) و سفر به جهان های دیگر است.



«ما نیازهای بسیاری داریم که از راه هایی تأمین نشده اند یا نمی شوند. و هنر رؤیابینی (و نخست رؤیاهای زنده) راهی برای پاسخگویی به این نیازهاست.»
با مطالعه این اثر که به ۱۴ زبان زنده ترجمه شده، به جمع ۲۵۰۰۰۰ خواننده آن در سراسر دنیا بپیوندد.

زندگی های گذشته و دسترسی به خاطرات روح

دکتر برایان لسلای وایس - فرهاد کاظمی

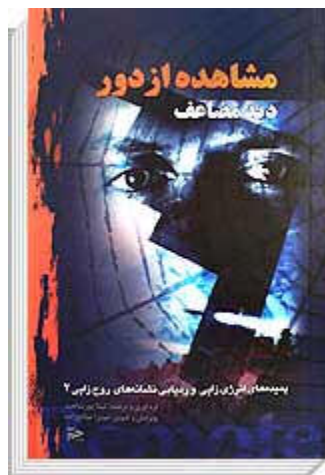
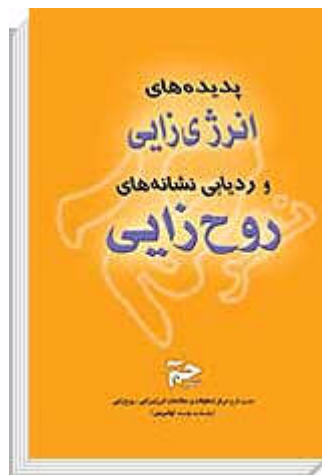
حاصل تحقیقات علمی و بالینی روانپزشک مشهور آمریکایی که تاکنون ۳۰ بار در جهان به چاپ رسیده است.

اثری شگفت انگیز شامل شرح تجربه ای واقعی از رجعت به زندگی های پیشین و تولدهای دوباره، نقش ارواح بزرگ در تجارب پس از مرگ و روشی نوین در درمان با عنوان بازگشت درمانی.



پدیده‌های انرژی‌زایی و ردیابی نشانه‌های روح‌زایی (مرکز تحقیقات و مطالعات انرژی‌زایی - روح‌زایی)

نشانه‌هایی از حقیقت انسان و اسرار ناشناخته او، با تکیه بر نظریه‌های علمی و پژوهش‌های آزمایشگاهی. مجموعه‌ای از پدیده‌ها و قابلیت‌های فراروانی در موجودات، از جمله انرژی حیاتی، تأثیرگذاری و اشکال آن، ادراکات فراحسی، انتقال اندیشه و ...



مشاهده از دور - دید مضاعف

پدیده‌های انرژی‌زایی

و ردیابی نشانه‌های روح‌زایی - ۲

گردآوری و ترجمه: تینا پورشاهید
ویرایش و تدوین: میترا صالح‌زاده

خطر جدی سوءاستفاده از قدرت‌های باطنی

در ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی در بعضی کشورهای غربی و ... مشاهده از دور، اصطلاحی کلی است که مجموعه پدیده‌های ادراک فراحسی ESP (کسب اطلاعات از طریق غیر متعارف) را در بر می‌گیرد. در دهه‌های اخیر از روش‌های ابداعی نوین مشاهده از دور، در مباحث جنگ‌های فراروانی به وفور استفاده می‌شود.



روش‌های جنگ روانی (در سه جلد)

در صورت مطالعه این مجموعه کامل، با جنگ‌های روانی در حوزه فراروانی آشنا خواهید شد.

۱. اخبار و تحقیقات در پرده - جان وایت، فرهاد کاظمی

استفاده از قابلیت‌های باطنی انسان در حوزه‌های سیاسی. تأثیرگذاری از راه دور بر افراد و اجسام، کسب اطلاعات از طرق غیرمعمول، افشای اسناد و پرونده‌های بسیار محرمانه جنگ روانی، پرده‌برداری از تسلیحات مخوف روانی - الکترونیکی و ...

۲. بکارگیری فنون کهن و جادویی - دیون فورچون، فرهاد کاظمی

اطلاعات دقیق و علمی درباره آنچه اغلب خرافه پنداشته می‌شود. جادو و جادوگری و نکات لازم و کاربردی در مورد روش‌های دفاع در برابر حملات جادو و جادوگری. به قلم محقق که خود تحت نفوذ چنین حملاتی قرار گرفته است.

۳. نتایج تحقیقات و کشفیات فراروانی - المار آر. گروبر، فرهاد کاظمی

آخرین و جالب‌ترین نتایج تجربی آشکار شده از کاربرد قدرت‌های فراروانی در جنگ‌های روانی. مطالعات و تحقیقات فراروانی در کشورهای آمریکا، روسیه، چین و ژاپن، فعالیت سرویس‌های اطلاعاتی در زمینه جنگ روانی و حمایت سیا و ارتش آمریکا از پروژه‌های مربوطه.